يتوكل على الله فهو حسبه
۱۲۶۸

بسم الله الرحمن الرحیم

شکر و سپاس بی قیاس خالق کائنات و صانع موجودات که هزاران عالم و صنائع فراوان جهان بدائع از نهانخانهٔ بطون بعرصهٔ ظهور آورده و هر یکی را فراخور استعداد و لائق موادش هر آنچه می بایست عطا کرده و انسان را که اشرف المخلوقات است خلعت شرف ادراک نیک و بد و تمیز حسن و قبح پوشانیده و بعض را برای تجلی جلال و بعض دیگر را برای تجلی جمال گردانیده تا اطاعت مطیعان و عصیان عاصیان جلوهٔ ظهور دهد و هر یکی بجزای اعمال و سزای افعال برسد پس بندهٔ محمود العاقبت کسی ست که احکام الهی را نصب العین دارد و باتباع حق و اجتناب باطل همت خود بر گمارد

بیت

هر چه او گفت آن کنیم همه ⁂ طاعت او بجان کنیم همه ⁂ هر چه او گفت غیر آن کردن ⁂ نیست سودی بجز زیان کردن ⁂

و صلوات زاکیات بر آن رسول مختار سید ابرار که دفتر هجده هزار عالم بطغرای نام والا نامش مزین و شبستان کائنات بآفتاب جهانتاب رویش روشن و ذات پاکش منبع بحر رحمت و وجود باجودش مطلع مهر مکرمت بهر هدایت گمراهان بجان و دل کوشیده و از دست کفار اشرار چه ستمها که کشیده و با این همه دعای اللهم اهد قومی فانهم لا یعلمون ورد زبان داشته و برای نجات امم بروز محشر علم شفاعت کبری برافراشته

بیت

سید عالم رسول انس و جان ⁂ سرور عالی شفیع امتان ⁂ مقتدای انبیا و مرسلین ⁂ بهترین اولین و آخرین ⁂

صلی الله علیه و علی آله و اصحابه سادة اهل الاسلام و قادة الانام الی دار السلام

اما بعد میگوید بندهٔ احقر العباد امیدوار رحمت ایزد منان عبد الرحمن ولد حاجی محمد روشن خان سکنه الله تعالی فی دار الجنان که چون مسائل متفرقه و فتاوای مختلفه از افادات بزرگواران دهلی و دیگر اطراف جابجا منتشر و منتشر بود ناچار این احقر بسعی و تکاپوی از جاهای متعدده بهم آورده و باعانت بزرگان چند رسائل از آن مرتب ساخته از آنجمله اول رسالهٔ زبدة النصائح فی مسائل الذبائح تالیف داده و بحلیهٔ طبع متحلی ساخته بدیده

نظارگیان اولی الابصار تجلی گردانید۔ اکنون بتوفیق ایزدی و عنایت خداوندی سالہ ازالۃ الخطأ عن مسائل الاباحۃ والحظر را کہ مشتمل بر مضامین متنوعہ بود بر پنج مقالات توزیع کردہ برای تصحیح مقام نظر فیض اثر جناب مستطاب کاشف دقائق علوم نقلیہ واقف حقائق فنون عقلیہ محیط درر غرر روایات قلزم جواہر زواہر درایات مولانا ومقتدانا الحاج المفسر المحدث المفتی ابوالبرکات رکن الدین محمد المشتہر بجناب مولوی تراب علی صاحب لا زال بحار فیضہ مواجا و سحاب کرمہ ہواجا در گزرانید۔ چون ہر یک مقالہ مشتمل بر افادت احکام جداگانہ بود لہذا در طبع ہم جداجدا نمود پس نخستین مقالہ اولی کہ بر بیان حلت و حرمت نان پاؤ و تاڑی و افیون و بنگ و حقہ و ربوا اشتمال دارد بحلیۂ طبع آراستہ بچشم مشتاقان جلوہ دادہ شد امید از بزرگان کہ چون بمطالعہ اش حظ وافی بردارند این خاکسار را بدعای بہبودی دنیا و آخرت یاد آرند اَللّٰھُمَّ وَفِّقْنَا لِمَا تُحِبُّ وَتَرْضٰی وَاجْعَلْ اٰخِرَتَنَا خَیْرًا مِّنَ الْاُوْلٰی

تشویق شائقان باد ا لنش و فرہنگ فہرست مقالۂ اولی متضمن مسائل کراہت تحریمی حقہ و حرمت نان پاؤ و جوز و افیون و چرس و بنگ

سوال [۱۰] از نجاست و حرمت نارجیلی و نان پاؤ و حلت آن جواب صحیح مثبت حرمت و نجاست نان پاؤ از مولوی علی احمد افاض علیہ الغفران [۱۱] دستخط بحر العلوم مولانا عبد العلی مرحوم و دیگر علمای اعلام [۱۲] مؤید جواب مولوی علی احمد یعنی حرمت نان پاؤ بتوضیح تمام [۱۳] تقریر دلپذیر مولوی رشید الدین خان در حرمت نان پاؤ و معہ ادلہ مسکت منکران [۱۷] مبین اسکار تاڑی و آب شاخ نارجیل تحریر میرزا رضی الدین خان خالی از حشو و تطویل [۱۸] سوال حلت و حرمت حقہ و استفسار صحت حدیث من اکل [۱۹] حیرت افزای مفتیان و حیرت دہ عالمان با عمل [۱۹] بیان کراہت تحریمی حقہ و عدم صحت حدیث مذکور [۲۰] جواب خاتم المحدثین حضرت شاہ عبد العزیز مغفور [۲۰] رسالۂ طویلہ عربیہ مشتمل بر عبارات نفیسہ در مسئلہ اباحت حقہ مدلل بدلائل خسیسہ [۲۲] رسالۂ عربیہ مولوی عبد الواحد محتوی بر عبارت فصیح [۲۴] در رسالہ سابقہ منطوقش تحریم صریح [۲۴] رسالۂ عربیہ مولوی رشید الدین خان مغفور [۲۴] مشتمل بر جواب و سئلہ حسب ارشاد جناب مولانا شاہ عبد العزیز مبرور [۲۴] مسئلہ اولی حرمت استعمال تنباکو خواہ بخوردن باشند خواہ بکشیدن و خواہ جز بحلق دریدن [۲۴] جواب معظم الیہ بابطال حرمت استعمال تنباکو و در حقہ اثبات کراہت تحریمی

مسئلهٔ ثانیه در جواز گرفتن سود بحیلهٔ مرقوم معهود جواب برد و بودن حیلهٔ غیر
عدیده با یراد حجج سدیده اصابت تحریر رشید المتکلمین از دستخط مولانا حضرت شاه
عبد العزیز خاتمة المفسرین تحسین تحقیق جناب مولوی رشید الدین خان صحیح الجواب مولانا
شاه رفیع الدین اسکنهم الله بحبوحة الجنان سوال از حرمت و حلت افیون و جمله سمیات
و جواب خوردن سمیات و مسکرات و مفترات و مخدرات مثل سائر محرمات بیدار ساز خوابگان
بستر تساهل و تغافل مسئله حرمت خوردن افیون و شهدانج و مسائل آگاه ساز ناآگاهان
دور از علم و فرهنگ تحریر عدیم النظیر حضرت شاه عبد العزیز در حرمت افیون و بنگ
تصریح حرمت حقه و بران ختم کتاب تحریر مولانا ابو البرکات مدظله باکمال آب و تاب

سوال

در معمورات کرناتک و بنگاله وغیرها خمیر نانها بتاری جیلی مسکر که متعارف ست میسازند آن نان حلال
ست یا حرام نجس جواب بفتوی بعضی علمای حنفیه نجس ست متمسکا بقول محمد رح کثیر و قلیل هر مسکر حرام ست و علیه الفتوی
و هم نجس بمذهب حنفی درین جواب نظر ست زیرا که فتوی مذکور در مسکر خالص ست نه در نان که علت
فتوی دران منتفی ست و درین نان از اسباب فتوی بتخفیف اسقاط حرمت و نجاست
و رخصت چهار سبب بلکه شش و هر یکی کافی ست موجود اند و مسلم اند نزد امام محمد رح پس باید که فتوی
بر حل نان باشد اول سبب تعارف ست موافق بقول شیخین رح دوم تغیر ست بالکلیه چنانکه
روغن نجس را صابون کنند پاک میشود بقول محمد رح و به یفتی سوم استهلاک شدن نا رجیلی
ست چنانکه طیب مستهلکه در طعام حرام نیست بر محرم چهارم در بازار وغیره عموم بلوی ست
چنانکه رماد عذره و روث طاهر ست تا نجس نشوند نانها در غالب امصار اگرچه درانها خمیر هم و خمیره
هم بسیار ست و زوال سکر و سورت نارجیلی بآب و نمک سبب خمیر میتواند شد چنانچه نان را در خمیر تر کنند
بعده در سرکه اندازند حلال میشود و اصلاح نان بآن ششم تواند بود چنانچه ضباب برای تقوم
قصعهای باشد نهادن لب بر ضباب لاباس به ست و مثل چه نه برای پان الخ ازین دو جواب
کدام صحیح ست بینوا توجروا جواب اول صحیح ست چرا که در صحیح بخاری مذکور ست از امیر المومنین عمر رض

اِنَّهٗ خَطَبَ عَلٰى مِنْبَرِ رَسُوْلِ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فَقَالَ اَلَا اِنَّ الْخَمْرَ حُرِّمَتْ

بتحقیق خطبه خواند عمر بر منبر پیغمبر صلے الله علیه وسلم پس گفت آگاه باشید که بتحقیق شراب حرام کرده شد

وَهِيَ مِنْ خَمْسَةٍ مِنَ الْعِنَبِ وَالتَّمْرِ وَالْعَسَلِ وَالْحِنْطَةِ وَالشَّعِيْرِ وَالْخَمْرُ مَا خَامَرَ الْعَقْلَ

و آن از پنج چیز ست از انگور و خرما و شهد و گندم و جو و خمر چیزیست که بپوشد عقل را

واین خطبه در محضر صحابه کبار مثل امیر المومنین علی و ابن عباس و ابن مسعود و امثال ایشان رضی الله عنهم بود و این خطبه ناطق ست باینکه خمر که محرم گشته در قرآن مجید مراد ازان ما خامر العقل ست و اوّلاً ذکر اشیای خمسه فرمود زیراکه دران زمان در عرب خمر از اشیای خمسه میگرفتند بعد ذکر اشیای خمسه حقیقة عامه ذکر فرمود که الخمر ما خامر العقل و این حد جامع ست مر جمیع اشربه مسکره را پس همه اشربه مسکره خمر اند و نیز مؤید ان حدیث کُلُّ مُسْكِرٍ خَمْرٌ رَوَاهُ مُسْلِمٌ این معنی خمر ست خواه لفظ خمر دران حقیقة لغویه باشد یا منقول شرعی که فخر الاسلام آنرا مجاز نام می نهد الغرض بیان معنی مراد از آیه کریمه و روایت کرده است بخاری از ابن عمر که نازل شد تحریم خمر و بدرستیکه در مدینه بود درین روز ها پنج اشربه و نبود دران اشربه شراب عنب واین نص ست برانکه در آیه تحریم خمر مراد از خمر عام ست بهر اشربه مسکره اگرچه از عنب نباشد و اطلاق خمر برین معنی در شرع وارد ست خواه در لغت موضوع باشد برای آن یا نه پس از بیان شارع معنی مراد از آیه تحریم جمیع اشربه مسکره و بودن آنها خمر قطعی گردید چنانچه در اصول فقه مذکور ست که معنی مبیّن به بیان شارع قطعی میگردد و چون تناول خمر مر جمیع اشربه مسکره را مقطوع بود علمای کرام و مشائخ عظام حکم کردند که تخصیص خمر بآب عنب خطاست و مجتهد خطا نیز میکند و فتوی دادند بر قول امام محمد رح چنانچه در کتب معتبره مذکور ست مثل نهایه شرح هدایه و زیلعی شرح کنز و عینی شرح کنز و فتاوی عالمگیری و در المختار از بزازیه و ملتقی و شرح وهبانیه فتوی بر قول امام محمد رح در باب مسکرات نقل کرده ذکر آن همه طولی دارد مگر عبارت عینی که مشتمل بر حدیث شریف ست تبرکاً ذکر مینمایم

قَالَ مُحَمَّدٌ رح وَالثَّلٰثَةُ كُلُّ مَا اَسْكَرَ كَثِيْرُهٗ فَقَلِيْلُهٗ حَرَامٌ مِنْ اَيِّ نَوْعٍ

گفت امام محمد رح و ثلثه شراب هرانچه مسکر آرد بیشتر آن پس اندک وی حرام ست از هر قسم

كَانَ لِقَوْلِهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ كُلُّ مُسْكِرٍ خَمْرٌ وَكُلُّ مُسْكِرٍ حَرَامٌ رَوَاهُ

که باشد برای قول آن حضرت صلی الله علیه وسلم هر مسکر شراب است و هر مسکر حرام است روایت کرد

مُسْلِمٌ وَعَنِ ابْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللّٰهُ عَنْهُ أَنَّهُ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ مَا أَسْكَرَ كَثِيرُهُ

این را مسلم و از عبد الله بن عمر رضی الله عنهما مرویست که بتحقیق آن حضرت صلی الله علیه وسلم فرمود آنچه سکر آرد بسیار او

فَقَلِيلُهُ حَرَامٌ رَوَاهُ أَحْمَدُ وَابْنُ مَاجَةَ وَالدَّارُ قُطْنِيُّ وَصَحَّحَهُ وَالْفَتْوَىٰ

پس اندک وی حرام است روایت کرد این را امام احمد و ابن ماجه و دار قطنی و صحیح کرد آن را و فتوی

عَلَىٰ قَوْلِ مُحَمَّدٍ رح وشارح وهبانیه درین باب روایت شیخین هم نقل کرده منظوم ساخته شعر

وَفِي عَصْرِنَا فَاخْتِيرَ حَدٌّ وَأَوْقَعُوا ✤ طَلَاقًا لِمَنْ مِنْ مُسْكِرِ الْحَبِّ يَسْكَرُ

و در زمانه ما پس اختیار کرده شده حد و واقع کردند فقها طلاق را برای کسی که از مسکر دانه مست می‌شود

وَعَنْ كُلِّهِمْ يُرْوَىٰ وَأَفْتَىٰ مُحَمَّدٌ ✤ بِتَحْرِيمِ مَا قَدْ قَلَّ وَهُوَ الْمُحَرَّرُ

و از همه آنها روایت کرده شد و فتوی داد محمد بتحریم آنچه که بتحقیق اندک باشد و حال آنکه او نوشته شده

و در فتاوی قاضی خان گفته قَالَ مُحَمَّدٌ رح كُلُّ مَا يَحْرُمُ شُرْبُهُ إِذَا

در کتاب الاشربه گفت امام محمد رح هر آنچه که حرام باشد نوشیدن او چون

أَصَابَ الثَّوْبَ أَكْثَرَ مِنْ قَدْرِ الدِّرْهَمِ يَمْنَعُ جَوَازَ الصَّلٰوةِ

برسد جامه را بیشتر از مقدار یک درهم منع میکند جواز نماز را

و در فتاوی عالمگیری نیز همچنین گفته و در در مختار از ملتقی نیز نجاست آن نقل کرده و در شرح مواهب الرحمان

بعد آنکه ماتن فتوی به قول محمد نقل کرده دلائل امام محمد بتفصیل بیان نمایده و در دلیل حرمت مثلث میگوید

لِأَنَّ الْمُثَلَّثَ بَعْدَ مَا اشْتَدَّ صَارَ خَمْرًا لِأَنَّ الْخَمْرَ إِنَّمَا سُمِّيَ بِهٰذَا

چه بتحقیق شراب مثلث بعد شدید شدن میگردد شراب چرا که بتحقیق خمر جز این نیست که نامیده شد باین

الْاِسْمِ لِأَنَّهُ نِيًّا أَلَا تَرَىٰ أَنَّ الْعَصِيرَ الْحُلْوَ لَا يُسَمّٰى خَمْرًا وَإِنَّمَا

نام نه برای بودن او خام آیا نمی‌بینی که شیره انگور شیرین نامیده نمی‌شود خمر و خمر نیست که

سُمِّيَتْ خَمْرًا لِمَعْنَى مُخَامَرَتِهَا الْعَقْلَ وَذٰلِكَ مَوْجُوْدٌ فِيْ سَائِرِ

نامیده شد خمر بجہت معنی مست کردن او عقل مرا و آن موجود ست در ہمہ

الْاَشْرِبَةِ الْمُسْكِرَةِ وَقَدْ سَمَّاهُ رَسُوْلُ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ

شرابہای مست کننده و بتحقیق نامید آنرا رسول خدا صلی اللہ علیہ وسلم

خَمْرًا وَلَوْ سَمَّاهُ اَحَدٌ مِنْ اَهْلِ اللُّغَةِ لَكَانَ يُسْتَدَلُّ بِقَوْلِهٖ عَلٰى اِثْبَاتِ

خمر و اگر می نامید آنرا کسی از اہل لغت ہرآینہ می بود که دلیل گرفته میشد بقولش بر ثابت کردن او

هٰذَا الْاِسْمِ فَاِذَا سَمَّاهُ صَاحِبُ الشَّرْعِ وَهُوَ اَفْصَحُ الْعَرَبِ كَانَ اَوْلٰى

این نام را پس چون نامید او را صاحب شرع و حال آنکه او فصیح ترعرب ست باشد این تسمیه اولی

پس ازین نقول معتبره معلوم شد که نزد امام محمد رح نارجیلی و سیندہی و تاڑی ہمہ خمر اند حقیقۃ و نجس غلیظ مثل بول و فتوی بر قول محمد ست و در کتب اصول فقہ مذکور ست که چون تحریم مضاف شود سوی اعیان مثل حرمۃ الخمر دلالت میکند بر خروج محل از صلوح فعل پس خمر خارج شد از صلوح استعمال و شرب آن پس نجس گردید و ہمچنین جمیع اشربہ مسکرہ و آنچہ از شیخین می آرند عدم تحریم قلیل از اشربہ مقطوع الخطاست و ذکر آن مثل ذکر جواز صلوۃ بخواندن ترجمہ قرآن در صلوۃ و خود ناقلین در کتب اصول میفرمایند که مقطوع الخطاست و صحیح گشته رجوع ازان اما بنا بر روایتی که شارح وہبانیہ نقل نموده نزد شیخین نیز حرام ست قلیل و کثیر آن و نجس غلیظ ست چراکه فتوی محققین در اشربہ محرمہ بر روایت نجس غلیظ ست چنانچہ در بحر الرائق و فتاوی عالمگیری نقل نموده و فرق نیست درمیان خمر و اشربہ محرمہ در نجاست ہمہ مثل بول نجس غلیظ اند و فتوی برین روایت ست در بحر الرائق گفته

وَيَنْبَغِيْ تَرْجِيْحُ التَّغْلِيْظِ لِلْاَصْلِ الْمُتَقَدِّمِ كَمَا لَا يَخْفٰى فَلَا فَرْقَ بَيْنَ الْخَمْرِ وَ

و سزاوار ست ترجیح تغلیظ بنا بر اصلے که مقدم شد چنانکه پوشیده نیست و نیست فرقی میان شراب و

غَيْرِهَا و آنچہ متوہم توہم میکند که حرمت این اشربہ ظنی ست پس نجاست غلیظ نباشد توہم فاسد ست چنانچہ بیان کرده شد که حرمت اشربہ مسکرہ قطعی ست و اگر کسی گوید چون حرمت اشربہ قطعی ست پس اجتہاد را دران مساغ نباشد و منکر آن آثم گردد گوییم قطعی بر دو وجه ست یکی آنکه قطعیت آن

باشد و دوم آنکه قطعیت آن نظری باشد در قسم ثانی از قطعیت قبیل توغل شبهه را راه است انکار آن باجتهاد موجب اثم نیست و وجه اول آنکه قطعی محل اجتهاد نیست و انکار آن موجب اثم است و بودن همه اشربه خمر و محرم قطعی است بر وجه دوم که بعد ملاحظهٔ دلائل قطع پیدا میشود و علم بودن خلاف آن خطا است بیقین پیدا میشود و بطریق تنزل

كَوْنُ الْحُرْمَةِ فِيهِ لَيْسَتْ قَطْعِيَّةً لَا يُوجِبُ التَّخْفِيفَ لِأَنَّ دَلِيلَ التَّغْلِيظِ

بودن حرمت دران نیست یقینی موجب نمی‌شود تخفیف را چرا که بتحقیق دلیل تغلیظ

لَا يُشْتَرَطُ أَنْ يَكُونَ قَطْعِيًّا وَأَمَّا قَوْلُ صَاحِبِ الْهِدَايَةِ بَعْدَ ذِكْرِ النَّجَاسَاتِ الْغَلِيظَةِ لِأَنَّهَا

شرط کرده نشده اینکه باشد یقینی بعد ذکر کردن نجاستهای غلیظه چرا که

تَثْبُتُ بِدَلِيلٍ مَقْطُوعٍ بِهِ فَقَالَ فِي فَتْحِ الْقَدِيرِ مَعْنَاهُ مَقْطُوعٌ بِوُجُوبِ الْعَمَلِ بِهِ

بتحقیق نجاستها ثابت می‌شوند بدلیلی که یقین کرده شود بوی پس گفت در فتح القدیر معنیش اینکه قطع کرده شده است بوجوب عمل بوی

فَالْعَمَلُ بِالظَّنِّيِّ وَاجِبٌ قَطْعًا فِي الْفُرُوعِ وَإِنْ كَانَ نَفْسُ وُجُوبٍ مُقْتَضَاهُ ظَنِّيًّا

پس عمل بدلیل ظنی واجب است یقینا در فروع اگر چه خود وجوب مقتضای وی ظنی است

پس معلوم شد که در عمل فرق نیست در ظنی و قطعی پس چنانچه اجتناب از قطعیات لازم است از ظنیات نیز و در باب خمر روایات مصرحه در کتب معتبره آمده اند که اگر در خمیر افتد خوردن آن نان حرام است پس ازین روایات حکم نارجیلی و غیره از اشربهٔ محرمه نیز معلوم شد و فقها که ترک نموده اند دیگر اشربه را برای آنکه احتیاج نیست که همه را مساوی الحکم شمار نمایند بیان یکی کافی است نه برای آنکه فرق است درمیان آنها و در فتاوی قاضی خان گفته

بِخِلَافِ الدَّقِيقِ إِذَا عُجِنَ بِخَمْرٍ فَخُبِزَ فَإِنَّهُ يَكُونُ نَجِسًا وَلَا

بخلاف آرد وقتیکه خمیر کرده شود بشراب و نان پخته شود پس بتحقیق آن نان می‌باشد پلید و

يَطْهُرُ لِأَنَّ مَا فِي الْعَجِينِ مِنْ أَجْزَاءِ الْخَمْرِ لَمْ يَصِرْ خَلًّا بِالْخَمِيرِ فَلَا يَطْهُرُ

پاک نمی‌شود چه بتحقیق آنچه در خمیر است از اجزای شراب نگردید سرکه بسبب خمیر پس پاک نمی‌شود

و در فتاوی عالمگیری گفته إِذَا عُجِنَ الدَّقِيقُ بِالْخَمْرِ لَا يُؤْكَلُ در محیط سرخسی گفته

چون خمیر کرده شود آرد بشراب خورده نشود

اَلدَّقِيقُ اِذَا اَصَابَهُ خَمْرٌ لَمْ يُؤْكَلْ وَلَيْسَ لِهٰذَا حِيلَةٌ

آرد وقتیکه برسد او را شراب خورده نشود و نیست برای این حیله یعنی هیچ حیله خورده نشود چرا او نجس است

پس بعد آمدن روایات مصرحه از علمای اعلام هیچ شک و شبهه باقی نماند و قیاسات فاسده و شبهات کاسده نمودن جائز نیست و جواب ثانی مردود و باطل ست بدلائلها چراکه چون نارجیلی حقیقةً خمر گردید هیچ اشکال باقی نماند اما بطریق تبرع و تنزل آنرا بتفصیل باطل میکند دلیل اول تعارف را گفته و حال اینست که در کتب اصول الفقه مذکورست که تعارف و تعامل را اعتبار نیست مگر در تعامل صدر اول تا قرن ثالث و بعد قرن ثالث فسق شیوع یافته پس تعامل این زمان چگونه حجت باشد و تعارف صرف موجب حلت حرام نمی گردد مگر آنکه تبرک آن حرج نزد علمای صدر اول متحقق شود و الا بسیار حرام درین زمانه فاسده شیوع یافته و متعارف گشته همه حلال شوند ولیس فلیس و آنکه قیاس بر صابون نموده اند باطل ست چراکه در صابون انقلاب واقع شده و انقلاب موجب طهارت ست نزد محققین چنانچه در بحر الرائق آنرا از مطهرات شمرده و گفته اَلسَّابِعُ اِنْقِلَابُ الْعَيْنِ فَاِنْ كَانَ فِي الْخَمْرِ فَلَا خِلَافَ فِي

هفتم تبدیل شدن ذات ست پس اگر باشد انقلاب در شراب پس نیست اختلاف در

الطَّهَارَةِ وَاِنْ كَانَ فِي غَيْرِهٖ كَالْمَيْتَةِ فِي الْمَلَّاحَةِ فَيَصِيرُ مِلْحًا يُؤْكَلُ

طهارت و اگر باشد انقلاب در غیر خمر مانند مردار در کان نمک پس گردد نمک خورده شود

الخ و نیز ظاهرست که آرد از بختن منقلب بماهیت دیگر نمیشود و هیچ عاقل آنرا ایسد نخواهد گرد و اگر این چنین تغیر موجب طهارت گردد پس هر را که با آتش گرم کنند طاهر شود مثلا اگر کسی قدری بول در آرد انداز د و نان پزد و هر گز کسی خوردن حکم نخواهد کرد پس نارجیلی چه خصوصیت دارد که به پختن طاهر شود اگر به پختن طهارت حاصل شدی ازین قدر روایات کثیره و بابت ستان مجون نجس نمی آمدند و علما بحلت و طهارت آن حکم میفرمودند و فرق در میان خمر و غیره باطل ست بما سبق و بدلیل آنکه در صابون که مقیس علیه ست تفصیل نه نموده اند به نجسی که در صابون نجس شود صابون طاهر خواهد شد و قیاس نارجیلی به صابون نجس باشد قیاس مع الفارق ست وَهُوَ لَا يَجُوزُ و آنکه قیاس بر بادور و بادر شاء و عذره نموده اند ... انقلاب که موجب طهارت ست موجود ست و در نحن فیه انقلاب نیست و زوال سکر و صورت نارجیلی به نمک و آب که موجب حلت گردانیده باطل ست چراکه اگر این چنین می بود علما بحرمت نانی که از خمر خمیر کرده باشند حکم نمیفرمودند که در ان هم آب و نمک می اندازند و نارجیلی خصوصیتی ندارد باین حکم و آنکه برین مدعا شاهد از نانی آورده

که آنرا در خمر تر کرده باشند و در سرکه انداختند حلال نمیشود مغلطه ایست چراکه فرق ست در میان آنکه
از نان جیلی خمیر کنند و از نان جیلی تر کرده در سرکه اندازند زیرا که در صورت اول چون نان جیلی در نان مستهلک گردیده
و آنرا در اجزا نجس ساخته و نجاست آن مستقر گشته پس طهارت آن ممکن نیست چنانکه بالا از محیط ذکر کرده شده که گفته ولیس هذا
حیلة مگر آنکه منقلب شود و ماهیت دیگر اعنی آنرا بسوزانند و خاک سازند آنوقت طاهر خواهد شد و در صورت ثانی از اجزاء خمر مستهلک
نه شده پس هرگاه که در سرکه انداختند سرکه آن اجزا را منقلب بخود ساخت که سرکه را اینچنین خاصیت ست
و آن نان طاهر گردید پس غلطی این قیاس ظاهر شد و در روایات بسیار مبنی اند بر همین فرق چنانکه در محیط گفته
لو ان رغيفا من الخبز المعجون بالخمر وقع في دن خل وذهب فيه
اگر تحقیق کرده نان از خمیر که آمیزش کرده شده است بشراب بیفتد در خم سرکه و برود دران
حتى لا يرى فلا بأس باكل الخل واما الرغيف نفسه فلا يوكل
تا آنکه دیده نشود آن رغیف پس باکی نیست بخوردن سرکه و اما گرده نان خودش پس خورده نشود
و نیز گفته لو وقع رغيف طاهر في خمر ثم وقع في خل طهره الخل
اگر بیفتد گرده نان پاک در شراب باز بیفتد در سرکه پاک کند آنرا سرکه
ببین که در هر دو مسئله فرق نموده است پس معلوم شد که این نان که در آن نان جیلی می اندازند بهیچ حیله پاک
نمیشود و خوردن آن حلال نباشد معهذا فرق ست در میان سرکه و نمک پس نمک را به سرکه قیاس کردن
درست نباشد چراکه سرکه را بسبب حدت تاثیری ست که فی الفور خمر را سرکه میسازد و در نمک اینچنین نیست
بلکه آنرا مدتی باید و بعد مدت هم اگر بیقین بپیوندد که سرکه شده ست آنوقت حکم طهارت خواهند کرد و الا نجس
محض ست در بحر الرائق گفته ولو اصاب ثوبه خمر فالقي عليه الملح ومضى
و اگر برسد جامه او را شراب پس انداخته شود برو نمک و بگذرد
عليه من المدة مقدار ما يتخلل فيها لم يحكم بطهارته حتى يغسله
بران از زمانه آنقدر که تخلیل شود خمر در آن مدت حکم کرده نشود بطهارت جامه تا آنکه بشوید آنرا
پس در نان که بیقین نجس شده باین احتمال چگونه حکم کرده شود بعلت آن ان اليقين لا يزول
بالشك بلکه در اینجا آن احتمال و شک هم موجود نیست چراکه در اصل خمیر نمک نمی اندازند که مانع

خمیر ست بگذر وقت مخلوط نمودن آن بآرد دیگر می اندازند پس بعد مستقر شدن نجاست در خمیر
نمک آنرا چگونه طاهر خواهد ساخت و نیز اگر خمیر مش شود نان قابل پختن نمی ماند چه جائیکه بمرتبه سرکه برسد
چنانکه از ماهران این کار دریافت شده فَلَيْسَ بِحِلٍّ سَبِيلُهُ وَاَمَّا قیاس آن بر ضباب قصعه و نوره
پس نیست برای حلال آن بودنش راهی
قیاس ماکول بر مستعمل و قیاس طاهر بر نجس ست وَهُمَا بَاطِلَانِ پس بدلائل واضحه بظهور پیوست که نامیلے
واین هر دو باطل اند
وسیندهی و تاڑی همه حرام اند و نجس مثل بول و یک قطره آن هم روا نیست و اگر بر پارچه افتد و اندرهم
زائد باشد نماز بآن روا نیست و اگر یک قطره آن در چاه افتد همه آب نجس گردد همه آب را کشیده
باید انداخت و اگر در خمیر نان افتد آن نان حرام و نجس گردد بهیچ حیله خوردن آن روا نیست هر
مسلم را باید که ازان حرام اجتناب ورزد و از شک انداختن بعض شک اندازندگان از جا نرود و الا جزاء
آن در آخرت خواهد دید وَسَيَعْلَمُ الَّذِينَ ظَلَمُوا اَيَّ مُنْقَلَبٍ يَنْقَلِبُونَ
زود است که بدانند ستمگران بکدام مکان باز خواهند گشت

تمام شد کتبه علی احمد عفا الله عنه و دستخط مولانا ملک العلماء هُوَ اللّٰهُ يُفْتِيكُمْ آنچه درین قرطاس مرقوم ست
نوشت آنرا سه در گذر و خدا ازو
او خداست که فتوی میدهد بشما را
صحیح ست و خلاف آن باطل باتفاق اقوال حنفیه که مفتی به اند و به اتفاق ائمه باقیه و اتفاق اهل حدیث
والله اعلم کتبه عبد العلی محمد غفر الله له مهر و دستخط مولوی محمد قاسم مسعود خان قاضی القضاة اَلْاَجْوِبَةُ
جوابهای
الْمَسْطُوْرَةُ صَحِيْحَةٌ و دستخط مولوی بدل الرب آنچه که درین قرطاس مسطور ست هر مسلمان را بران عمل باید فتوی
نوشته شده صحیح اند
حنفیه و غیر ایشان بر آن ست والله اعلم دستخط مولوی علاء الدین هرچه درین قرطاس مذکور ست صحیح
ست و خلاف آن باطل والله اعلم دستخط مولوی عبد الواحد صحیح ست هرچه درین قرطاس مرقوم ست
و خلاف آن باطل ست دستخط مولوی قدرت علی الجواب المذکور صحیح دستخط مولوی محمد فاضل آنچه اجوبه مسطور ست
صحیح ست و فتوی بر همین ست باید که جمیع مسلمانان بران عمل لازم و واجب دانند دستخط مفتی محمد امیر الله
اَلْاَجْوِبَةُ الْمَسْطُوْرَةُ صَحِيْحَةٌ لَا يَاْتِيْهَا الْبَاطِلُ دستخط مولوی محمد صادق
جوابهای نوشته شده صحیح اند نمی آید آنهارا باطل
اَلْاَجْوِبَةُ الْمَذْكُوْرَةُ صَحِيْحَةٌ دستخط مولوی حافظ محمد علی حسین آنچه درین قرطاس مسطور ست
جوابهای ذکر کرده شده صحیح اند
صحیح ست مهر و دستخط مولوی محمد علی مَا كُتِبَ فِي هٰذَا الْقِرْطَاسِ صَحِيْحٌ لَا شُبْهَةَ فِيْهِ
آنچه نوشته شده درین قرطاس صحیح ست شبهه نیست دران

مهر و دستخط مولوی سید غلام احمد نصیرآبادی مدرس بلده محمدپور الجواب المرقوم
حق لا ریب فیه مهر و دستخط مولوی محمد کبیر خان قاضی محمدپور
حق است نیست شبه در آن نوشته شده جواب
ما رقم فی المسطورة صحیح مهر و دستخط محمد ابوبکر فخر الدین علیخان شافعی قاضی چیناپٹن
آنچه نوشته شده در سطور صحیح است
وکل المسائل من هذه المسائل المکتوبات الحنفیة التی تدل علی حرمة
و همه مسئله ها ازین مسائل نوشته شده حنفیه که دلالت میکنند بر حرمت
الخمر والنبیذ وغیرهما من انواع الاشربة المسکرة ونجاستها والمائعات
شراب و نبیذ و سوای این هردو از اقسام شرابهای مسکره و بر نجاست آنها و بر نجاست اشیای ذائبه
المخلوطة بها کثیرة کانت او قلیلة صحیحة ومتفق علیها فی
که ممزوج است بآن اشربه بیشتر باشند یا اندک صحیح اند و اتفاق کرده شده است برآنها در
مذهب امامنا محمد بن ادریس الشافعی رض ولا شک فیها کما
مذهب امام ما محمد بن ادریس شافعی رضی الله عنه و نیست شک درانها چنانکه
فی المنهاج للامام النووی وغیره من الکتب المتداولة فی مذهب
در منهاج تصنیف امام نووی و سوای منهاج از کتابهای مشهوره در مذهب امام شافعی
وعلمای چیناپٹن وغیرهم کلهم عاملون بهذه المسائل والله اعلم و
همه اینها عمل کننده اند باین مسائل و خدا داناتر است و
الخمر والنبیذ وغیره اذا تخللت بنفسها من غیر طرح شیء فیها
شراب و نبیذ و سوای آن چون سرکه شود بذات خود بدون انداختن چیزی دران
کالبصل والملح وغیره تطهر خلا والا فهی نجس ویحرم اکل
مانند پیاز و نمک و غیر آن پاک می شوند درحالیکه سرکه اند و الا پس آنها ناپاک اند و حرام می شود خوردن
الخبز الذی عجن من انواع النبیذ المسکرة مهر و دستخط نانی
نانی که خمیر کرده شده از اقسام نبیذ مسکره

فخر الدین احمد شافعی وَحُرْمَةُ الخَمْرِ وَغَیْرِهَا وَنَجَاسَتُهَا عَلیٰ مَذْهَبِنَا وَ

و حرمت شراب و سوای آن و نجاست شراب بر مذہب ما و

مَذْهَبِ الحَنَفِیَّةِ مِنْ هٰذِهِ المَسَائِلِ المَكْتُوبَةِ صَحِیحَةٌ وَمُتَّفِقَةٌ

مذہب علمای حنفیہ ازین مسائل نوشتہ شدہ صحیح ست و متفق ست

دستخط مولوی محمد جعفر شافعی وَحُرْمَةُ الخَمْرِ وَغَیْرِهَا وَنَجَاسَتُهَا مِنَ المُسْكِرَاتِ كَمَا فِي هٰذِهِ

و حرمت شراب و غیر آن نجاست آن از مسکرات چنانکہ درین

المَسَائِلِ المَكْتُوبَةِ صَحِیحَةٌ فِي مَذْهَبِ اِمَامِنَا الشَّافِعِيِّ رح دستخط

مسائل مکتوبہ ست صحیح ست در مذہب امام ما شافعی رح

مولوی فقیر محمد شافعی وَحُرْمَةُ الخَمْرِ وَغَیْرِهَا مِنَ المُسْكِرَاتِ فِي نَجَاسَتِهَا عَلیٰ

و حرمت شراب و غیر آن از مسکرات و نجاست آنہا بر

مَذْهَبِ اِمَامِنَا الشَّافِعِيِّ رح كَمَا فِي هٰذِهِ المَسَائِلِ المَرْقُومَةِ صَحِیحَةٌ

مذہب امام ما شافعی رح چنانکہ درین مسائل مرقومہ ست صحیح ست

تمام شد شرح دستخط علما

تقریر مولوی رشید الدین خان مرحوم در حرمت نان پاو

نزد بندہ مسکین محمد رشید الدین ہم حرمت نان پاو بوجوہ عدیدہ مرجح ست بعضی از ان درینجا ذکر کردہ میشود اول آنکہ اشربۂ مسکرہ سوای خمر ملحق اند بآن حرمت قلیل و کثیر آن مثل خمر مطابق روایات مفتی بہا از کتب معتبرۂ حنفیہ ثابت ست و در کتب فقہیۂ ایشان مصرح ست کہ اگر خمر در آرد افتد ہیچ حیلہ خوردن آن جائز نمیشود در خزانۃ الروایات میگوید فِي مَجْمُوعَةِ الرِّوَایَاتِ مِنَ المُنْتَقیٰ الدَّقِیقُ اِذَا اَصَابَتْهُ

در مجموعۃ الروایات از منتقی نقل ست آرد وقتیکہ بپیدا

خمر لم يؤكل بحال وليس لها حيلة انتهى و هركاه اشربه مسكره ديگر

شراب خورده شود آن تمر و در هيچ حالت و نيست براى آن حيله

و حكم خمر باشند پس هركاه ازان هم چيزى در آرد افتد خوردن آن هم به هيچ حيله جائز نباشد و ايات منفى بها

دال بر الحاق مسكرات ديگر بخمر باعتبار حرمت قليل و كثير آن اگرچه در جواب استفتا كه بلا منقول ست مرقوم

ليكن احقر العباد هم درين مقام ذكر روايتى ميكند و آن اين ست كه در شرح مواهب الرحمن كه از كتب معتبره

فقه حنفى ست ميگويد وَالْحَقَهَا مُحَمَّدٌ كُلَّهَا بِالْخَمْرِ فِي الْمَشْهُورِ عَنْهُ كَالشَّافِعِيِّ

و لاحق كرد اشربه را امام محمد همه آنها را بشراب در روايت مشهور از امام محمد مانند امام شافعى

وَمَالِكٍ وَبِهِ يُفْتَى كَمَا فِي صَحِيحِ مُسْلِمٍ مِنْ قَوْلِهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ

و امام مالك و به همين فتوى داده مى شود چنانكه در صحيح مسلم ست از قول آن حضرت صلى الله عليه وسلم

كُلُّ مُسْكِرٍ خَمْرٌ وَكُلُّ مُسْكِرٍ حَرَامٌ وَفِي مُسْنَدِ اَحْمَدَ وَصَحِيحِ ابْنِ

هر مست كننده شراب ست و هر مست كننده حرام ست و در مسند امام احمد و صحيح ابن

حِبَّانَ كُلُّ مُسْكِرٍ خَمْرٌ وَكُلُّ خَمْرٍ حَرَامٌ وَمَا فِي الْكُتُبِ السِّتَّةِ اِلَّا

حبان ست هر مسكر شراب ست و هر شراب حرام ست و آنچه در شش كتاب ست بسواى

الْبُخَارِيَّ مِنْ قَوْلِهِ الْخَمْرُ مِنْ هَاتَيْنِ الشَّجَرَتَيْنِ النَّخْلَةِ وَالْعِنَبَةِ

بخارى از قول آن حضرت شراب ازين دو درخت ست خرما و انگور

وَفِي لَفْظِ مُسْلِمٍ الْكَرْمَةِ وَالنَّخْلَةِ وَفِيهِ عَنْ جَابِرٍ اَنَّ رَجُلًا

و در لفظ صحيح مسلم ست انگور و خرما و در صحيح مسلم روايت ست از جابر كه تحقيق مردى

قَدِمَ مِنَ الْيَمَنِ فَسَأَلَ النَّبِيَّ عَنْ شَرَابٍ يَشْرَبُونَهُ بِاَرْضِهِمْ

آمد از يمن پس پرسيد پيغمبر را صلى الله عليه وسلم از شرابى كه مى نوشيدند اهل يمن آنرا در زمين خود

مِنَ الذُّرَةِ يُقَالُ لَهُ الْمِزْرُ فَقَالَ النَّبِيُّ اَوَمُسْكِرٌ هُوَ قَالَ نَعَمْ

كه مى سازند از ذرة گفته مى شود مر آن شراب را مزر پس فرمود پيغمبر صلى الله عليه وسلم آيا مسكر ست آن گفت آن مرد آرى

ای الاشربة المتخذة من العسل والتين ونحوهما [illegible] ۱۲

قال كل مسكر حرام ان على الله عهداً لمن يشرب المسكر ان

فرمود آنحضرت هر مسکر حرام ست بتحقیق بر خدا عهدیست مر کسیرا که بنوشد مسکر را آنکه

يسقيه من طينة الخبال وفي صحيحين عن عائشة رض قالت سئل

بنوشاند آنرا از طینت خبال و در صحیح بخاری و صحیح مسلم ست از عائشه رضی الله عنها گفت عائشه پرسیده شد

رسول الله صلى الله عليه وسلم عن البتع وهو نبيذ العسل فقال

پیغمبر صلی الله علیه وسلم از تبع و آن نبیذ شهد ست پس فرمود آنحضرت

كل شراب اسكر فهو حرام وفي سنن ابي داود وابن ماجة

هر شرابی که مست گرداند پس آن حرام ست و در سنن ابی داود و ابن ماجه

والترمذي عن النعمان بن بشير قال قال رسول الله ص ان من

و ترمذی ست از نعمان بن بشیر که گفت فرمود پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم که البته از

الحنطة خمراً ومن الشعير خمراً ومن الزبيب خمراً ومن العسل

گندم شراب ست و از جو شراب ست و از انگور خشک شراب ست و از شهد

خمراً وفي سنن النسائي وابن ماجة من حديث عمرو بن

شراب ست و در سنن نسائی و ابن ماجه ست از حدیث عمرو بن

شعيب عن ابيه عن جده ان النبي ص قال ما اسكر كثيره

شعیب از پدرش از جدوی که بتحقیق پیغمبر صلی الله علیه وسلم فرمود چیزی که مست میگرداند بسیاری

فقليله حرام وهكذا رواه الدارقطني عن علي رض مرفوعاً

پس اندک وی نیز حرام ست ف همچنان روایت کرد آنرا دارقطنی از علی رضی الله عنه مرفوعا

وعن عائشة رض انها سمعت النبي ص يقول كل ما اسكر منه

و از عائشه رضی الله عنها روایت ست که بتحقیق عائشه شنید پیغمبر را که می فرمود هر انچه که مست میگرداند از وی

الفرق فملء الكف منه حرام وفي لفظ الترمذي فالحسوة

فرق پس پری کف دست از وی حرام ست و در لفظ ترمذی ست پس یک جرعه

مِنْهُ حَرَامٌ فَوَضَحَ اَنَّ الْكَثِيْرَ مِنْ هٰذِهِ الْاَشْرِبَةِ مُسَاوٍ لِلْكَثِيْرِ مِنَ الْخَمْرِ

ازان حرام ست پس ظاهر شد که بتحقیق بسیار ازین شرابها برابر اند برای کثیر از شراب

فِيْ حُكْمِ الْحُرْمَةِ وَوُجُوْبِ الْحَدِّ فَكَذٰلِكَ الْقَلِيْلُ وَبِهٰذَا تَبَيَّنَ اَنَّ

در حکم حرمت و وجوب حد پس همچنان قلیل و بهمین ظاهر شد که بتحقیق

الْقَلِيْلَ فِي الْحُرْمَةِ كَالْكَثِيْرِ لِاَنَّ شُرْبَ الْقَلِيْلِ مِنْهُ لَوْ كَانَ مُبَاحًا

اندک در حرمت مانند بسیار ست چه بتحقیق نوشیدن اندک ازان اگر جائز بود مباح

لَمَا وَجَبَ الْحَدُّ وَاِنْ سَكِرَ مِنْهُ لِاَنَّ السُّكْرَ اِنَّمَا حَصَلَ بِشُرْبِ الْحَلَالِ

هرآئنه واجب نمی شد حد اگر چه مست شود ازان چرا که بتحقیق سکر جز این نیست که حاصل شده بنوشیدن حلال

جَمِيْعًا وَاعْتِبَارُ جَانِبِ الْحَلَالِ يَمْنَعُ وُجُوْبَ الْحَدِّ عَلَيْهِ فَاِذَا اجْتَمَعَ

همه و اعتبار کردن جانب حلال منع میکند وجوب حد را پس چون جمع شود

الْمُوْجِبُ لِلْحَدِّ وَالْمُسْقِطُ لَهٗ تَرَجَّحَ الْمُسْقِطُ عَلَى الْمُوْجِبِ انْتَهٰى

موجب برای حد و ساقط کننده برای حد غالب شود مسقط بر موجب تمام شد

مَعَ اخْتِصَارٍ دوم آنکه اشربهٔ مسکره غیر خمر نجس اند بنجاست خفیفه یا غلیظه نزد حنفیه بر عَلٰى

با اختصار

اخْتِلَافٍ عِنْدَهُمْ چنانکه در خزانة الروایات میفرماید فِي الْفَتَاوَى الْعِمَادِيَّةِ مِنْ

اختلافی که نزد ایشان ست در فتاوے عمادیه نقل ست از

كَشْفِ الْبَزْدَوِيِّ نَجَاسَةُ الْخَمْرِ غَلِيْظَةٌ وَنَجَاسَةُ سَائِرِ الْاَشْرِبَةِ

کشف بزدوے نجاست شراب غلیظ ست و نجاست باقی اشربه

خَفِيْفَةٌ وَيُكَفَّرُ مُسْتَحِلُّ الْخَمْرِ دُوْنَ سَائِرِ الْاَشْرِبَةِ وَفِي الْهِدَايَةِ

خفیف ست و کافر میشود حلال داننده خمر نه باقی اشربه و در هدایه است

وَنَجَاسَتُهَا خَفِيْفَةٌ فِيْ رِوَايَةٍ وَغَلِيْظَةٌ فِيْ رِوَايَةٍ اُخْرٰى وَ

و نجاست اشربه خفیف ست در یک روایت و غلیظ ست در روایت دیگر و

فنجاسة الخمر غليظة رواية واحدة انتهى وشيخ عبد الحق

نجاست شراب غلیظ ست بروایت واحد یعنی دران اختلاف نیست

در ترجمه مشکوة میفرماید ونجاست ماسوای خمر از مسکرات خفیفه ست در روایتی وغلیظه ست در روایتی دیگر انتهی و هر گاه خمیر نان باو از مسکر میشود و آن علی اختلاف الروایات یا نجس ست به نجاست خفیفه یا به نجاست غلیظه خوردن آن حلال نباشد سوم آنکه هر گاه طعام شراب نجاست رقیقه کند یعنی نجاست بجرم آن در آید باز طهارت آن علی اقوی الروایات ممکن نیست و در صورت عدم طهارتش خوردن آن روا نباشد در خزانة الروایات میگوید

فی العنایة لو صبت الخمر فی قدر فیه لحم وماء فان لم یغل اللحم

در عنایه ست اگر انداخته شود شراب در دیگی که دران گوشت ست وآب پس اگر جوش داده نشود گوشت

مع الخمر یطهر اللحم بالغسل ثلثا فان اغلی بالخمر لم یطهر انتهى

با شراب پاک شود گوشت بشستن سه بار پس اگر جوش داده شود گوشت با شراب پاک نشود گوشت

وبسبب طبخ نان تمام رطوبت خمر سوخته نمیشود ولهذا وزن نان از وزن اصل آردی که ازان نان پخته باشند زیاده تر میشود و چون رطوبت سارية پخته در نان باقی باشد خوردن آن روا نبود ودر روایات داله برین مطلب دیگر هم هست بنا بر اختصار برهمین قدر اکتفا رفت والله اعلم

تقریر میرزا رضی الدین علی جرجانی در اثبات اسکار تاڑی

میگوید ضعف العباد میرزا رضی الدین علی جرجانی عفی عنه هرگاه که بعضی احباب جواب این استفتا را دیده اسکار تاڑی را انکار می نمودند لهذا برای تنبیه ناواقفان به تحریر این ادله پرداخته مخفی مباد که حرمت تاڑی چنانکه از ادله شرعیه فقهیه ثابت ست همچنان ثابت ست مسکر بودنش از کتب اطبا شیخ داؤد ضریر انطاکی در تذکرهٔ خویش میفرماید ولها افعال اشد من الخمر وهو خبث منها

یعنی آنکه می برآید از درخت نارجیل برای آن افعال بسیار اشد ست از شراب بلکه تاڑی و همه فعل خبیث ست از خمر و صاحب مخزن الحکمت فرموده نارجیل عربی نارکیل و جوز هندی فارسی و ناریل هندی ست

معروفش آکهو پره خوانند طبعش گرم ست در اول درجه دوم و تر ست در اول درجه غذا بسیار دهد و منی
افزاید و باه انگیزاند و تسخین گرده کرداند و تقطیر بول را نفع دهد و روغنش بواسیر را مفید بود مضرست بمعده
مصلحش عسل ست و از درخت او آبی که جاری میشود شیرین و لذیذ باشد چون در اول طلوع آفتاب
ثمر و شاخ او را بریده کوزه بران نصب کنند آب دران ظرف جمع میشود او را سیندهی نامند و حلاوت
او یک روز باقیست و در اسکار و تقویت باه و تفریح بهتر از خمر ست و بعد از یک روز ترش میشود مسکر
و آبی که از شاخ نارجیل بی بار که از قسم صحرائی ست بدینطور گرفته میشود تاڑی نامند انتهی صاحب مان قاطع
میفرماید تاڑی بروزن جاری آبی باشد که از درخت تاڑ حاصل میشود مانند شراب نشا میدهد انتهی منصف
را باید که درین عبارتهای حکما غور کنند که اسکار تاڑی بدون مکث یکروز یا یک پهر نزد ایشان ثابت ست
یا نه اگر اسکارش مقید ست مطلب شان حاصل والا پس قطرهٔ تاڑی هرگاه که از درخت میچکد همان وقت
صفت حرمت بسبب سکر دارد و از ینجا باطل گشت زعم آنکسان که میگفتند کوزهٔ تاڑی را اگر از درخت فرود
می آرند اگر همون وقت کسی بنوشد حلال ست که سکر ندارد چراکه فی الفور از درخت برآمده ست بدو وجه **اوّل**
آنکه سکریت آن ثابت ست بدون قید خواه از درخت فی الفور جدا شده باشد خواه بعد یکپهر یا یک روز
دوم آنکه بتقدیر تسلیم میگوییم که اجتماع آب تاڑی در ظرف در عرصهٔ یک گهڑی ممکن نیست زیراکه بالتقاطر خروج
میکند پس بالضرور در عرصهٔ دو روز نهایت قلیل یک روز آب مذکور جمع خواهد شد و درین عرصه سکر پیدا
خواهد کرد در تابش آفتاب چراکه دفعتاً اخراج اینقدر آب از درخت نارجیل باغی که ناریل میگویند و از درخت
نارجیل صحرائی که تاڑ میگویند و از درخت خرما که در حدیث مسلم بلفظ النخلة وارد ست محالست چنانکه بالا گذشت فقط

سوال از حلت و حرمت حقه

بر تقدیر ثبوت حدیث معروف **كُلُّ دُخَانٍ حَرَامٌ** بر حلت و حرمت حقه چه حکم ست و این
حدیث **مَنْ أَكَلَ مِنَ الْبَنْجِ لُقْمَةً فَكَأَنَّمَا زَنَى بِأُمِّهِ سَبْعِينَ مَرَّةً** و من
هر که خورد از بنگ یک لقمه پس گویا که زنا کرد بمادر خود هفتاد بار

سوال از حلت و حرمت حقه

زنیٰ بِاُمِّہٖ مَرَّۃً وَّاحِدَۃً فَکَاَنَّمَا هَدَمَ الْکَعْبَۃَ
زنا کند با مادر خود یک بار پس گویا که ویران کرد کعبہ را

سَبْعِیْنَ مَرَّۃً وَاَیْضًا مَنْ اَکَلَ الْبَنْجَ وَمَاتَ عَلٰی هٰذَا یُحْشَرُ
ہفتاد بار و نیز ہر کہ خورد بنگ را و مرد برہمین حشر خواہد کردہ او

اللّٰہُ فِی الْقِیَامَۃِ مَکْتُوْبًا بَیْنَ عَیْنَیْہِ هٰذَا اٰیِسٌ مِّنْ رَّحْمَۃِ اللّٰہِ
خدا در قیامت حال آنکہ نوشتہ باشد میان ہر دو چشم او این ناامید شد از رحمت خدا

صحیح ست یا نہ چنانچہ علاؤ الدین محمد بن ابراہیم تبریزی از اہل امامیہ در تنبیہ الغافلین تحقیق این نمودہ و گفتہ کہ این قول

رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم ست

جواب از حضرت مولانا خاتم المحدثین شاہ عبد العزیز قدس سرہ العزیز مشتمل اثبات کراہت تحریمی حقہ

آنکہ کُلُّ دُخَانٍ حَرَامٌ حدیث نیست و حلت و حرمت حقہ اختلاف ست صحیح آن ست کہ مکروہ تحریمی ست از جہت
بوی بد کہ در دہان حقہ کش می ماند مثل پیاز خام و سیر خام و ہم از جہت تشبیہ با اہل نار کہ دود از درون ایشان خواہد بر آمد

وَمَنْ اَکَلَ مِنَ الْبَنْجِ لُقْمَۃً فَکَاَنَّمَا زَنٰی بِاُمِّہٖ اِلٰی سَبْعِیْنَ مَنْ اَکَلَ الْبَنْجَ وَمَاتَ عَلٰی هٰذَا
ترجمہ این بالا گذشت — بر صدر ترجمہ این مذکور شد

اینہا اصلا در کتب حدیث نیست بلکہ از الفاظ رکیک این ہر دو کلام صریح معلوم میشود کہ مجعول و موضوع ست و نوشتن علاؤ الدین محمد
تبریزی در باب اعتبار ندارد کہ در باب اعتبار قول محدث معتبر ست کہ محدث باشد بیان باید کرد و وعاظ احادیث غیر معتبر
را برای تخویف و ترہیب ذکر میکنند و از حال آن احادیث مطلع نمی باشند و تفصیل مسئلہ حقہ اینست کہ در حشیشہ تنباکو اصلا وجہ
حرمت نیست زیرا کہ علت حرمت در نباتات منحصر در دو چیز ست سمیت و سکر و این حشیشہ خالی ازین دو چیز ست پس مباح
باشد لیکن استعمال آن باین کیفیت کہ دخان او را در دہن بکشند بسہ وجہ از کراہت بہم میرسد یکی آنکہ بوی بد کہ در دہان حقہ کش میماند
دوم تشبیہ با اہل نار و اینہم علت کراہت ست چنانچہ تخصر یعنی دست بر تہیگاہ نہادہ ایستادن در
نماز بجہت مشابہت بجہنمیان حرام شدہ سوم استعمال این وضع مسطح الملابس نار میکرداند ملابست با نار مکروہ ست لانہا
صُوْرَۃُ عَذَابِ اللّٰہِ ولہذا از کی یعنی داغ نہادن نہی کراہت آمدہ و ہر چند ہر یک ازین وجوہ
صورت عذاب خدا ست

جواب حضرت شاہ عبد العزیز قدس سرہ العزیز مشتمل بر اثبات کراہت تحریمی حقہ

ثلثه مستلزم نهی تنزیهی ست اما بسبب اجتماع منجر بکراهت تحریمی شده و بعضی از اهل معقول [illegible] اند که لفظ کل دخان حرام هرچند حدیث نباشد اما کلام درست ست زیرا که دخان نزد اهل عقل مرکب از دو چیز ست ارضیت و ناریت و هر دو حرام اند فالمرکب منهما یکون حراما و جواب این سخن آنکه حرمت ارضیت

پس ترکیب داده شده از ان هر دو باشد حرام

و ناریت بعلت سمیت ست و چون علت مرتفع شود حلال گردد مثل استعمال نخره و برگ پان و طین ارمنی و مختوم در ادویه پس اگر استعمال این دخان بطریق اصلاح بدن باشد مثل تحلیل ریاح و رفع [illegible] و بعضی از کتب بر حرمت آن از آیت یوم تأتی السماء بدخان مبین یغشی الناس هذا

روزیکه بیارد آسمان دودی ظاهر بپوشد مردمان را این

عذاب الیم استدلال کرده اند ازین آیت معلوم شد که دخان آله عذاب ست و آله عذاب استعمال کردن درست نیست و جواب ازین شبهه آنکه صغری و کبری هر دو ممنوع اند زیرا که دخان چنانچه آله عذاب ست آله تنعیم هم ثابت در استعمال نمودن و در حدیث صحیح وارد ست که مجامرهم الالوة یعنی عود رطب را برای بهشتیان در بهشت مجامر خواهند آورد و نیز استعمال آله عذاب مطلقا ممنوع نیست زیرا که آله عذاب قوم نوح آب طوفان بود

تمام شد تقریر حضرت مولانا شاه عبدالعزیز قدس سره العزیز

رساله عربی در اثبات اباحت حقه

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله علی ما اولنا من النعیم و فتح علینا من ابواب الحکم و

ستایش مر خدا راست بر آنچه بخشید ما را از نعمتها و کشود بر ما از درهای حکمتها و

كشف عنا حجاب الظلم احمده حمدا كثيرا الذي فضلنا على سائر

دور کرد از ما پردهٔ تاریکی ها ستایش می کنم او را ستودن کثیر آنکه بزرگی داد مارا بر همه

الامم واشهد ان لا اله الا الله وحده لا شريك له واشهد

امتها و گواهی میدهم که نیست معبود بحق مگر خدای یگانه نیست شریک مر او را و گواهی میدهم

ان محمدا عبده ورسوله صلى الله عليه وسلم والصلوة على

که بتحقیق محمد بنده او ست و رسول او ست صلی الله علیه وسلم و رحمت کامله نازل باد بر

سيدنا محمد الذي لولاه ما خلق الله اللوح والقلم اما بعد اعلم

سردار ما محمد آنکه اگر نبود او پیدا نکرد خدا لوح و قلم را اما بعد بدان که

انه تقرر في الشريعة المحمدية ان الاصل في الاشجار الاباحة الا ما علم

بتحقیق ثابت شده در شریعت محمدیه که بتحقیق اصل در درختها اباحت است مگر آنچه دانسته شود

منه الاضرار بالبدن او العقول فانه يحرم لوجوب حفظ العقل و

از آن زیان کردن به بدن یا عقلها پس البته حرام می شود برای وجوب نگاه داشتن عقل و

البدن وهذا الدخان المستعمل من هذه الشجرة ما علمنا فيه اضرارا

بدن و این دود که مستعمل است ازین درخت نه دانستیم درین ضرری را

بالعقول والابدان مع مرور الاعصار وكثرة مستعمليها من

بعقلها و بدنها با وجود گذشتن زمانها و کثرت استعمال کنندگان آن از

العوام وذوي الخطاب من علماء الحرمين وبغداد ومصر وغالب

عوام و صاحبان خطاب از علمای مکه و مدینه و بغداد و مصر و اکثر

الاقطار مع ان عقولهم زاكية واثارهم بكمال عقولهم قاضية و

جانبهای زمین با وجود آنکه بتحقیق عقلهای ایشان پاک اند و اثرهای ایشان بکمال عقلهای آنان حاکم اند و

ابدانهم السليمة لا تعود بشرب الدخان سقيمة فان قلت قد سكر

بدنهای تندرست ایشان نمی گردند بیمار بنوشیدن دود پس اگر گوئی که بتحقیق بیان کرد

مَنْ حَرَّمَ الدُّخَانَ أُمُورًا يَتَعَلَّقُ بِهَا فِي تَحْرِيْمِهِ وَزَعَمَ أَنَّهُ أَدِلَّةٌ

کسی که حرام گردانیده است دود را چند امور که سند می‌گیرد بآنها و حرمت دخان و گمان کرده که بتحقیق آن امور دلالت اند

عَلَى الْمَنْعِ مِنْهُ بِالتَّحْرِيْمِ كَمَا ذَكَرَ الشَّيْخُ مُحَمَّدُ حَيَوةُ السِّنْدِيُّ أَنَّ فِيْهِ

بر منع از آن بحرمت. چنانکه ذکر کرد شیخ محمد حیات سندی که بتحقیق در آن نهان

إِضَاعَةَ مَالٍ مِنْ غَيْرِ فَائِدَةٍ دِيْنِيَّةٍ وَلَا دُنْيَوِيَّةٍ قُلْتُ لَا يَخْفَى ضُعْفُ

تباه کردن مال است بدون فائده دینی و نه دنیوی گویم پوشیده نیست سستی

هٰذَا الْكَلَامِ لِأَنَّهُ إِنْ أُرِيْدَ أَنْ لَا فَائِدَةَ فِيْهِ عِنْدَ شَارِبِهِ فَهٰذَا غَيْرُ

این کلام چه اگر اراده کرده شده که البته نیست فائده در آن دخان نزد نوشنده او پس این مسلم

مُسَلَّمٍ بَلْ شَارِبُهُ يَقِلُّ بَلْغَمُهُ وَيَلْتَذُّ بِهِ وَيَرْتَاحُ بِشُرْبِهِ وَيَحْصُلُ

نیست بلکه نوشنده او قلیل می‌شود بلغم او و لذت می‌یابد بوی و خوش می‌شود بنوشیدن دخان و حاصل می‌شود

لَهُ النَّشْوَةُ بِاسْتِعْمَالِهِ كَمَا تَحْصُلُ لِشَارِبِ الْقَهْوَةِ وَلِشَارِبِ الْحَلَاوَةِ

مر او را بوی خوش باستعمال کردن دخان چنانکه حاصل می‌شود مر نوشنده قهوه را و برای نوشنده شربت

مِنَ السُّكَّرِ وَنَحْوِهِ وَهٰذِهِ فَائِدَةٌ دُنْيَوِيَّةٌ صَارَتْ عِنْدَهُ مِنَ الْمُسْتَلَذَّاتِ

از شکر و مانند آن و این فائده دنیوی است که گردیده است نزد وی از لذتها

بِحَيْثُ لَوْ فَاتَهُ ذٰلِكَ أَدْرَكَ سَآمَةً وَفَقَدَ نَشَاطَهُ فِي أَفْعَالِهِ وَأَقْوَالِهِ كَمَا

بطوریکه اگر فوت شود او را آن نوشیدن در یابد اندوه را و گم کند خوشی خود را در افعال خود و اقوال خود چنانکه

لَوْ تَرَكَ الْغِذَاءَ مَثَلًا وَإِنْ أُرِيْدَ أَنَّهُ لَا فَائِدَةَ فِيْهِ لِكُلِّ أَحَدٍ فَلَا يَخْفَى بُطْلَانُ

بگذارد غذا را مثلا و اگر اراده کرده شده که بتحقیق نیست فائده در دخان کسی را پوشیده نیست بطلان او

لِأَنَّهُ لَا يُعْتَبَرُ فَائِدَتُهُ لِكُلِّ أَحَدٍ فِيْمَا يَفْعَلُهُ الْإِنْسَانُ ضَرُوْرَةً عَقْلِيَّةً وَعُرْفِيَّةً

چرا که معتبر نمی‌شود فائده هر کس در آنچه میکند آنرا انسان بجهت ضرورت عقلی و عرفی

وَاتِّفَاقِيَّةً بَلِ الْعِبْرَةُ فِي مُسْتَعْمِلِهِ فَإِنَّهُ لَا يُقَالُ فِي حَقِّ إِنْفَاقِ الدَّرَاهِمِ فِي

و اتفاقی بلکه اعتبار فائده در استعمال کننده او است پس بتحقیق گفته نمی‌شود در حق خرج کردن وی دراهم را در

شوق بسیار... [illegible]

... از ... مون ... ساف کرده ... بجای ... مولانا المولوی ... مد ظله

للذة وإضاعة مال فإن قلت إن هذا إنفاق المال وهو إسراف قلت

لذت و دخان ... پس اگر بگوئی که بتحقیق این خرج کردن مال ست و او اسراف ست گویم

نعم استدل من حرمه بأن ذلك إسراف لكنه ليس بإسراف لأن

آری دلیل گرفته ست هر که حرام گردانیده ست دخان را باینکه آن اسراف ست ولیکن او اسراف نیست چه بتحقیق

حقيقة الإسراف إضاعة المال الكثير في غرض خسيس وقيل إنه هو الإنفاق

حقیقت اسراف ضائع کردن مال کثیر ست در مطلب خسیس و بعضی گفته اند که اسراف خرج کردن مال

في مجاوزة الحد كذا قاله المناوي في كتاب التعريفات ولا يدخل

در تجاوز کردن حد همچنان گفته ست او را مناوی در کتاب خود که نام وی تعریفات ست و داخل نمی شود

شرب الدخان في هذا الرسم بحال وذلك لأنه ينفق يسيرا من ماله

نوشیدن دود حقه درین تعریف بهیچ حالت و آن برای اینکه البته او خرج می کند اندکی را از مال خود

لنفع يعود إليه في بدنه من دفع البلغم والرياحات وللذة يريدها

برای نفع که باز می گردد بسوی او در بدنش از دور کردن بلغم و بادها و برای لذتی که اراده میکند آنرا

فهو كما ينفق ماله في سكر يشرب منه شرابا يلتذ به ويدفع عنه الأبخرة

پس آن خرج کردن مانند خرج کردن مال اوست در شکر که می نوشد از ان شربت را که لذت می یابد بوی و دور میکند از ان بخارهای

الحادة والظمأ ونحو ذلك فكيف يليق لناظر أن يقول إنه داخل تحت

گرم را و تشنگی را و مانند آن پس چگونه سزاوار ست برای بیننده که بگوید اینکه البته او مندرج ست زیر

قوله تعالى إن الله لا يحب المسرفين وتحت قوله تعالى إن المبذرين

قول او تعالی بتحقیق خدا دوست نمیدارد اسراف کنندگان را و زیر قول او تعالی بتحقیق اسراف کنندگان

كانوا إخوان الشياطين على أنه غرض غير خسيس عند شاربه فهو غير

هستند برادران شیطانان علاوه آنکه البته آن خرج کردن غرضی ست غیر خسیس نزد نوشنده او پس آن

داخل في الحد فإن قلت فيه تضييع الأوقات والإسراف فيه بهذا الاعتبار

داخل نیست در حد اسراف پس اگر بگوئی که در ان رایگان کردن اوقات ست و اسراف در ان باین اعتبار ست

قوله والاسراف حرام فيكون ذلك [illegible] ۱۲

لِأَنَّ شَارِبَهُ يُضَيِّعُ يَوْمًا وَلَيْلَةً بِقَبْضِهِ فِي فِيهِ وَيَمْتَصُّ دُخَانَهُ قُلْتُ المُبَاحَاتُ

چه البته نوشنده حقه را ایگان می کند روز خود را و شب خود را به گرفتن حقه در دهن خود و می کشد دود او را گویم چیزهای مباح

لَا يُعْرَفُ الإِسْرَافُ فِيهَا إِلَّا بِإِخْبَارِ مُسْتَعْمِلِهَا أَوْ بِقَرَائِنَ تَظْهَرُ عَلَيْهِ قَالَ الشَّيْخُ

شناخته نمی شود اسراف در آن چیزها مگر بخبر دادن استعمال کننده آنها یا بقرینه هائی که ظاهر شوند بر اسراف گفت شیخ

مُحَمَّدٌ عَابِدٌ المَكِّيُّ وَقَدِ اطَّلَعْتُ عَلَى رِسَالَةٍ أَلَّفَهَا بَعْضُ العُلَمَاءِ الصَّنْعَانِيِّ أَعْنِي

محمد عابد مکی و بتحقیق خبردار شده ام بر رساله که تالیف کرد آنرا بعضی علمای صنعان یعنی

السَّيِّدُ مُحَمَّدُ الأَمِيرُ بْنُ إِسْمٰعِيلَ الصَّنْعَانِيُّ النَّاسُ فِي المُبَاحَاتِ مُخْتَلِفُو الأَحْوَالِ

سید محمد امیر بن اسمعیل صنعانی مردمان در مباح ها مختلف حالها اند

مِنْهُمْ مَنْ يَكْتَفِي بِأَكْلِ اللَّحْمِ القَلِيلِ وَمِنْهُمْ مَنْ لَا يَكْفِيهِ إِلَّا الكَثِيرُ وَكَذَا الجِمَاعُ وَ

بعضی از انها شخصی ست که اکتفا می کند بخوردن گوشت اندک و بعضی از انها کسی ست که کفایت نمی کند او را مگر گوشت بسیار همچنان جماع

غَيْرُهُ مِنْ صُحْبَةِ النِّسَاءِ وَمُعَاشَرَتِهِنَّ وَشَارِبُ هٰذَا الدُّخَانِ كَمُسْتَعْمِلِ سَائِرِ

غیر آن از صحبت زنان و معاشرت آنها و نوشنده این دود مانند استعمال کننده همه

المُبَاحَاتِ مِنْهُمْ مَنْ يَكْفِيهِ القَلِيلُ وَمِنْهُمْ مَنْ لَا يَكْفِيهِ القَلِيلُ كَشَارِبِ القَهْوَةِ

مباحات ست بعضی از انها کسی ست که کفایت می کند او را اندک و بعضی از انها کسی ست که کفایت نمی کند آنرا اندک مانند نوشنده قهوه

نُقِلَ عَنْ رَجُلٍ مِنْ أَهْلِ العِرَاقِ اسْمُهُ الشَّيْخُ مَحْمُودٌ وَيُكَنَّى بِشَيْخِ أَحْمَدَ بْنِ تَامِرٍ

نقل کرده شده ست از مردی از اهل عراق که نامش شیخ محمود ست و کنیت کرده میشود بشیخ احمد بن تامر

العِرَاقِ وَكَانَ مِنْ شُيُوخِ بَادِيَةِ العِرَاقِ وَكَانَ يَشْرَبُ قَهْوَةَ البُنِّ كُلَّ وَقْتٍ

ساکن عراق و بود از پیران بیابان عراق و بود که می نوشید قهوه بن را هر وقت

ثَلٰثَةَ أَوْقَاتِ اليَوْمِ بِقَدْرِ خَمْسَةٍ وَعِشْرِينَ فِنْجَانًا أَوْ أَزْيَدَ مِنْ ذٰلِكَ وَكَانَ يَتَمَنَّى

سه وقت در یک روز باندازه بست و پنج پیاسه یا بیشتر از ان و بود که آرزو میداشت

القَهْوَةَ القِشْرِيَّةَ وَلَا يَنَالُهَا لِأَنَّ مَسَافَتَهَا كَانَتْ بَعِيدَةً عَنْ وَطَنِهِ فَقَوْلُهُ لَوْ كَانَ

قهوه قشریه را و نمی یافت آنرا چرا که تحقیق مسافت آن قهوه بود دور از وطنش قول او اگر می بود مرا

أشرب القشرية فلا أشرب الماء وذكر الفقير عن رجل أيضا قال إني دخلت

مى نوشيدم قهوه قشريه را پس نمى نوشيدم آب را وذكر كرد يك فقير از مردى نيز گفت كه بتحقيق داخل شدم

اليمن وصاحبت رجلا من أهل المدينة مدينة الرسول صلى الله عليه

در يمن ومصاحب شدم مردى را از اهل مدينه مدينه پيغمبر صلى الله عليه

وسلم ساكن اليمن واسمه السيد مصطفى المدني وكان يشرب

وسلم باشنده يمن ونامش سيد مصطفى ست باشنده مدينه وبود كه مى نوشيد

القهوة القشرية كل يوم بقدر رطل ونصف بالبغدادي وقوله ما شربت

قهوه پوست بن هر روز باندازه يك ونيم رطل بغدادى وقول او نه نوشيده ام

الماء مدة ثلاثين سنة وكان عمره يبلغ من السنين خمسة وثمانين

آب را از مدت سى سال وبود عمرش كه رسيده بود از سالها هشتاد و پنج سال

يكتفي بالقهوة القشرية كلما عطش يشرب القهوة القشرية وكذا

اكتفا مى كرد بقهوه قشرى هرگاه تشنه مى شد مى نوشيد قهوه پوست بن را وهمچنان

سائر الحلاوات فإن قلت إن شربه عبث والعبث حرام قلت قال

همه شيرينى ها پس اگر بگوى كه بتحقيق نوشيدن وى عبث ست وعبث حرام ست گويم گفت

المناوي والعبث ارتكاب أمر غير معلوم الفائدة وقيل هو الاشتغال

مناوى وعبث اختيار كردن چيزى ست كه فائده او معلوم نباشد وگفته شده كه آن بازماندن ست

عما به النفع بما لا ينفع وقيل أن يخلط بعمله لعب وقالوا ما ليس فيه

از انچه كه بوى نفع ست بانچه نفع نمى كند وگفته شده اينكه بياميزد بعمل او بازى وگفته اند براى انچه كه نيست در ان

غرض صحيح انتهى ولا يخفى أن شارب هذا الدخان له غرض صحيح

غرض صحيح آخر شد و پوشيده نيست كه نوشنده اين دخان مراو را غرضى ست صحيح

كما قررناه سابقا نعم من لا يعرفه ولا له غرض في استعماله يكون

چنانكه تقرير كرديم اورا سابق آرى كسى كه نمى شناسد آنرا و نيست مراو را غرض در استعمالش مى باشد

عَبَثًا فِي حَقِّهِ لٰكِنَّهُ لَا يَحْرُمُ فِي حَقِّ غَيْرِهِ وَهُوَ نَظِيرُ صَاحِبِ الْمِرَّةِ الصَّفْرَاوِيَّةِ

عبث در حق وی لیکن حرام نمیشود در حق غیر او و آن مانند صاحب تلخهٔ صفراوی ست که

يَتَنَفَّرُ طَبْعُهُ عَنِ الْعَسَلِ وَلَا يُمْكِنُهُ أَنْ يُسَاعِدَهُ طَبْعُهُ عَلَى اسْتِعْمَالِهِ وَلَا

نفرت می کند طبیعت وی از شهد و ممکن نمی شود او را اینکه سوا فقت کند او را طبیعت وی بر استعمال شهد و

يَحْرُمُ بِذٰلِكَ فِي حَقِّ غَيْرِهِ وَلَا يُعَدُّ الْغَيْرُ عَابِثًا بِاسْتِعْمَالِهِ فَإِنْ قُلْتَ إِنَّهُ

حرام نمی شود بدان سبب در حق غیر او و شمار کرده نمی شود غیر او عبث کننده باستعمال شهد پس اگر گوئی بتحقیق آن

خَبِيثٌ لِأَنَّ رَائِحَتَهُ تَسْتَخْبِثُهُ الطَّبَائِعُ السَّلِيمَةُ وَتَتَنَفَّرُ مِنْهُ وَإِنْ يَحْصُلُ

دخان بد بوست پلید می انگارد آنرا طبیعت های سلیمه و نفرت میکنند از ان و گاه حاصل می شود

عَنْ رَائِحَتِهِ صُدَاعٌ قُلْتُ نَعَمْ وَلٰكِنْ مَا هُوَ بِأَخْبَثَ رَائِحَةً مِنَ الْكُرَّاثِ وَ

از بوی وی درد سر گوئیم آری ولیکن نیست آن دخان بد تر از روی بو از گندنا و

الثُّومِ وَالْبَصَلِ وَالْحِلْتِيتِ وَهٰذِهِ الْأَشْيَاءُ مُبَاحَةٌ قَطْعًا ثُمَّ إِنَّ هٰذَا

سیر و پیاز و انگژد و این چیزها مباح اند یقینا باز البته این

الِاسْتِخْبَاثَ فِي حَقِّ مَنْ لَا يَسْتَعْمِلُهُ لِعَدَمِ شُرْبِهِ وَعَدَمِ الْمُمَاسَّةِ لِقُرْبِهِ

پلید شمردن در حق کسی ست که استعمال نمی کند آنرا بجهت نه نوشیدن او و عدم اتصال برای نزدیکی او

وَأَمَّا شَارِبُهُ فَيَرَاهُ مِنَ الطَّيِّبَاتِ كَمَا أَنَّ الْبَقَّالَ الَّذِي يُبَاشِرُ الْكُرَّاثَ

و اما نوشندهٔ آن دخان پس می بیند آن دخان را از پاکیزها چنانکه البته بقال آنکه مباشرت می کند گندنا را

زَرْعًا وَبَيْعًا وَشِرَاءً لَا يَعُدُّهَا مِنَ الْخَبَائِثِ وَلَا يَتَنَفَّرُ طَبْعُهُ مِنْهَا فَإِنْ قُلْتَ

از روی کشت و فروختن و خریدن نمی انگارد آنرا از پلیدها و نفرت نمی کند طبیعت او از ان پس اگر گوئی که

قَدْ قَالَ اللّٰهُ تَعَالٰى وَيُحَرِّمُ عَلَيْهِمُ الْخَبَائِثَ فَهٰذَا مِنَ الْخَبَائِثِ قُلْتُ هٰذِهِ

بتحقیق فرمود خدای تعالی و حرام می کند بر ایشان پلیدها و این دخان از پلید هاست گوئیم این

الْآيَةُ اسْتَدَلَّ مَنْ حَرَّمَ الدُّخَانَ كَابْنِ حَجَرٍ وَالْقَاضِي حُسَيْنٍ وَلَا يَزَالُ

آیت دلیل می گیرد کسی که حرام کرده است دخان را مانند ابن حجر و قاضی حسین و همیشه اند

النَّاظِرُونَ يَسْتَدِلُّونَ بِهَا فِي أَمْثَالِ هٰذِهِ الْمَحَلَّاتِ وَهُوَ وَهْمٌ يَتَّبِعُهُ

بینندگان که دلیل می آرند بآن آیت در مانندهای این مقامات و آن وهم است که پیروی می کنند او را

النَّاظِرُونَ قَصَّرُوا عَنْ تَحْقِيقِ مَعْنَى الْآيَةِ وَتَحْقِيقُهُ أَنَّهُ تَعَالَى لَمْ يُفَصِّلْ

بینندگان و قاصر شدند از تحقیق معنی آیت و تحقیقش آنکه البته خدای تعالی بیان نه کرد

فِي الْآيَةِ الْخَبَائِثَ وَالطَّيِّبَاتِ وَلَمْ يُحَرِّمْهَا بِهٰذِهِ الْآيَةِ بَلْ حَكَمَ تَعَالَى

در آیت پلیدها و پاکیزها را و حرام نه کرد خبائث را باین آیت بلکه حکم کرد خدای تعالی

بِأَنَّهُ يَجِدُ أَهْلُ التَّوْرٰىةِ وَالْإِنْجِيلِ مُحَمَّدًا صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مَكْتُوبًا

بانکه البته می یابند صاحبان توریت و انجیل محمد را صلی الله علیه وسلم نوشته شده

عِنْدَهُمْ فِي الْكِتَابَيْنِ مَوْصُوفًا بِصِفَةِ أَنَّهُ يُحِلُّ لَهُمُ الطَّيِّبَاتِ وَيُحَرِّمُ

نزد اهل کتاب در هر دو کتاب موصوف باین صفت که بتحقیق او حلال می کند برای ایشان طیبات را و حرام میکند

الْخَبَائِثَ فَإِذَا كُلُّ مَا أَحَلَّهُ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فَهُوَ مِنَ الطَّيِّبَاتِ وَمَا

خبائث را پس این وقت همه انچه حلال کرد آنرا حضرت صلی الله علیه وسلم پس آن از طیبات ست وانچه

حَرَّمَهُ فَهُوَ مِنَ الْخَبَائِثِ فَالْمُرَادُ أَنَّ الطَّيِّبَ وَالْخَبِيثَ شَرْعِيَّانِ فَالْخَمْرُ

حرام کرد آنرا پس آن از خبائث ست پس مقصود آنست که طیب و خبیث شرعی اند پس شراب

مِنَ الْخَبَائِثِ مَعَ أَنَّ الْعَرَبَ كَانُوا يَطِيبُونَهَا وَهُمْ أَهْلُ الطَّبَائِعِ السَّلِيمَةِ

از جملهٔ خبائث ست باوجود آنکه البته عرب بودند که پاکیزه می دانستند شراب را و حال آنکه ایشان صاحبان طبیعت های سلیم اند

بَلْ كَانُوا يُسَمُّونَهَا طَابَةً وَالزِّنَا وَالْخَمْرُ طَيِّبَيْنِ وَهُمَا شَرْعًا مِنَ الْخَبَائِثِ

بلکه بودند که می نامیدند شراب را پاکیزه و زنا را و شراب را پاکیزه و هر دو از روی شرع از خبائث اند

وَالْكُرَّاثُ مِنَ الْخَبَائِثِ عِنْدَ الطَّبَائِعِ مَعَ أَنَّ النَّبِيَّ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ

و گندنا از خبائث است نزد طبیعت ها باوجودی که بتحقیق پیغمبر صلی الله علیه و آله

وَسَلَّمَ جَعَلَهَا مِنَ الطَّيِّبَاتِ وَالْمِسْكُ وَالْعَنْبَرُ مِنَ الطَّيِّبَاتِ وَالْمَغْصُوبَانِ

وسلم گردانیدند آنرا از طیبات و مشک و عنبر از طیبات اند و هر دو غصب کرده شده

مِنَ الْخَبَائِثِ فَلَا يَعْرِفُ الْخَبِيْثَ وَالطَّيِّبَ إِلَّا الشَّارِعُ لَا الْعُقُوْلُ السَّلِيْمَةُ

از خبیثها اند پس نمی شناسد خبیث و طیب را مگر شارع نه عقلهای سلیم

وَالطَّبَائِعُ الزَّكِيَّةُ وَبِالْجُمْلَةِ الطَّيِّبَاتُ مَا أَحَلَّ النَّبِيُّ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ

وطبیعتهای پاک و حاصل سخن آنکه طیبات چیزے ست که حلال کرد آنرا پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم

فَإِنْ عَدَّهُ النُّفُوْسُ طَيِّبًا يُسَمَّى طَيِّبًا عُرْفًا وَقَدْ فَسَّرَ السَّلَفُ الطَّيِّبَ بِالْحَلَالِ

پس اگر شمار کرد آنرا نفسها طیب نامیده شود طیب در عرف و بتحقیق تفسیر کرده اند قدما طیب را به حلال

وَالْخَبِيْثَ بِالْحَرَامِ كَمَا سَرَدَهُ أَئِمَّةُ التَّفْسِيْرِ فِي الْآيَةِ الشَّرِيْفَةِ أَخْرَجَ ابْنُ

و خبیث را به حرام چنانکه بیان کردند آنرا اعلمای تفسیر در آیت شریف و روایت کرد ابن

الْمُنْذِرِ عَنِ ابْنِ جُرَيْجٍ فِي قَوْلِهِ تَعَالَى وَيُحِلُّ لَهُمُ الطَّيِّبَاتِ أَيِ الْحَلَالَ

منذر از ابن جریج در تفسیر قول او تعالی و حلال می کند برای اوشان طیبات را یعنی حلال

وَأَخْرَجَ ابْنُ جَرِيْرٍ وَابْنُ حَاتِمٍ وَالْبَيْهَقِيُّ فِي سُنَنِهِ عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ

و روایت کرد ابن جریر و ابن حاتم و بیہقی در سنن خود از عبداللہ بن عباس رضی

اللّٰهُ عَنْهُمَا فِي قَوْلِهِ تَعَالَى وَيُحَرِّمُ عَلَيْهِمُ الْخَبَائِثَ قَالَ كَلَحْمِ الْخِنْزِيْرِ وَ

اللہ عنہما در قول او تعالے و حرام میکند بر اوشان خبائث را گفت مانند گوشت خوک و

الرِّبَا انْتَهَى وَإِذَا عَرَفْتَ ذٰلِكَ فَاعْلَمْ أَنَّ هٰذِهِ الشَّجَرَةَ لَمْ يُعْلَمْ أَنَّ النَّبِيَّ صَلَّى

ربا آخر شد و چون شناختی آنرا پس بدانکه بتحقیق این درخت دانسته نشد که بتحقیق پیغمبر صلی

اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ حَرَّمَهَا وَلَا دَلَّ عَلَى تَحْرِيْمِهَا دَلِيْلٌ قَطْعِيٌّ وَلَا ظَنِّيٌّ وَلَا

اللہ علیہ وسلم حرام کرد آن درخت را و دلالت نه کرد بر حرمت آن دلیل یقینی و نه دلیل ظنی و نه

قِيَاسُ الْمُجْتَهِدِيْنَ فَلَا تَدْخُلُ فِي مُسَمَّى الْخَبَائِثِ فَيَبْقَى بِهَا اسْمُ الطَّيِّبَاتِ

قیاس مجتہدین پس داخل نمی شود آن درخت در مسمی خبائث پس باقی می ماند بآن درخت نام طیبات

بِالْأَصْلِ وَالْعَجَبُ كُلُّهُ مِمَّنْ يَفِرُّ الْاِسْتِدْلَالَ بِالْآيَةِ وَيَقُوْلُ الْقُرْآنُ نَزَلَ

باصل اصل و تعجب ست همه آن تعجب از کسے که تقریر می کند استدلال را بآیت و میگوید که قرآن نازل شده

بلغة العرب فما استخبثوه فهو الخبيث وما لم يستخبثوه فهو الطيب

بلغت عرب پس آنچه خبیث دانند آنرا پس آن خبیث است وانچه خبیث ندانند آنرا پس آن طیب است

ولا يعلم ان العرب استطابت المحرمات من الميتة والدم فانا اتعجب

ونمی داند مستدل که بتحقیق عرب طیب دانسته اند محرمات را از مردار وخون پس من تعجب میکنم

ممن يتعاطى الاستدلال بالآيات دون معرفته لمعانيها ولما ورد

از کسیکه بدست می آرد استدلال را بآیات بدون شناختن وی برای معانی آیات وبرای آنچه وارد شده

فيه ولا اظن هذا يحل لعالم يتعاطى به فان قلت قال المحرم اعني الشيخ محمد

دران چیز وگمان نمی کنم که این جائز باشد برای عالم که بدست آرد بان استدلال را پس اگر بگوی که گفت محرم اعنی شیخ محمد

حيوة السندي ان الدخان متولد من النار وقد قال النبي صلى الله

سندی که بتحقیق دخان پیدا شده است از آتش وحال آنکه بتحقیق فرمود پیغمبر صلی الله

عليه وآله وسلم ان الله لم يطعمنا نارا والنار طعام الكفار في جهنم

علیه وآله وسلم بتحقیق خدا طعام نه گردانید برای ما آتش را وآتش طعام کافران است در دوزخ

بئس القرار فهو حرام قلت هذا الكلام يمجه الاستماع ويستحيي برقمه

ای الدخان ١٢

که بد قرار است پس آن حرام است گویم این کلام دفع می کند آنرا شنیدن وشرم می کند بنوشتن آن

اليراع ويحرم عليك بهذا الاستدلال الاستنشاق بالعود والمسك

قلم وحرام می شود بر تو باین استدلال بوی گرفتن به عود ومشک

والعنبر والتبخر بهما وقد ثبت ان الطيب مما حبب الى المختار و

وعنبر وبخور کردن بان هر دو وبتحقیق ثابت شده که البته طیب از چیزی است که دوست داشته شده است

هذه الاشياء طيبها الناس منها الدخان وهو غير محرم بسبب انه

واین اشیا پاکیزه کردند آنها را مردمان از جمله آنهاست دخان واو نیست حرام کرده شده بسبب اینکه بتحقیق او

جزء النار وحديث لم يطعمنا نارا قال صلى الله عليه وسلم مستكرها

جزء آتش است وحدیث لم یطعمنا نارا فرمود صلی الله علیه وسلم درحالیکه مکروه دانسته اند

أَكْلُ الطَّعَامِ الْحَارِّ مَعَ أَنَّهُ لَمْ يُحَرَّمْ بِسَبَبِ ذَلِكَ فَإِنْ قُلْتَ قَالَ الْمُحَرِّمُونَ

خوردن طعام گرم را باوجودی که بتحقیق آن حضرت حرام نه کردند آن خوردن را بسبب آن حرارت پس اگر گوی گفتند حرام کنندگان

فِيهِ إِضْرَارٌ بِالْعَقْلِ وَتَقْبِيحٌ لِصُورَةِ شَارِبِهِ وَفِي الْحَدِيثِ إِنَّ اللهَ خَلَقَ

که در دخان ضرر ست بعقل و زشت کردن ست برای صورت نوشنده دخان و در حدیث ست که بتحقیق خدا پیدا کرد

آدَمَ عَلَى صُورَتِهِ أَيْ صُورَةِ آدَمَ وَلَا يَجُوزُ عَوْدُ الضَّمِيرِ إِلَيْهِ تَعَالَى لِأَنَّهُ

آدم را بر صورت آن یعنی بر صورت آدم و جائز نیست گردیدن ضمیر بسوی خدای تعالی چراکه البته

لَا يُطْلَقُ عَلَيْهِ الصُّورَةُ لِأَنَّ أَسْمَاءَهُ تَوْقِيفِيَّةٌ وَلَا يُقَالُ قَدْ أَطْلَقَهَا

اطلاق کرده نمی شود برای تعالی لفظ صورت چه بتحقیق نام های خدا توقیفی اند و گفته نشود که بتحقیق اطلاق کرده است

اللهُ تَعَالَى عَلَى نَفْسِهِ لِأَنَّهُ اسْتِدْلَالٌ بِمَحَلِّ النِّزَاعِ كَمَا لَا يَخْفَى وَقَدْ وَرَدَ فِي

خدای تعالی صورت را بر ذات خود چراکه این استدلال ست بمقام نزاع چنانکه پوشیده نیست و بتحقیق وارد شده در

الْحَدِيثِ دَفْعُ السُّعَالِ احْتِرَازًا مِنْ قُبْحِ الصُّورَةِ قُلْتُ الْإِضْرَارُ بِالْعَقْلِ

حدیث دور کرد سرفه برای احتراز کردن از زشتی صورت گویم ضرر کردن عقل

لَمْ يَقُلْهُ أَحَدٌ مِنَ الْأَطِبَّاءِ وَلَا مِنْ أَهْلِ التَّجَارِبِ وَالتَّجْرِبَةُ أَحَدُ مَوَادِّ الْبُرْهَانِ

نه گفت آنرا کسی از طبیبان و نه از صاحبان تجربه و تجربه یکی از ماده های دلیل ست

كَمَا عُلِمَ فِي عِلْمِ الْمِيزَانِ وَقَدْ تَقَدَّمَ تَقْرِيرُ ذَلِكَ وَإِنَّمَا تَقْبِيحُ الصُّورَةِ فِيهِ

چنانکه دانسته شده در علم منطق و بتحقیق مقدم شد تقریر آن و جز این نیست که زشت کردن صورت در دخان

بِاعْتِبَارِ أَنَّ الشَّارِبَ يَفْتَحُ فَاهُ وَيُخْرِجُ الدُّخَانَ مِنْ أَنْفِهِ وَلَا يَخْفَى أَنَّ هَذَا

باعتبار آنست که بتحقیق نوشنده می کشاید دهن خود را و بیرون می آرد دود را از بینی خود و پوشیده نیست که بتحقیق این

لَيْسَ تَقْبِيحًا وَلَا يُوجِبُ تَحْرِيمًا وَمِثْلُ ذَلِكَ يَقَعُ عِنْدَ أَكْلِ الطَّعَامِ وَنَحْوِهِ

نیست زشت کردن صورت و موجب نمی شود حرمت را و مانند آن واقع می شود نزد خوردن طعام و مانند آن و

عِنْدَ الِاسْتِصْعَادِ وَإِنَّمَا نَهَى الرَّسُولُ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ عَنِ الْوَشْمِ

نزد بالا رفتن و جز این نیست که منع فرمود پیغمبر صلی الله علیه و سلم از نیلگون کردن بدن و

ای الضمیر فی صورته ۱۲ منه

نامهای او تعالی از شارع منقول و ثابت اند

سبب اطلاق نه یافتن اسم صورت و جزان بر خدای تعالی

ای شارب الدخان ۱۲

سوزن زدن و نقش کردن بسوزن

فی الحدیث لعن الله الواشمة والمستوشمة کذا فی الصحاح

[illegible] ۱۲

قَالَ فِي الْوَاشِمَاتِ الْمُغَيِّرَاتِ وَقَدْ كَتَبَ اَهْلُ السَّلَفِ مِثْلُ ابْنِ حَجَرٍ وَ

فرمود در حق زنان نیلگون کنندگان که تغییر دهنده اند وبتحقیق نوشتند علمای سلف مانند ابن حجر و

غَيْرِهِ مِنَ الْاَئِمَّةِ رَضِيَ اللّٰهُ عَنْهُمْ وَاَمَّا هٰذَا اَيِ الدُّخَانُ فَلَا تَغْيِيرَ فِيهِ

سوای آن از امامان رضی الله عنهم واما این یعنی دخان پس نیست تغییر در اینها

لِخَلْقِ اللّٰهِ تَعَالٰى وَقَالَ الْمُحَرِّمُوْنَ قَدْ وَرَدَ فِي الْحَدِيْثِ النَّهْيُ عَنِ السَّعُوْطِ

برای پیدایش خدای تعالی وگفتند حرام کنندگان دخان بتحقیق وارد شده در حدیث منع از سعوط

اِحْتِرَازًا مِنْ قُبْحِ الصُّوْرَةِ قُلْنَا الْمَعْرُوْفُ فِي الْحَدِيْثِ الْاَمْرُ بِكَظْمِ الْفَمِ عِنْدَ

برای احتراز کردن از زشتی صورت گوییم مشهور در حدیث حکم است به بند کردن دهن نزد

التَّثَاؤُبِ وَالْجُشَاءِ وَالْعُطَاسِ وَدَفْعِهِ مَا اسْتَطَاعَ لِاَنَّ خِلَافَهُ يُحِبُّهُ

خمیازه و آروغ و عطسه و دفع کردن آن هر قدر که طاقت داشته باشد خلاف او دوست میدارد آنرا

الشَّيْطَانُ وَيَضْحَكُ كَمَا فِي كُتُبِ الْحَدِيْثِ وَلَمْ اَجِدْ فِي الْمُتُوْنِ اَيِ التَّنْبَاكُوْ

شیطان و می خندد آنرا چنانکه در کتابهای حدیث است و نه یافتم در متون ای تنباکو

حَدِيْثًا فَاِنْ قُلْتَ قَدْ قَالَ الْمُحَرِّمُوْنَ فِيْهِ رَائِحَةٌ كَرِيْهَةٌ وَقَدْ قَالَ النَّبِيُّ

حدیثی را پس اگر گویی بتحقیق گفتند حرمون در آن دخان بوی بد است وبتحقیق فرموده پیغمبر

صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ اِنَّ اللّٰهَ طَيِّبٌ لَا يَقْبَلُ اِلَّا طَيِّبًا قُلْتُ مُسَلَّمٌ قُبْحُ

صلی الله علیه وسلم بتحقیق خدا پاکیزه است قبول نمی کند مگر پاکیزه را گوییم مسلم است زشتی

رَائِحَتِهِ عِنْدَ غَيْرِ شَارِبِهِ اَوْ عِنْدَكُمْ اِلَّا اَنَّهُ لَيْسَ بِاَقْبَحَ رَائِحَةً مِنَ الْكُرَّاثِ

بوی او نزد سوای نوشنده دخان یا نزد شما مگر اینکه البته او نیست زشت تر از روی بوی از گندنا

وَقَدْ سَلَفَ اَنَّهُ لَا يَقْتَضِي قُبْحُ الرَّائِحَةِ تَحْرِيْمَهَا وَاِنَّمَا نَهَى النَّبِيُّ صَلَّى اللّٰهُ

وبتحقیق گذشت که البته او تقاضا نمی کند زشتی بوی حرمت را و جز این نیست که منع فرمود پیغمبر صلی الله

عَلَيْهِ وَسَلَّمَ عَنْ اَكْلِ الْكُرَّاثِ عِنْدَ غِشْيَانِ الْمَسَاجِدِ لِئَلَّا يُؤْذِيَ

علیه وسلم از خوردن گندنا نزدیک آمدن مسجدها تا ایذا ندهد

برائحتها الملائكة والمؤمنين وهكذا نقول لا يقربن شارب الشراب

به بوی خود فرشته ها را و مسلمانان را وهمچنان می گوییم که نزدیک نشود نوشنده تنباکو که

الذي له رائحة خبيثة في المساجد والتنباك فيه انواع نوع لا رائحة

مر او را بوی پلید است در مسجد ها و تنباکو دران چند اقسام اند قسمی است که نیست بوی

فيه لا يحرم عليه دخول بيت الله ولا يحرم عليه الجماعات ومنه قبيح

دران حرام نمی شود بروی داخل شدن در خانه خدا و حرام نمی شود بروی جماعتها و بعضی ازان زشت

الرائحة يمنع مستعمله عنها واما قوله ان الله طيب لا يقبل الا طيبا

بو است که باز داشته می شود استعمال کننده وی از جماعتها و اما قولش که بتحقیق خدا پاکیزه است قبول نمی کند مگر پاکیزه را

فذلك فيما يتقرب به اليه وشرب هذا الدخان ليس بقربة انما هو

پس آن در چیزی ست که نزدیکی حاصل کرده میشود بسوی خدا و نوشیدن این دود نیست نزدیکی به خدا جز این نیست که او

مباح استعماله لنفسه طلبا لراحتها واما ذكر حديث ان الله طيب

مباح ست استعمال او برای ذات او بجهت طلب کردن خوشی نفس و اما ذکر کردن حدیث که البته خدا پاکیزه است

لا يقبل الا طيبا فهو وضع الحديث في غير محله اما اولا فلما عرفت

قبول نمی کند مگر پاکیزه را پس آن نهادن ست مر حدیث را در غیر مقام او اما اولا پس برای آنچه شناختی که

ان هذا التنباك لا يسمى خبيثا شرعا فانه اسم للمحرم ولا لغة وما هو

بتحقیق این تنباکو نامیده نمی شود خبیث از روی شرع چه البته خبیث نام ست مر محرم را و نه از روی لغت و نیست آن

الا مثل ما له السبخة التي تعافها المترفهون ومن لم يكن يعتادها

مگر مانند چیزی که مر او راست نمکینی که مکروه می دانند آنرا توانگران و کسی که نیست عادت می کند آنرا

وقد اكل سيد الطيبين صلى الله عليه وسلم وقد عاف اكل الضب

و بتحقیق خورد سردار پاکیزگان صلی الله علیه وسلم و بتحقیق مکروه پنداشت خوردن گوه را

واكل بحضرته من لا يعافه واما ثانيا فان قوله صلى الله عليه وسلم

و خورد روبروی آن حضرت کسی که مکروه نه پنداشت آنرا و اما وجه دوم پس البته قول آن حضرت صلی الله علیه وسلم که

لَا يَقْبَلُ إِلَّا طَيِّبًا وَرَدَ فِي سِيَاقِ مَا يُتَقَرَّبُ بِهِ وَشَارِبُ الْتُتُنِ لَا يَعُدُّهُ

قبول نمی کند مگر پاکیزه را وارد شده در سیاق چیزی که نزدیکی حاصل کرده شود بوی و نوشنده تنبا کو نمی انگارد آنرا

قُرْبَةً كَمَا عَرَفْتَ وَأَمَّا ثَالِثًا فَالْمُرَادُ مِنَ الطَّيِّبِ فِي الْحَدِيثِ هُوَ الْحَلَالُ فَإِنَّهُ

عبادت چنانکه شناختی و اما وجه سوم پس مقصود از طیب در حدیث آن حلال ست پس تحقیق

أَخْرَجَ أَحْمَدُ وَمُسْلِمٌ وَالتِّرْمِذِيُّ وَابْنُ الْمُنْذِرِ وَابْنُ حَاتِمٍ مِنْ حَدِيثِ

روایت کرد امام احمد و مسلم و ترمذی و ابن منذر و ابن حاتم از حدیث

أَبِي هُرَيْرَةَ رَضِيَ اللهُ عَنْهُ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَا أَيُّهَا

ابی ہریرہ رضی اللہ عنہ گفت فرمود پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم ای

النَّاسُ إِنَّ اللهَ طَيِّبٌ لَا يَقْبَلُ إِلَّا طَيِّبًا وَأَمَرَ الْمُؤْمِنِينَ بِمَا أَمَرَ بِهِ الْمُرْسَلِينَ

مردمان بتحقیق خدا پاکیزه است قبول نمی کند مگر پاکیزه را و حکم کرد مسلمانان را آنچه حکم کرد بوی پیغمبران را

فَقَالَ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُلُوا مِنَ الطَّيِّبَاتِ وَاعْمَلُوا صَالِحًا ثُمَّ ذَكَرَ

پس فرمود اے آنانکه ایمان آوردند بخورید از پاکیزه ها و عمل کنید شایسته باز ذکر فرمود

الرَّجُلَ يُطِيلُ سَفَرَهُ أَشْعَثَ أَغْبَرَ وَمَطْعَمُهُ وَمَشْرَبُهُ حَرَامٌ وَمَلْبَسُهُ

مردی را که دراز کرد سفر خود را در حالتے که ژولیده موی ست غبار آلوده و طعام و شراب او حرام ست و پوشاک او

حَرَامٌ وَغُذِيَ بِالْحَرَامِ يَمُدُّ يَدَهُ إِلَى السَّمَاءِ يَقُولُ يَا رَبِّ يَا رَبِّ فَأَنَّى

حرام ست و خورش کرده شده حرام دراز می کند دست خود را بسوی آسمان میگوید ای پروردگار من ای پروردگار من پس کجا

يُسْتَجَابُ لَهُ لِذَلِكَ فَهَذَا الْحَدِيثُ إِخْبَارٌ بِأَنَّ الطَّيِّبَ هُوَ الْحَلَالُ وَإِذَا

قبول کرده شود مراورا با آن سبب پس حدیث اخبار ست باینکه البته طیب آن حلال ست و چون

عَرَفْتَ هَذَا الَّذِي تَتَبَّعْنَاهُ وَأَنَّ أَدِلَّةَ الْمُحَرِّمِينَ غَيْرُ نَاهِضَةٍ عَلَى مُدَّعَاهُمْ

شناختی این را که استقرا کردیم آنرا و تحقیق دلائل محرمین نیست قائم شونده بر مقصود ایشان

تَبَيَّنَ لَكَ أَنَّ هَذَا الدُّخَانَ الْمَذْكُورَ فِي صَدْرِ السُّؤَالِ مِنَ الْمُبَاحَاتِ

ظاهر شد مر ترا که تحقیق این دخان مذکور در آغاز سوال از مباحها ست

الحلال وعرفت انه لا يليق بالعالم التقي الاستدلال باية او حديث

حلال ست وشناختی که بتحقیق سزاوار نیست بعالم پرهیزگار دلیل گرفتن بآیت یا حدیث

الا بعد تحقيق معناه وان ما يقام تحريمه لشيء او تحليله لما احل

مگر بعد ثابت کردن معنی او و بتحقیق دلیلی که ثابت کرده می شود تحریم او برای چیزی یا حلال کردن و آنرا که حلال کرده

الله مقام صعب خطر ان الله تعالى يقول ولا تقولوا لما تصف

خدا مقامی ست دشوار خوفناک چه خدای تعالی می فرماید و مگوئید مر آنچه را که بیان می کنند

السنتكم الكذب هذا حلال وهذا حرام لتفتروا على الله الكذب

زبانهای شما دروغ را این حلال ست و این حرام تا افترا کنید بر خدا دروغ را

الاية ولا تقل لي فانت الان ساع في تحليل هذه الشجرة فاني اقول

تا آخر آیت و مگو مرا پس تو اکنون کوشش کننده هستی در حلال گردانیدن این درخت پس بتحقیق من میگویم

لست ساعيا في تحليل محرم بل ابقيت ما ابقاه الله حلالا بالاصالة

که نیستم سعی کننده در حلال کردن حرام کرده شده بلکه باقی داشتم آنرا که باقی داشته ست او را خدا حلال باصالت

واثبت انه لم يقم المحرم على تحريمه برهانا يخرج به عن ذلك الاصل

و ثابت کردم که بتحقیق قائم نکرده محرم بر تحریمش دلیلی را که بیرون آید بسبب آن دلیل از آن اصل

نعم بعد ما تقرر ان الدخان من المباحات ومن قسم الحلال البين

آری بعد آنچه که ثابت شده که بتحقیق دخان از چیزهای مباح ست و از قسم حلال ظاهر ست

فلا ينبغي للعاقل ان يستغرق اوقاته في استعماله ويذهب نفيس عمره

پس سزاوار نمی شود مر عاقل را اینکه مستغرق کند اوقات خود را در استعمال آن دخان و ببرد نفیس عمر خود را

في امتصاص دخانه ويحول بينه وبين ذكر المولى بلسانه ويجعله

در مکیدن دخانش و مانع شود میان او و میان ذکر خدا بزبان او و بگرداند آنرا

من مهمات شانه كما هو داب مستعمليه والعاكفين عليه والباذلين

از مطالب حال خود چنانکه او عادت استعمال کنندگان اوست و ملازمت کنندگان بر دخان خرچ کنندگان

بأموالهم فيه فإنّ ذلك ليس دأب السّائرين إلى الله بل المؤمن

مالهای خود را در آن خان بتحقیق آن نیست طریقه سیر کنندگان بسوی خدا بلکه مومن

التّقيّ يحرص على الإنفاق أوقاته وأمواله فيما يقرّبه إلى مولاه ويزيده

پرهیزگار رغبت می‌کند بر خرج کردن اوقات خود و مالهای خود در آنچه نزدیک کند او را بسوی مالک او و زیاده کند

من تقواه ويتّخذ من المباحات قدر ما يعينه على الطّاعات فالإفراط

از پرهیزگاری او و بگیرد از چیزهای مباح باندازه که مدد کند او را بر عبادتها پس زیادتی کردن

في الاشتغال بها فاعله مذموم كما أنّ المفرط في ترك ما حرّم الله

در اشتغال بآنها فاعلش مذمت کرده شده است چنانکه بتحقیق تفریط کننده در ترک آنچه حرام کرده است خدا

ملوم وخير الأمور السّابقات إلى الهدى وشرّ الأمور المذمومات

ملامت کرده شده است و بهترین چیزها کشنده اند بسوی هدایت و بدترین امور مذمت کرده شده اند

المحدثات البدائع وقد كان من لنا ابتداء نبيّنا خير البشر صلّى الله

پیدا کرده شده نوها و بتحقیق هست کسی که مر او راست اقتدای پیغمبر ما بهترین آدمیان صلی الله

عليه وسلّم ينام ويقوم ويفطر ويصوم وينكح النّساء كما قال ذلك

علیه وسلم می خوابد و قیام می کند و افطار می کند و روزه می دارد و نکاح می کند زنان را چنانکه فرمود آنرا

حين بلغه أنّ جماعة من أصحابه أرادوا ترك المنام وبعضهم أرادوا

وقتیکه رسید آن حضرت را که گروهی از اصحاب او اراده کردند ترک خواب را و بعضی از اصحاب اراده کردند

مداومة الصّيام وآخرين أرادوا الانقطاع عن النّكاح والتّبتّل و

همیشگی روزه را و دیگران اراده کردند انقطاع را از نکاح و بریدگی از خلق و

لنقتصر على هذا المقدار من المقال في جواب السّؤال والله نسأله

باید که اقتصار کنیم بر همین قدر از سخن در جواب سوال و خدا را سوال می کنیم او را

الثّبات على ما يرتضيه من الأقوال والأفعال والحمد لله ربّ العالمين

ثابت ماندن بر آنچه پسند کند خدا او را از قولها و فعلها و ستایش مر خدا راست پروردگار جهان

وصلى الله على سيدنا ومولانا محمد وآله واصحابه اجمعين

و درود فرستد خدا بر سردار ما و مولای ما محمد و بر اولاد او و یاران او همه ها

قد تمت هذه الرسالة

بتحقیق تمام شد این رساله

بسم الله الرحمن الرحيم * الحمد لله الذي الشريعة هدايته والبدعة

ستایش مر خدا راست آنکه شریعت راه نمودن اوست و بدعت

ضلالته والصلوة والسلام على من اظهر احسن الطريق وعلى

گمراه کردن اوست و رحمت کامله و سلام نازل باد بر کسی که ظاهر نمود نیکوترین راه ها و بر

آله واصحابه الذين هم مصابيح الظلمة اما بعد فقد نقلت هذه

اولاد او و یاران او آنانکه اوشان چراغهای تاریکی اند اما بعد پس بتحقیق نقل کردم این

الرسالة من الكتب المعتبرة وسميتها رد الملحدين باب في شرب

رساله را از کتابهای معتبر و نامیدم آن رساله را رد الملحدین این باب است در نوشیدن

الدخان اعلموا ان شرب الدخان اسراف وتبذير وعبث ويسمى

دود یعنی حقه بدانید که بتحقیق نوشیدن دود اسراف است و تبذیر و بازی است و نامیده می شود

فاعله مسرفا ومبذرا وعابثا فقال الله تعالى ان المسرفين هم اصحاب

فاعلش اسراف کننده و تبذیر کننده و بازی کننده پس فرمود خدای تعالی بتحقیق اسراف کنندگان اوشان یاران

النار وان المبذرين كانوا اخوان الشياطين افحسبتم انما خلقناكم

دوزخ اند و بتحقیق تبذیر کنندگان هستند برادران شیطانها آیا پس گمان کردید جز این نیست پیدا کردیم شما را

عبثا وانكم الينا لا ترجعون وفي تفسير الجلالين التبذير الانفاق

بی فائده و بتحقیق شما بسوی ما رجوع کرده نخواهید شد و در تفسیر جلالین است تبذیر خرج کردن

فِي غَيْرِ طَاعَةِ اللهِ وَمَعْنَى الْإِسْرَافِ وَالتَّبْذِيرِ وَاحِدٌ وَفِي الْمَعْدَنِ شَرْحِ

در غیر طاعت خدا و معنی اسراف و تبذیر یکے ست و در معدن شرح

كَنْزِ الدَّقَائِقِ قَالَ الْإِمَامُ بَدْرُ الدِّينِ الْكُرْدَرِيُّ الْعَبَثُ الْفِعْلُ الَّذِي

کنز الدقائق ست گفت امام بدر الدین کردرے عبث فعلی ست که

فِيهِ غَرَضٌ وَلٰكِنْ لَيْسَ بِشَرْعِيٍّ وَقَالَ الْبَغَوِيُّ تَحْتَ قَوْلِهِ تَعَالَى إِنَّ الَّذِينَ

دران غرض ست ولیکن مشروع نیست وگفت بغوے زیر قول او تعالے بتحقیق آنانکه

كَفَرُوا سَوَاءٌ عَلَيْهِمْ بَيَّنَ الْكُفْرَ عَلَى أَرْبَعَةِ الْبِدْعَةِ الْمَذْمُومَةِ وَهَوَى النَّفْسِ

کافر شدند برابر ست بر ایشان بیان کرده شده بر چهار قسم بدعت قبیحه و خواهش نفس

وَاتِّبَاعِ الظُّلْمَةِ وَالْإِكْتِفَاءِ بِالْجَهْلِ انْتَهَى وَتِلْكَ أَرْبَعَةٌ كَامِلَةٌ تُوجَدُ

و پیروی کردن ظلمت و اکتفا کردن بجهالت آخر شد و آن چهار کامل یافته میشوند

فِيهِ وَقَدْ كَتَبَ الْمَالِكِيَّةُ فِي الدِّيَارِ الْحِجَازِيَّةِ جَوَابًا عَمَّا يَتَعَلَّقُ بِالدُّخَانِ

در دخان و بتحقیق نوشتند علمای مالکیه در ملک عرب جواب را از انچه متعلق ست به دخان

وَهُوَ اسْتِعْمَالُ الدُّخَانِ حَرَامٌ كَأَصْلِهِ لِأَنَّ أَصْلَهُ الْخَشَبَةُ وَالنَّارُ

و او این ست که استعمال دخان حرام ست مانند اصلش چه بتحقیق اصل او چوب ست و آتش هم

يَكُونُ جُزْءًا مِنَ الْخَشَبَةِ مَمْزُوجَةً بِأَجْزَاءٍ مِنَ النَّارِ الَّتِي يَحْرُمُ اسْتِعْمَالُهَا

برای بودن دخان جزاز چوب درحالیکه آمیزش کرده شده است از آتشے که حرام کرده شده است استعمال او

بِالنَّصِّ إِنَّ الَّذِينَ يَأْكُلُونَ أَمْوَالَ الْيَتَامَى ظُلْمًا إِنَّمَا يَأْكُلُونَ فِي بُطُونِهِمْ

بآیت بتحقیق آنانکه مے خورند مالهای یتیمان از روی ستم جز این نیست که میخورند در شکمهای خود

نَارًا وَقَالَ اللهُ تَعَالَى فَارْتَقِبْ يَوْمَ تَأْتِي السَّمَاءُ بِدُخَانٍ مُبِينٍ يَغْشَى النَّاسَ

آتش را و گفت خدای بزرگ پس منتظر باش روز یکه بیارد آسمان دودی ظاهر بپوشد مردمان را

هٰذَا عَذَابٌ أَلِيمٌ فَمَا بِهِ التَّعْذِيبُ يَحْرُمُ اسْتِعْمَالُهُ فَإِنَّ الْفُقَهَاءَ قَدْ

این عذاب ست دردناک پس انچه بسبب او تعذیب ست حرام می شود استعمال او پس بتحقیق فقها البته

له: ما وجدت هذه الاقسام الاربعة في تفسير معالم التنزيل للبغوي لعله ذكرها في غير ذلك التفسير والذي وجدته هناك ان الكفر على اربعة كفر انكار وكفر جحود وكفر عناد وكفر نفاق فكفر الانكار هو ان لا يعرف الله بقلبه ولا يعترف بلسانه ككفر ابليس وكفر الجحود هو ان يعرف بقلبه ويعترف بلسانه ولا يدين به ككفر ابي طالب واما كفر النفاق فهو ان يقر باللسان ولا يعتقد بالقلب وجميع هذه الانواع سواء في ان من لقي الله تعالى بواحد منها لا يغفر له منه غفرله مولانا الحاج المولوي تراب علي مدظله

عه اي الظلام البحري ١٢

اتفقوا على وجوب الفرار من محل العذاب كبطن محسر المسمى

اتفاق کردند بر واجب شدن فرار از جاے عذاب مانند بطن محسر که نام

وادٍ اهلك الله فيه اصحاب الفيل فاذا وجب الفرار من محل

میدانی ست که ہلاک کرد خدا دران میدان صاحبان فیل را پس چون واجب شد گریختن از جاے

العذاب فوجوب الفرار من ما به العذاب اولى قال في مختصر

عذاب پس واجب شدن فرار از انچه که بسبب او عذاب ست بهتر ست گفت در مختصر

الاحياء انه عليه السلام كان يكره الطعام السخين ويقول الله

احیاء العلوم که بتحقیق آن حضرت علیه السلام بود که مکروه می داشت طعام گرم را و می فرمود که خدای

تعالى لم يطعمنا نارا فهذا الدخان اولى بالترك فان قيل شرب الدخان

تعالی طعم نه کرد برای ما آتش را پس این دخان اولی ست به ترک پس اگر گفته شود نوشیدن دود

للتداوي جائز قلنا لا يجوز لقول ابن مسعود رضي الله عنه ما جعل

برای دوا جائز ست گوئیم جائز نمی شود بجهت قول ابن مسعود رضی الله عنه نه گردانید شده

شفاؤكم فيما حرم عليكم قال ابن سينا لولا الدخان

صحت شما در انچه حرام کرده شد بر شما گفت بو علی ابن سینا اگر نمی بود دود

والقتام لعاش ابن ادم الف عام قال جالينوس اجتنبوا ثلثة وعليكم

و غبار هر آئینه زندگی می کرد آدمی هزار سال گفت جالینوس پرهیز کنید از سه چیز و لازم گیرید بر خود ها

باربعة ولا حاجة لكم الى الطبيب اجتنبوا الدخان والغبار والنتن

چهار چیز و نیست حاجت مر شمارا بسوی طبیب پرهیز کنید دود را و گرد را و بدبو را

وعليكم بالدسم والحلو والطيب والحمام وذكر في القانون ان جميع

و لازم گیرید بر خود ها چربی را و شیرین را و خوشبوئی را و حمام را و ذکر کرد شیخ در قانون که بتحقیق همه

اصناف الدخان مجفف بجوهر الارض وفيه نارية يسيرة قال بعض

اقسام دود خشک کننده ست بسبب ذات زمین و دران آتشی ست اندک گفتند بعضی

الفضلاء فاذا كان جميع اصناف الدخان مجففا يكون هذا الدخان

فاضلان پس وقتیکه شد همه اقسام دود خشک کننده باشد این دود

مجففا للرطوبات البدنية فيؤدي الى حصول الامراض الكثيرة فلا

تجفیف کننده مر رطوبتهای بدن را پس می رساند بسوی پیدا شدن بیماریهای بسیار پس

يجوز استعماله وذكر في نصاب الاحتساب ان استعمال المضر حرام

جائز نمی باشد استعمال دخان و ذکر کرده شده در نصاب الاحتساب که البته استعمال کردن چیزی مضر حرام ست

وحرمة شرب الدخان قد ثبتت عن كثير من اكابر العصر المعتمدين في

و حرمت نوشیدن دخان بتحقیق ثابت شده از بیشتر از بزرگان زمانه که معتمد اند در

الحجاز واليمن ومصر والروم وقد الفوا في ذلك رسائل انتهى من

حجاز و یمن و مصر و روم و بتحقیق تصنیف کردند در آن رسالها را آخر شد از

تصنيف المخدوم عبد الواحد تمت

تصنیف مخدوم عبد الواحد

بسم الله الرحمن الرحيم * الحمد لله الذي انزل الشرائع والاحكام و

ستایش مر خدا راست که نازل کرد شریعتها را و حکمها را و

الصلوة على النبي الامي الذي فصل بين الحلال والحرام وعلى

رحمت کامله نازل باد بر پیغمبر امی آنکه جدا کرد میان حلال و حرام و بر

اله الذين امر الله بتمسك بهم الانام واصحابه الذين اوجب الله تعظيمهم

اولاد وی آنانکه حکم کرد خدا ایشانکه حجت گیرد بآنها خلق و بر یاران وی آنانکه واجب کرد خدا بزرگی ایشان

على الخواص والعوام وبعد فقد وصلت الرقيمة الكريمة الرفيعة

بر خواص و عوام و بعد حمد و نعت پس بتحقیق رسید رقیمه بزرگ

الشان في حضرة الاستاذ منتصف شهر رمضان مشعرة

مرتبه در حضرت استاد در نصف ماه رمضان خبر دهنده

على سلامتكم ومستفسرة عن مسئلتين فصارت الاحبة

بر سلامتی شما و پرسنده از دو مسئله پس گردیدند دوستان

برؤيتها مسرورة البال قريرة العينين ولما كان جناب الاستاذ

بدیدنش خوش دل خنک هر دو چشم و هرگاه بود جناب استاد

الامام الالمعي فداه فؤادي ونفسي ودوعي مشغولا في آناء الليل

امام تیز ذهن نثار باد اورا دل من وجان من وعقل من مشغول در اطراف شب

واطراف النهار بالصيام والقيام وتلاوة القرآن والاذكار وما

و اطراف روز به روزه و نماز و خواندن قرآن و ذکرها و نه

كانت المسئلتان من عويصات المسائل التي تكل في حلها انامل

بودند هر دو مسئله از مسئلهای مشکله آنکه مانده شود در حل آنها سر انگشتان

افكار الافاضل ليتوجه اليها بذهنه الثاقب وفكره الصائب

فکرهای فاضلان تا توجه کند استاد بسوی هر دو مسئله بذهن خود که روشن ست و فکر خود که بصواب رسنده است

فاشار الي ان اكتب الجواب بحيث يميز الخطاء عن الصواب

پس اشاره کرد استاد بسوی من اینکه بنویسم جواب را بطوری که متمیز دهد خطا را از صواب

فامتثلت ما قال وشرعت كتابة الجواب خالية عن الاطالة

پس بجا آوردم انچه فرمود وشروع کردم نوشتن جواب در حالیکه خالی ست از دراز کردن

والاملال ولو لم تكن ايام الصيام وخوف نقلكم من مقام الى مقام وتشتت

و بستوه آوردن واگر نمی بود ایام روزه و ترس رفتن شما از جائی بسوی جائی و پریشانی

البال بسبب بعض السوانح الواردة كما هي مذكورة في رقعتكم على

دل بسبب بعضی سوانح وارده چنانکه آنها مذکور اند در رقعه

حدة واقتراحكم بان لا يكون في الجواب اثر من الاستناد لا

جدا وسوال شما باینکه نباشد در جواب اثری از دلیل گرفتن بآیت

مِنَ الْأَمْرِ لَا أُشْبِعُ الْكَلَامَ فِي نَقْلِ الرِّوَايَاتِ غَايَةَ الْإِشْبَاعِ وَلَا أُشْحِنُهُ

و حدیث سیر آبیده سیر کردم کلام را در نقل کردن روایتها نهایت سیر کردن و مزین می کردم کلام

بِالْأَدِلَّةِ الْوَاجِبَةِ التَّسْلِيمِ وَالْاِتِّبَاعِ لٰكِنَّ هٰذَا الْقَدْرَ يَكْفِي لِإِفْهَامِ

بدلیلهاسے که تسلیم و پیروسے آنها ضروریست لیکن این قدر کفایت می کند برای فهمانیدن

الذَّكِيِّ الْمُنْصِفِ وَلَا يَقْصُدُ الْعَاقِلُ إِفْحَامَ الْغَبِيِّ الْمُتَعَسِّفِ فَالْآنَ

ذکی منصف و قصد نمی کند دانا خاموش کردن غبی کج رو پس اکنون

أَشْرَعُ فِي الْمَقْصُودِ مُتَوَكِّلًا عَلَى مُلْهِمِ الْخَيْرِ وَالْجُودِ الْمَسْئَلَةُ

شروع می کنم در مقصود در حالی که توکل کننده ام بر الهام کننده خیر و سخاوت مسئله

الْأُولَى قَدْ شَاعَ وَذَاعَ فِي هٰذِهِ الْبُلْدَانِ حُرْمَةُ اسْتِعْمَالِ

تحقیق مشهور شده و شهرت یافته درین شهرها حرام بودن استعمال

التَّنْبَاكِ أَكْلًا وَسَعُوطًا وَجَذْبًا لِلدُّخَانِ وَأَهْلُهَا يُجْرُونَ حَدَّ شُرْبِ

تنباکو از روی خوردن و در بینی بخشن و کشیدن مر دخان را یعنی حقه و ساکنان این شهرها جاری می کنند حد نوشیدن

الْخَمْرِ عَلَى جَاذِبِي دُخَانِهِ وَيَحْكُمُونَ بِالْكُفْرِ عَلَى مَنْ قَالَ بِالْإِبَاحَةِ

شراب بر کشندگان دود تنباکو و حکم می کنند به کفر بر کسے که گفت با باحت

فِي شَأْنِهِ الْجَوَابُ الْحُكْمُ بِحُرْمَةِ أَكْلِ التَّنْبَاكِ تَحَكُّمٌ صَرِيحٌ إِذْ لَا

در شان دخان جواب حکم بحرمت خوردن تنباکو تحکمی ست صریح چه ظاهر

يَظْهَرُ لَهُ بَعْدَ التَّأَمُّلِ وَجْهٌ صَحِيحٌ فَإِنْ قِيلَ إِنَّهُ مُفَتِّرٌ وَهُوَ حَرَامٌ فِي

نمی شود مر او را بعد تامل وجه درست پس اگر گفته شود البته آن تنباکو مفتر ست و آن حرام ست در

الشَّرِيعَةِ الْغَرَّاءِ قُلْنَا الْحُكْمُ بِإِفْتَارِهِ افْتِرَاءٌ بِلَا امْتِرَاءٍ فَإِنَّا مَا رَأَيْنَا

شریعت روشن گوییم حکم به مفتر بودن تنباکو بهتان ست بدون شبه پس بتحقیق ما ندیدیم

بِجَاذِبِيهِ شَيْئًا مِنْ آثَارِ الْإِفْتَارِ مَعَ الْمُصَاحَبَةِ بِهِمْ عَلَى مَرِّ الدُّهُورِ

بر خورندگانش چیزی را از اثرهای افتار با وجود مصاحبت با ایشان بر گذشتن زمانها

ولا اعصار بل غاية ما يعرض لمن يبتدئ باكله مرارة طعمه وحدة

و نه فشارها بلکه نهایت آنچه عارض می شود مرکسی را که ابتدا کند بخوردن تنباکو بجهت تلخی مزه او و تیزی

ريحه وحرافة جرمه بعض الحالات كالتهوع والغثيان وكذا

بوی او و سوزش جرم او بعضی حالها مانند تهوع و غثیان و همچنان

قد يعرض بعضها لمن يداوم اذا اكله على خلو المعدة وهذا اليسر

بتحقیق عارض می شود بعضی حالات مرکسی را که همیشگی می کند آنرا وقتیکه بخورد آنرا بر خالی بودن معده و این نسبت

بافتار كما سيظهر عند بيان حقيقته فانظر فان قيل ذكر في كتب

افتار چنانکه نزدیک ست ظاهر میشود وقت بیان کردن حقیقت افتار پس نظر کن پس اگر گفته شود که ذکر کرده شده در کتابهای

الطب انه سم واستعماله في الشرع محرم قلنا سمية القسم الذي

طب که بتحقیق تنباکو زهر ست و استعمال زهر در شریعت حرام ست گوییم زهر بودن قسمی که

تعارف في بلادنا باكله غير مسلم وان سلمت فاكل السم القليل

مشهور ست در شهرهای ما خوردنش مسلم نیست و اگر تسلیم کرده شود پس خوردن زهر اندک

بحيث يخرج لقلته عن المضرة ويترتب عليه المنافع الكثيرة

بطوری که بیرون رود بسبب قلت خود از مضرت و مترتب شود بروی منافع بیشتر

مثل اصلاح الهواء ودفع الوباء وغيرهما كما ستنقل عن الكتب

مانند اصلاح هوا و دفع وبا و سوای این هردو چنانکه نزدیک ست که نقل می کنیم از کتابهای

الطبية الشهيرة غير حرام كالزعفران فان الاطباء صرحوا بان

طب که مشهور اند نیست حرام مانند زعفران پس بتحقیق اطبا تصریح کردند باینکه

قدر ثلثة دراهم منه قاتل بالتفريح المفرط وجواز اكل السم

مقدار سه درهم از زعفران کشنده است بسبب خوش کردن زیاده و جواز خوردن زهر

القليل مصرح في كتب الفقه قال في مطالب المؤمنين في فصل

اندک تصریح کرده شده است در کتابهای فقه گفت در مطالب المؤمنین در فصل

سَخَّلَا يُؤْكَلُ مِنْ غَيْرِ الْحَيَوَانِ نَاقِلًا عَنِ الْإِحْيَاءِ وَأَمَّا السُّمُّ إِذَا خَرَجَ

انچه خورده نمی شود از سوای حیوان درحالی که ناقل ست از احیاء العلوم واما زهر چون بیرون آید

عَنْ كَوْنِهِ مُضِرًّا لِقِلَّتِهِ أَوْ تَعْجِينِهِ فَلَا يَحْرُمُ وَأَمَّا الْحُكْمُ بِحُرْمَةِ

از بودنش مضر بسبب قلت او یا خمیر کردن وی پس حرام نمی شود و اما حکم به حرمت

سُعُوطِهِ فَلَسْتُ أَظُنُّ إِمْكَانَ أَنْ يَنْهَضَ عَلَيْهَا شُبْهَةٌ سَخِيفَةٌ

بخش او وبینی پس نیستم که گمان کنم امکان اینکه قائم شود بران حرمت شبهه سست

فَضْلًا عَنِ الْحُجَّةِ قَوِيَّةً كَانَتْ أَوْ ضَعِيفَةً فَإِنَّ سُعُوطَهُ لَيْسَ

زیاده از قائم شدن دلیل قوی باشد یا ضعیف پس تحقیق بخش او وبینی نیست

بِمُسْكِرٍ وَلَا مُفَتِّرٍ وَلَا مُخَدِّرٍ وَلَا مُضِرٍّ وَلَيْسَ فِي النَّبَاتَاتِ سِوَى هٰذِهِ

مسکر ونه مفتر ونیست مخدر ونه مضر ونیست در گیاه ها جز این

الْأُمُورِ جِهَةُ الْحُرْمَةِ كَمَا لَا يَخْفَى عَلَى أَحَدٍ مِنْ فُقَهَاءِ هٰذِهِ الْأُمَّةِ

امور سبب حرمت چنانکه پوشیده نیست بر یکی از فقهای این امت

فَكَيْفَ يَكُونُ مَمْنُوعًا بَلْ حَرَامًا مَقْطُوعًا وَبِالْجُمْلَةِ فَإِنْ كَانَ لَهُمْ

پس چگونه است باشد منع کرده شده بلکه حرام یقینی وحاصل سخن اینکه پس اگر باشد مر ایشان را

عَلَى هٰذِهِ الدَّعْوَى تَمَسُّكٌ فَعَلَيْهِمْ بِالْبَيَانِ وَعَلَيْنَا تَسْلِيمُهُ

برین دعوی دلیلی پس لازم ست بر او شان بیان کردن وبر ماست تسلیم آن

أَوْ رَدُّهُ بِالْبُرْهَانِ وَأَمَّا الْحُكْمُ بِحُرْمَةِ جَذْبِ دُخَانِهِ فَأُفَصِّلُ

یا رد کردنش به دلیل واما حکم بحرمت کشیدن دخانش پس تفصیل میکنم

تَفْصِيلَ التَّفْصِيلِ فِي بَيَانِهِ وَأَقُولُ إِنَّ أَسَاتِذَتَنَا الْكِرَامَ الَّذِينَ هُمْ

تفصیل را در بیان او ومی گویم که تحقیق استادهای ما بزرگ آنانکه اوشان

مِنَ الْمَشَائِخِ النَّقْشَبَنْدِيَّةِ الْعِظَامِ يَرَوْنَ جَذْبَ دُخَانِ التَّنْبَاكِ

از مشائخ نقشبندیه بزرگ اند می دانند کشیدن دخان تنباکو را

ای الاحرام اهل التنباک ۱۲

فِي غَايَةِ الشَّنَاعَةِ وَيَحْكُمُونَ عَلَى جَاذِبِيهِ بِأَشَدِّ الْفَظَاعَةِ لَكِنَّ

در نهایت قباحت و حکم میکنند بر کشنده اش بسختی زشتی لیکن

الْكَلَامَ هٰهُنَا فِيمَا ثَبَتَ بِالْأَدِلَّةِ الشَّرْعِيَّةِ دُونَ مَا ظَهَرَ بِالْوَارِدَاتِ

کلام اینجا در چیزیست که ثابت شده بدلیل شرعی نه آنچه ظاهر شده بمعاملات

الْكَشْفِيَّةِ وَالْكَرَاهَةِ الطَّبْعِيَّةِ فَأَقُولُ فِي هٰذِهِ الْمَسْئَلَةِ تَشَتَّتَ

اہل کشف و بکراہت طبعی پس می گویم درین مسئله مختلف شدند

الْأَقْوَالُ وَتَكَثَّرَ الْقِيلُ وَالْقَالُ فَتَفَرَّقَ النَّاسُ حِزْبًا حِزْبًا وَأَخَذَ كُلٌّ

قولها و بسیار شد گفتگو پس متفرق شدند مردمان گروه گروه و گرفت هر یک

فِرْقَةٍ مَذْهَبًا فَقَالَ بَعْضُهُمْ إِنَّهُ حَرَامٌ بِلَا اشْتِبَاهٍ وَمَالَ بَعْضُهُمْ

فرقه مذهب را پس گفت بعضی اوشان که بتحقیق او حرام ست بلا شبه و خواهش کردند بعضے اوشان

إِلَى أَنَّهُ حَلَالٌ بِلَا اسْتِكْرَاهٍ وَحَكَمَ بَعْضُهُمْ بِأَنَّهُ مَكْرُوهٌ وَالْأَظْهَرُ

بسوی آنکه بتحقیق او حلال ست بدون کراهت و حکم کردند بعضی اوشان باینکه بتحقیق او مکروه ست و ظاهرتر

مَا قَالُوهُ فَمَنْ قَالَ بِحُرْمَتِهِ تَشَبَّثَ بِالرِّوَايَاتِ الْفِقْهِيَّةِ كَمَا يُنْقَلُ

آنچه گفتند آنرا پس هر که گفت بحرمت او دلیل گرفت بروایتهای فقهی چنانکه نقل کرده میشود

عَنِ التَّاتَارْخَانِيَّةِ وَغَيْرِهَا اَلدُّخَانُ حَرَامٌ وَأَقَامَ الْأَدِلَّةَ أَيْضًا عَلَى حُرْمَتِهِ

از تاتارخانیه وغیرآن دخان حرام ست و قائم کرد دلیلها را نیز بر حرمت دخان

مِنْهَا أَنَّهُ وَإِنْ سُلِّمَ عَدَمُ كَوْنِهِ مُسْكِرًا لَكِنْ لَا شُبْهَةَ فِي كَوْنِهِ مُفْتِرًا

بعضی از ان او آنست که بتحقیق اگرچه تسلیم کرده شود نه بودنش مسکر لیکن نیست شبهه در بودنش مفتر

وَكُلُّ مُفْتِرٍ حَرَامٌ لِمَا وَقَعَ فِي الدُّرِّ الْمُخْتَارِ قَالَ شَيْخُنَا النَّجْمُ وَالتُّتُنُ الَّذِي

و هر مفتر حرام ست بنا بر آنچه واقع شده در درمختار گفت شیخ ما نجم و تنباکو که

حَدَثَ وَكَانَ حُدُوثُهُ بِدِمَشْقَ فِي سَنَةِ خَمْسَةَ عَشَرَ بَعْدَ الْأَلْفِ

پیدا شده و بود حدوث او در دمشق در سن یکهزار و پانزده هجری

له أي القول بالكراهة ١٢

له قوله النجم الغزي الشافعي ١٢

...يحيى شاربها أنه لا يسكر وإن سلم له فإنه مفتر وهو حرام لحديث

...مي كند تو شنيده او كه تحقيق او سكر نمي آرد واگر تسليم كرده شود مر او را پس البته او مفتر است و او حرام است بسبب حديث

أحمد عن أم سلمة رضي الله عنها قالت نهى رسول الله صلى الله

امام احمد از ام سلمه رضي الله عنها گفت منع فرمود پيغمبر خدا صلى الله

عليه وآله وسلم عن كل مسكر ومفتر ومنها أن هذا الفعل ليس

عليه وآله وسلم از هر مست كننده وسست كننده وبعضي از آنها آنست كه تحقيق اين فعل نيست

فيه فائدة دنيوية أو دينية وكل فعل هذا شأنه فهو إما عبث

در اين فائده دنيا يا دين وهر فعلي كه اين شان اوست پس او يا بي فائده است

أو لعب أو لهو وكلها حرام لأنها لم تذكر في القرآن المعظم إلا

يا بازي كردن ست وهمه اينها حرام اند چرا كه تحقيق اينها ذكر نشده اند در قرآن بزرگ مگر

على طريق الذم قال الله تعالى أفحسبتم أنما خلقناكم عبثا وقال

بر طور مذمت فرمود خداى تعالى آيا پس گمان كرديد جز اين نيست كه بيدا كرديم شمارا بي فائده و فرمود

وإذا ناديتم إلى الصلوة اتخذوها هزوا ولعبا ذلك بأنهم قوم لا

و چون ندا كنيد بسوى نماز تمسخر و بازي گيرند آنرا اين بسبب آنست كه ايشان گروهي اند كه نمي

يعقلون وقال قالوا إن الله حرمهما على الكفرين الذين اتخذوا

فهمند و فرمود گويند كه بتحقيق خدا حرام ساخته است اين هردو را بر كافران آنانكه گرفته اند

دينهم لهوا ولعبا وقال النبي صلى الله عليه وآله وسلم كل لعب ابن

دين خود را بازي و لهو و فرمود پيغمبر صلى الله عليه و آله وسلم هر بازي پسر

آدم باطل إلا ثلثة ملاعبة الرجل مع أهله وتأديبه لفرسه و

آدم باطل است مگر سه بازي كردن مرد با زوجه خود و ادب دادن مر اسپ خود را و

مناضلته بقوسه وأيضا حرمة كل لعب مصرحة في كتب الفقه

تيراندازي كردنش بكمان خود و نيز حرمت هر بازي ست بيان كرده شده در كتابهاى فقه

كالفتاوى الحمادية ونصاب الاحتساب وغيرهما ومنها ان مطلق

مانند فتاوی حمادیه و نصاب الاحتساب و سوای این هردو و بعضی از آنها اینست که مطلق

الدخان مضر بالانسان قال ابن سينا لولا الدخان والغبار لعاش

دخان ضرر رساننده است بآدمی گفت ابن سینا اگر نبی بود دخان و غبار هر آیینه زندگی میکرد

الانسان الف عام واستعمال المضر حرام ومنها ان اصل الدخان

آدمی هزار سال و استعمال کردن مضر حرام است و بعضی از آنها اینکه بتحقیق اصل دود

الخشبة والنار لكونه اجزاء من الخشبة ممزوجة باجزاء من النار

چوب است و آتش بجهت بودن دخان جزها از چوب آمیزش کرده شده باجزای از آتش

فهو من حيث اجزائه النارية يحرم تناوله لقوله تعالى ان الذين

پس آن دخان بجهت اجزای آتشی حرام میشود استعمال او برای قول الله تعالی بتحقیق آنانکه

يأكلون اموال اليتامى ظلما انما يأكلون في بطونهم نارا فدل

میخورند مالهای یتیمان از روی ستم جز این نیست که میخورند در شکمهای خود آتش را پس دلالت کرد

النص على حرمة النار فيحرم الدخان الحاصل منها ومنها انه تعالى جعله

آیت بر حرمت آتش پس حرام میشود دخان که حاصل است از آتش و بعضی از آنها است که بتحقیق او تعالی گردانید

مما يعذب به حيث قال في حق قوم يونس لما آمنوا كشفنا عنهم عذاب

از آنچه که عذاب می‌کنند جائی که فرمود در حق قوم یونس چون ایمان آوردند برداشتیم از ایشان عذاب

الخزي والعذاب المكشوف عنهم كان دخانا وقال في آية اخرى فارتقب

رسوائی و عذاب دور کرده شده از قوم یونس بود دخان و فرمود در آیت دیگر پس منتظر باش

يوم تأتي السماء بدخان مبين فيكون نظم القرآن العظيم صريحا

روزی که بیارد آسمان دود ظاهر پس باشد نظم قرآن بزرگ صراحت

في كون الدخان عذابا وما به التعذيب يحرم استعماله ومنها انه

در بودن دخان عذاب و آنچه بسبب او تعذیب است حرام میشود استعمال او و بعضی از آنها است

إسراف المال الذي به قوام الإنسان وهو حرام منهي عنه في
در آن ... نیست که سبب ... قوام آدمی ست و آن اسراف حرام ست منع کرده شده از وی در
القرآن ومن ذهب إلى حله فهو أيضا تشبث بالروايات الفقهية
قرآن و کسی که رفت بسوی حلال بودن دخان پس او نیز دلیل گرفت بروایتهای فقهی
مثل ما قال السيد أحمد بن محمد الحنفي الحموي في شرح الأشباه
مانند آنچه گفت سید احمد بن محمد حنفی حموی در شرح اشباه
والنظائر في شرح القاعدة السادسة من النوع الأول حيث قال
و نظائر در شرح قاعده ششم از نوع نخستین جائی که گفت
المائن والنبات المجهول سميته يعلم منه حل شرب الدخان انتهى
مصنف و گیاه که معلوم نیست زهر بودنش دانسته می شود از آن حلت نوشیدن دخان آخر شد
وقال هذا الذاهب في جواب روايات حرمة الدخان كما ينقل عن
و گفت این رونده ف در جواب روایتهای حرمت دخان چنانکه نقل کرده شده از
التاتارخانية وغيرها أنه ليست فيها رواية عن إمامنا أبي حنيفة
تاتارخانیه و سوای آن تحقیق نیست دران حرمت روایتی از امام ما ابو حنیفه
لتكون حجة علينا معشر الحنفية بل هي من استنباطات المشائخ
تا باشد آن روایت الزام بر ما گروه حنفی بلکه آن حرمت از استخراجات مشائخان ست
ونحن نطالبهم بالدليل المقبول عند العلماء والأدلة القائمة
و ما مطالبه می کنیم ایشان را بدلیل مقبول نزد علما و دلائل قائم کرده شده
على حرمته مردودة بأسرها وفصل في ردها غاية التفصيل ونحن
بر حرمتش مردود اند همه ها و تفصیل کرده در رد کردن آنها نهایت تفصیل و ما
نذكر طرفا ضروريا مخافة التطويل فقال في رد الدليل الأول
ذکر می کنیم پارهٔ کلام ضروری برای ترس دراز شدن کلام پس گفت در رد کردن دلیل اول

یعنی آن لعاده محکمه ١٢ قوله مقوله قال السید ١٢

ف یعنی اخبار کننده حلت شرب دخان ١٢

إنّ المفتّر هو الذي إذا شرب أحمى الجسد وصار فيه فتور وهو ضعف

اینکه تحقیق مفتر آنست که چون نوشیده شود گرم کنند بدن را و گردد در بدن فتور

وانكسار يقال أفتر الرجل فهو مفتر إذا ضعفت جفونه وانكسر

و شکستگی گفته می شود سست شد مرد پس او مفتر است وقتیکه ضعیف شود پلکهای او و منکسر شود

طرفه كذا في نهاية ابن الأثير ومجمع البحار وشرح المشكوة لمولانا

طرف او چنان است در نهایه ابن اثیر و مجمع بحار و شرح مشکوة تصنیف مولانا

علي القاري وبحر الجواهر وغيرها من كتب اللغة وشروح الحديث

علی قاری و بحر الجواهر وجز اینها از کتابهای لغت و شروح حدیث

وحرمة المفتر لكونه مورثا للخدر في الأطراف مقدمة للسكر و

و حرمت مفتر بجهت بودن او پیدا کننده سستی را در اطراف و ابتدا براے مستی و

مزيلا للعقل قال الشيخ جلال الدين السيوطي في مرقاة الصعود

دور کننده عقل را گفت شیخ جلال الدین سیوطی در کتاب مرقاة الصعود

إلى سنن أبي داود في شرح هذا الحديث المفتر هو شراب الفتور

الی سنن ابی داود در شرح این حدیث مفتر آن شرابیست که باعث سستی

والخدر في الأطراف وهو مقدمة السكر نهى عن شربه لئلا يكون

و سستی شود در دستها و پایها و او ابتدای مستی است منع کرده شد از نوشیدنش تا نباشد

ذريعة إلى السكر ويحكى أن رجلا من العجم قدم القاهرة وطلب

وسیله بسوی سکر و حکایت کرده می شود که تحقیق مردی از عجم آمد در دار السلطنه مصر و طلب کرد

دليلا على تحريم الحشيشة وعقد لذلك مجلسا حضره علماء

دلیلی را بر حرمت بنگ و منعقد کرد برای آن مجلس حاضر شدند آن مجلس را علمای

مصر فاستدل الحافظ زين الدين العراقي بهذا الحديث فأعجب

مصر پس دلیل گرفت حافظ زین الدین عراقی باین حدیث پس خوش معلوم کرد

الحاضرون انتهى وقال مولانا علي القاري في المرقاة شرح المشكوة

چون مجلس آخر شد وگفت مولانا علی قاری در مرقاة شرح مشکوة

في شرح هذا الحديث ناقلا عن الطيبي انه قال لا يبعد ان يستدل

در شرح این حدیث درحالی که نقل کننده است از طیبی بتحقیق گفت بعید نمی شود دلیل آوردن

به على تحريم البنج والبرشعثا ونحوهما مما يفتر ويزيل العقل لان

بحدیث بر حرمت بنگ و معجون برشعثا و مانند آن هر دو از آنچه سستی می آرد و دور کند عقل را بتحقیق

العلة وهي ازالة العقل مطردة فيها انتهى واذا تقرر هذا فنقول لا

علت حرمت که آن دور کردن عقل است جاری است در آنها آخر شد و چون مقرر شد این پس می گوییم

نسلم انه مفتر فان الاطباء الكاملين والمتصدين لتحقيق خواص

مسلم نداریم اینکه دخان مفتر است پس البته طبای کامل و در پی شونده برای تحقیق خواص

مفردات الادوية ما ذكروا افتاره اصلا وجاذبوه ايضا ما اخبروا

مفردات ادویه ذکر نکردند سست کردن او را هرگز و کشنده های او نیز نه خبر دادند

بهذا ولا يظهر شيء من اثار الافتار مثل زوال العقل وغيره على جاذبيه

باین افتار و ظاهر نمیشود چیزی از نشانهای افتار مانند دور شدن عقل و جز آن بر کشنده های او

قطعا كما يظهر على شاربي الحشيشة نعم قد يعرض لبعضهم حالة شبيهة

هرگز چنانکه ظاهر می شود بر نوشندگان بنگ آری گاهی عارض میشود بر بعض ایشان را حالتی مشابه

بالغشي بسبب الجذب على خلو المعدة او حدة صنف التنباك

بغشی بسبب کشیدن بر خالی بودن معده از غذا یا بجهت تیزی قسمی از تنباکو

وجذبه بالشدة والقوة وامتداد النفس زمانا طويلا وتصاعد

و کشیدن او بزور و قوت و کشیده شدن دم زمانه دراز و بلند شدن

الدخان الى الدماغ واخذه بامه لكن الغشي غير الافتار وان سلمنا

دخان بسوی دماغ و گرفتن دخان اصل دماغ او را لیکن غشی سوای افتار است و اگر تسلیم کنیم

أنّا إفتار قلنا حصوله مشروطٌ بجذبه في زمانٍ مخصوصٍ فهو

بتحقیق سخن افتارست گوئیم حصول افتار مشروط است به کشیدن دخان در زمانهٔ معین و آن

وقتُ خلوِّ المعدةِ أو على كيفيّةٍ مخصوصةٍ وهي القوّةُ والشدّةُ و

وقت خالی بودن معده است یا بر کیفیت خاص و آن قوت است و شدت و

امتدادُ النفسِ زمانًا طويلًا كما هو دأبُ بعضِ العوامِّ والسوقيّةِ

کشیده شدن دم است زمانهٔ دراز چنانکه او عادت بعضی عوام و بازاریان است

ههنا فيكونُ حرامًا في حقّهم وأمّا سائرُ جاذبيه فلا يجذبونه على

اینجا پس می باشد حرام در حق ایشان و اما بیشتر کشندگان او پس نمی کشند آنرا بر

هذه الكيفيّةِ فلا تحصلُ لهم تلك الحالةُ قطُّ بل لا يوجدُ فيهم بجذبه

این کیفیت پس حاصل نمی شود مر آنان را آن حالت هرگز بلکه یافته نمی شود در آنان به کشیدن او

تغيّرٌ مّا فلا يحصلُ الإفتارُ في حقّهم فيصيرُ كشربِ المسكرِ غيرِ الخمرِ

تغیری پس حاصل نمی شود افتار در حق اوشان پس می باشد مانند نوشیدن مسکر سوای شراب

أقلَّ من حدِّ السكرِ وهو ليس بحرامٍ كما هو مصرَّحٌ في عامّةِ كتبِ الفقهِ

که اندک است از مرتبهٔ سکر و او نیست حرام چنانکه تصریح کرده شده است در بیشتر کتابهای فقه

فلا يكونُ جذبُ دخانِ التنباكِ حرامًا في حقِّ عامّةِ جاذبيه بل في حقِّ

پس نمی باشد کشیدن دود تنباکو حرام در حق بیشتر کشندهای او بلکه در حق

بعضهم بسوءِ المباشرةِ بجذبه فإن قيل إنّ مداومةَ جذبه مكدّرٌ

بعض اوشان بسبب بدی مباشرت به کشیدن او پس اگر گفته شود که بتحقیق همیشگی کشیدن دخان تیره کننده است

للحواسِّ فيكونُ حرامًا أقولُ هذا خلافُ التجربةِ والمشاهدةِ فإنّا

مر حواس را پس می باشد حرام گوئیم این خلاف تجربه و مشاهده است پس بتحقیق ما

لا نشاهدُ في حواسِّ المداومينَ بجذبه وغيرِهم فرقًا ولا في حواسِّهم

نمی بینیم در حواس همیشگی کنندگان به کشیدن آن و جز آنان فرق و نه در حواس آنان

إلى الاعتياد بجذبه وبعد الاعتياد به تفاوت وإن سلم كونه

پس از عادت گرفتن بکشیدن او وبعد عادت گرفتن بوی فرقی واگر تسلیم کرده شود بودنش

مكدر للحواس فلا نسلم حرمته لأن الأطباء صرحوا بأن مداومة

مکدر برای حواس پس تسلیم نداریم حرمت اورا چراکه اطبا تصریح کرده اند باینکه همیشگی

الزعفران أيضا مكدر الحواس كما في تحفة المؤمنين وغيره ولم

استعمال زعفران نیز تیره کننده حواس ست چنانکه در تحفة المؤمنین ست وجز آن و

يصرح أحد من العلماء بحرمة أكله أصلا وقال في رد الدليل الثاني

تصریح نکرده اند یکی از علما بحرمت خوردن زعفران هرگز وگفت در رد کردن دلیل دوم

إنا لا نسلم أنه ليس في جذبه فائدة دنيوية بل فيه فوائد جمة و

تحقیق یا تسلیم نمی کنیم اینکه تحقیق نیست در کشیدن او فائدهٔ دنیا بلکه دران بسیار فوائد اند و

منافع مهمة منها دافع للوباء ومصلح للهواء ومنق للرطوبات

منافع مقصود اند بعضی از انهاست که دفع کننده است مر وبا را و اصلاح کننده است مر هوا را و پاک کننده است مر رطوبتهای

الدماغية ومانع لوجع الأسنان الرطوبي والربو البلغمي ومجرب

دماغ را و مانع ست مر درد دندان را که بسبب رطوبت باشد و مر ربو بلغمی و مجرب ست

لتحليل رياح المعدة ودافع لوجعها الريحي إلى غير ذلك من المنافع

برای تحلیل کردن ریاح معده و دافع برای درد معده که بسبب ریح باشد جز آن از نفعهای

الكثيرة كما فصلها صاحب تحفة المؤمنين وغيره من الأطباء

کثیر چنانکه تفصیل کرده است آنهارا صاحب تحفة المؤمنین و جز او از اطبای

المتقنين فإذا كانت فيه أمثال هذه الفوائد فكيف يعد عبثا

کامل پس وقتیکه باشد در دخان مانندهای این فوائد پس چگونه شمار کرده شود عبث

أو لعبا أو لهوا وإن سلمنا كونه من الأشياء الثلاثة المذكورة فلا

یا بازی یا غفلت واگر تسلیم کنیم بودنش از اشیای سه گانه مذکور پس

نسلم ان كلها حرام على الاطلاق بل الحق فيها التفصيل بان

تسلیم نمی کنیم اینکه بتحقیق همه آنها حرام اند مطلقا بلکه حق در آنها تفصیل است باینکه بتحقیق

بعض اللعب مما استحسنه الشارع فلا يبعد ان يكون مندوبا

بعضی لعب از چیزیست که نیکو شمرده است آن را شارع پس دور نشود اینکه باشد مستحب

مثل السباحة في حق الرجال والمغزل في حق المرأة قال النبي

مانند شناوری در حق مردان و چرخ در حق زن فرمود پیغمبر

صلى الله عليه وسلم خير لهو المؤمن السباحة وخير لهو المرأة المغزل

صلی الله علیه وسلم بهتر بازی مومن شناوری است و بهتر بازی زن چرخ است

كذا في الجامع الصغير للشيخ السيوطي رحمه الله وبعضه مباح

چنانست در جامع صغیر تصنیف شیخ سیوطی رحمه الله و بعضی از آن مباح است

مثل لعب الشبان بالبطيخ ايام الصيف بان يضرب بعضهم بعضا

مانند بازی جوانان به خربزه در روزهای گرما باینطور که بزنند بعضی از آنان بعضی را

كما صرح به صاحب الحمادية في كتاب الاستحسان منها و

چنانکه تصریح کرده است بوی صاحب فتاوی حمادی در کتاب الاستحسان از آن و

بعضه مكروه كاللعب بالشطرنج من غير قمار عند البعض وبعضه

بعض او مکروه است مانند بازی بشطرنج بدون قمار نزد یک بعض و بعض او

حرام كلعبه بقمار قال في خزانة الروايات في باب المسائل المنثورة

حرام ست مانند بازی شطرنج بقمار گفت در خزانة الروایات در باب مسائل منثوره

ناقلا عن الكافي ويكره اللعب بالشطرنج والنرد واربعة عشر

درحالیکه نقل کننده است از کافی و مکروه است بازی به شطرنج و نرد و اربعة عشر

وكل لهو وان قامر بها فهي حرام بالاجماع لان الميسر انتهى وقال

و هر بازی و اگر قمار کند با آنها پس او حرام ست بالاتفاق چه او بتحقیق میسر ست آخر شد و گفت

فِي تَكْمِلَةِ مَجْمَعِ الْبِحَارِ اَلْاِصْطِيَادُ مُبَاحٌ لِلْاِكْتِسَابِ وَالْحَاجَةِ
در تکمله مجمع البحار شکار کردن مباح ست برای حاصل کردن و احتیاج و
اَلْاِنْتِفَاعِ بِالْاَكْلِ وَمَكْرُوْهٌ لِلَّهْوِ وَقِيْلَ مُبَاحٌ وَحَرَامٌ لِغَيْرِهَا اِنْتَهٰى
نفع گرفتن بخوردن و مکروه است برای بازی و بعضی گویند مباح ست و حرام ست برای غیر اینها آخر شد
وَمَا اسْتُدِلَّ بِالْاٰيَاتِ عَلٰى كَوْنِ الْعَبَثِ وَاللَّهْوِ وَاللَّعِبِ حَرَامًا فَغَيْرُ
و آنچه دلیل آورده شد بآیتها بر بودن عبث و لهو و لعب حرام پس نیست
صَحِيْحٍ لِاَنَّ الْمَذْكُوْرَ عَلٰى سَبِيْلِ الذَّمِّ فِيْهَا الْعَبَثُ بِالنِّسْبَةِ اِلٰى
صحیح چه تحقیق مذکور بر طریق مذمت در آیتها عبث ست به نسبت بسوی
اللّٰهِ تَعَالٰى وَاتِّخَاذُ الصَّلٰوةِ وَالدِّيْنِ لَعِبًا وَلَهْوًا وَلَا يَخْفٰى عَلٰى مُتَّبِعِ
خدای تعالی و گرفتن نماز را و دین را بازی و بازی و پوشیده نیست بر پیروان
الشَّرِيْعَةِ الْبَيْضَاءِ بَلْ عَلٰى اَحَدٍ مِّنَ الْعُقَلَاءِ اَنَّ كَثِيْرًا مِّنَ الْاَفْعَالِ
شریعت روشن بلکه بر یکی از عاقلان اینکه بیشتر از فعلهای
الْمُبَاحَةِ لَنَا بَلِ الْوَاجِبَةِ عَلَيْنَا كَالْاَكْلِ وَالشُّرْبِ وَالنِّكَاحِ يَكُوْنُ
مباح برای ما بلکه واجب بر ما مانند خوردن و نوشیدن و نکاح می باشد
بِالنِّسْبَةِ اِلَى اللّٰهِ تَعَالٰى مَذْمُوْمًا وَنُقْصَانًا عَظِيْمًا وَكَذَا اَخْذُ مَا لَيْسَ مَحَلًّا
به نسبت بسوی خدای تعالی نکوهیده شده و نقصان بزرگ و همچنان گرفتن انچه نیست جای
اللَّهْوِ وَاللَّعِبِ كَالصَّلٰوةِ وَالدِّيْنِ لَهْوًا وَلَعِبًا مَذْمُوْمٌ لِوَضْعِ الشَّيْءِ
لهو و لعب مانند نماز و دین لهو و لعب نکوهیده شده ست جهت نهادن چیزی
فِيْ غَيْرِ مَوْضِعِهٖ فَلَا دَلَالَةَ لَهَا عَلٰى حُرْمَةِ نَفْسِ الْعَبَثِ وَاللَّهْوِ بِالنِّسْبَةِ
در غیر مقام او پس نیست دلالت مر آیات را بر حرمت ذات عبث و لهو به نسبت
اِلَيْنَا وَكَذَا مَا اسْتُدِلَّ بِالْحَدِيْثِ لِاَنَّ مَعْنٰى بَطَلَ ذَهَبَ ضِيَاعًا
بسوی ما و همچنان انچه دلیل آورده شده بحدیث چه تحقیق معنی بطل آنست که رفت اندر ضائع شدن

كما في القاموس فيكون الباطل الذاهب ضياعا ويكون معنى

چنانکه در قاموس ست پس می باشد باطل رونده از روی ضائع شدن و می

الحديث كل لهو ابن آدم ضائع لا ثمرة له في الدنيا والآخرة

حدیث هر بازی ابن آدم ضائع ست نیست ثمر مر او را در دنیا و آخرت

ثلثة فان له ثمرة فيها وان كانت صورتها صورة اللهو فهو

سه پس بتحقیق مر او را ثمر ست در آنها اگرچه ست صورت آنها صورت بازی پس آن

يدل على حرمة اللهو قطعا بل يحتمل ان يكون مباحا وان يكون

دلالت نمی کند بر حرام بودن بازی یقینا بلکه احتمال می دارد که باشد مباح و اینکه باشد

مكروها وان يكون حراما ولا استدلال مع قيام الاحتمال في

مکروه و اینکه باشد حرام و نیست دلیل گرفتن با وجود قائم بودن احتمال

في رد الدليل الثالث سلمنا ان عامة الادخنة الحاصلة من

در رد کردن دلیل سوم تسلیم کردیم که بتحقیق بیشتر دخانهای که حاصل می شوند از چوبه

المبتذلات والقذرات وامثالهما مضرة بالانسان لكن لا نسلم ان

خوار و پلیدیها و مانند آن هر دو مضر ست بمردم لیکن تسلیم نمی کنیم

دخان هذا النبات ايضا مضرة مضرة محضة او غالبة على

دود این گیاه نیز مضرت او مضرت صرف ست یا غالب ست بر نفع

كيف والاطباء مصرحون بفوائد العظيمة ومنافعه العميمة كما

چگونه در حالیکه اطبا تصریح کننده اند بفائد های بزرگ او و نفعهای بسیار او و چنانکه

انفا نبذ منها واذا كانت منفعته غالبة على مضرته او مساوية

اکنون پاره از آنها و چون باشد نفع او غالب بر مضرت وی یا برابر

فلا يكون حراما لان عامة الادوية هكذا وقال في رد الدليل

پس نباشد حرام چرا که بتحقیق اکثر ادویه همچنان اند و گفت در رد کردن دلیل

الرابع ان سوق الآية لحرمة اكل اموال اليتمى للوعيد على

چهارم اینکه بتحقیق روانگی آیت برای حرمت خوردن اموال یتیمان ست بجهت ترسانیدن بر

آكليها بالنار الموقدة التي تطلع على افئدتهم ولا دلالة لها على

خورندگان آنها بآتش افروخته شده آنکه غالب شود بر درونهای آنان و نیست دلالت مر آیت را بر

حرمة النار اصلا لا يقال دلالتها عليها لكونها آلة للتعذيب لانا

حرمت آتش هرگز گفته نمیشود که دلالت آیت بر حرمت بجهت بودن آتش ست آله برای عذاب کردن بتحقیق

نقول فح يرجع هذا الدليل الى الدليل الذي يذكر بعده وستسمع

می گوییم که پس اینوقت رجوع می کند این دلیل سوی دلیلی که مذکور می شود بعد آن و نزدیک ست که

رده وان سلمنا حرمة النار فنقول الحرام هي النار المحرقة الباقية

رد آنرا و اگر تسلیم کنیم حرمت آتش را پس می گوییم که حرام آن آتش ست سوزنده باقی

على صرافتها الحاقّ لها بالسمّ واما النار التي تصغرت اجزاؤها و

بر صرف حقیقت خود بجهت لاحق کردنش بزهر و اما آتشی که خرد شده اجزای او و

امتزجت بالاجزاء النباتية وتركبت تركيبا ناقصا واندفعت

آمیزش یافتند باجزای گیاه و مرکب شدند ترکیب ناقص و دفع شد

مضرة الاحراق عنها وحدثت فيها منافع جمة فحرمتها غير مسلمة

مضرت سوزانیدن ازان آتش و پیدا شد دران آتش نفعهای بسیار پس حرمت آن مسلم نیست

قال في رد الدليل الخامس ان الحكم بحرمة كل ما كان آلة للتعذيب

گفت در رد کردن دلیل پنجم که بتحقیق حکم بحرمت هر آنچه باشد سبب برای تعذیب

معيب عند كل لبيب فانه سلط الهواء على قوم عاد وارسل

عیب ست نزد هر دانا پس بتحقیق گماشته شد هوا بر قوم عاد و فرستاده شد

في امة موسى جماعة الجراد وعذب قوم نوح بالماء ولا يتصور

در امت موسی جماعت ملخ و عذاب کرده شد قوم نوح بآب و متصور نمی شود

عَنْ اَحَدٍ اَنْ يَحْكُمَ بِحُرْمَةِ هٰذِهِ الْاَشْيَاءِ وَقَالَ فِيْ رَدِّ الدَّلِيْلِ

از کسے حکم کردن بحرمت این چیزها وگفت در رد کردن دلیل

السَّادِسِ اَنَّ صَرْفَ الْمَالِ الْقَلِيْلِ بِجَلْبِ الْمَنَافِعِ الْكَثِيْرَةِ الْخَطِيْرَةِ

ششم که تحقیق خرج کردن مال اندک برای کشیدن منافع کثیر بزرگ

الَّتِيْ عُمْدَتُهَا اِصْلَاحُ فَسَادِ الْهَوَاءِ الَّذِيْ لَهٗ دَخْلٌ عَظِيْمٌ فِيْ حِفْظِ

آنکه عمدۂ منافع اصلاح فساد هواست که مراورا دخلے ست عظیم در نگاهداشتن

الصِّحَّةِ الَّتِيْ يَعْتَنِيْ بِهَا الشَّرْعُ وَالْعَقْلُ غَايَةَ الْاِعْتِنَاءِ لَيْسَ بِاِسْرَافٍ

تندرستے که اهتمام می کنند بآن صحت شرع وعقل نهایت اهتمام نیست اسراف

عِنْدَ الْعُقَلَاءِ وَبَعْدَ رَدِّ اَدِلَّةِ الْحُرْمَةِ اَقَامَ هٰذَا الذَّاهِبُ حُجَجًا كَثِيْرَةً

نزد عاقلان وبعد رد کردن دلیلهای حرمت قائم کرد این رونده حجتهای کثیر

عَلٰى حِلِّهٖ مِنْهَا اَنَّ الْاَصْلَ فِي الْاَشْيَاءِ الْاِبَاحَةُ عِنْدَ مَشَائِخِنَا

بر حلت دخان بعضی ازان حجج آنست که تحقیق اصل در اشیا اباحت ست نزد مشائخ ما

الْحَنَفِيَّةِ كَمَا صَرَّحَ بِهٖ اَهْلُ الثَّبْتِ وَالتَّحْقِيْقِ مِنْ اَصْحَابِنَا قَالَ الْاِمَامُ

حنفیه چنانکه تصریح کردند بوی صاحبان دلیل وتحقیق از یاران ما گفت امام

كَمَالُ الدِّيْنِ بْنُ الْهُمَامِ فِي الْفَصْلِ الثَّانِيْ مِنَ الْبَابِ الْاَوَّلِ مِنَ الْمَقَالَةِ

کمال الدین بن همام در فصل دوم از باب نخستین از مقاله

الثَّانِيَةِ مِنَ التَّحْرِيْرِ وَالْمُخْتَارُ اَنَّ الْاَصْلَ الْاِبَاحَةُ عِنْدَ جُمْهُوْرِ الْحَنَفِيَّةِ

دوم از تحریر الاصول ومختار آنست که تحقیق اصل اباحت ست نزد جمهور حنفیه

وَالشَّافِعِيَّةِ وَلَقَدِ اسْتَبْعَدَ فَخْرُ الْاِسْلَامِ قَالَ لَا نَقُوْلُ بِهٰذَا فَاِنَّ

و شافعیه والبته بعید شمرد فخر الاسلام گفت نمی گوییم باین بتحقیق

النَّاسَ لَمْ يُتْرَكُوْا سُدًى فِيْ شَيْءٍ مِنَ الزَّمَانِ وَاِنَّمَا هٰذَا بِنَاءٌ عَلَى الزَّعْمِ

مردمان گذاشته نشدند مهمل در چیزی از زمانه وجز این نیست که این معنی مبنی بر زمانه

ای الذاهب الی حلة ١٢ ای کون الاباحة اصلا فی الاشیاء ١٢ ای یکون الاباحة اصلا فی الوضع ١٢ تفسیر احمدی

ولو کان الاباحة اصلا لما وقع المسلمین غیر مکلفین ١٢ تفسیر احمدی ای کون المبیح اصلا والمحرم ناسخا بناء علی زمان الفترة بین عیسی ومحمد علیهما السلام قبل ان یبعث فانه کان الاباحة اصلا ثم بعث نبینا علیه السلام بعین الاشیاء المحرمة وبقی ما سواها علی الاباحة ١٢ تفسیر احمدی

الفترة لاختلاف الشرائع ووقوع التحريفات فلم يبق الاعتماد و

فترت بجهت اختلاف شریعتها و واقع شدن تحریفات پس باقی نماند اعتماد و

الوثوق على شيء من الشرائع فظهرت الاباحة بمعنى عدم العقاب

استواری بر چیزی از شریعتها پس ظاهر شد اباحت بمعنی عقاب نکردن

على الاتيان بما لم يوجد له محرم ولا مبيح وحاصله تقييده ذلك

بر آوردن بآنچه یافته نشد مر او را حرام کننده و نه مباح کننده و حاصلش مقید کردن او ست آن را

بزمان عدم الوثوق انتهى وهكذا نقل السيد احمد بن محمد

بوقت عدم اعتماد آخر شد و همچنان نقل کرد سید احمد بن محمد

الحموي في شرح الاشباه والنظائر في شرح القاعدة الاصل في الاشياء

حموی در شرح اشباه و نظائر در شرح قاعده اصل در اشیا

الاباحة عن بعض تعليقات العلامة قاسم بن قطلوبغا وقال بعد

اباحت ست از بعضی تعلیقات علامه قاسم بن قطلوبغا و گفت حموی بعد

النقل ودليل هذا القول قوله تعالى خلق لكم ما في الارض جميعا

نقل و دلیل این قول قول او تعالی ست پیدا کرد برای شما آنچه در زمین ست همه

اخبرنا بانه خلقه لنا على وجه المنة علينا وابلغ وجوه المنة

خبر داد خدای تعالی ما را بانکه پیدا کرد او را برای ما بطریق احسان بر ما و کاملترین وجوه احسان

اطلاق الانتفاع فتثبت الاباحة انتهت عبارة الحموي وفي

مباح کردن نفع ست پس ثابت شد اباحت تمام شد عبارت حموی و در

الاشباه والنظائر نقلا عن الهداية من فصل الحداد ان الاباحة

اشباه و نظائر ست نقل از هدایه از فصل حداد بتحقیق اباحت

اصل انتهى وفي فتاوى قاضي خان في اوائل كتاب الاستحسان الاصل

اصل ست تمام شد و در فتاوی قاضی خان ست در ابتدای کتاب الاستحسان اصل

فی الأشياء الإباحة انتهى فبناءً على هذا يحل جذب دخان التنباك

در اشیا اباحت ست آخر شد سخن بنا بر این حلال میشود کشیدن دخان تنباکو

ومنها أنه دواء لأكثر الأمراض اللاحقة لعامة أهل هذه البلاد ولإصلاح

و بعضی از انها اینکه بتحقیق دخان دواست برای اکثر بیماریها که لاحق میشوند برای اکثر ساکنان این شهرها و برای اصلاح

فساد الهواء دخل عظيم في حفظ صحة الأجساد فيجوز تناوله ويباح

فساد هوا را دخلی ست بزرگ در نگاه داشتن صحت بدنها پس جائز ست خوردنش و مباح میشود

استعماله ومنها أن سبب الحرمة في النباتات إما السمية وإما السكر

استعمال او و بعضی از انها اینکه بتحقیق سبب حرمت در گیاهها یا زهر ست و یا سکر

وإما الإفتار والكل مفقود فيه كما ظهر مما مر فيكون مباحا و

و یا سست کردن و همه ها گم هستند در دخان چنانکه ظاهر شد از انچه گذشت پس می باشد مباح و

منها أنه من القواعد المقررة المشهورة في الفقه أن عموم البلوى

بعضی از انها انست که از قواعد مقرره مشهوره در فقه ست که بتحقیق عموم بلوے

من أسباب التخفيف لما قال صاحب الأشباه والنظائر في بيان

از اسباب تخفیف ست برائے انچه گفت صاحب الاشباه و نظائر در بیان

أسباب التخفيف السادس العسر وعموم البلوى كالصلوة مع

اسباب تخفیف ششم دشواری ست و عموم بلوے مانند نماز با

النجاسة المعفو عنها كما دون ربع الثوب من المخففة وقدر

نجاست که عفو کرده شد از ان مانند کمتر از چهارم جامه از نجاست خفیفه و اندازه

الدرهم من المغلظة ودم البراغيث والبق في الثوب وإن كثر وبول

یک درهم از نجاست غلیظه و خون برغوثها و پشه در جامه اگرچه بیشتر باشد و بول

ترشش على الثوب قدر رؤس الإبر وطين الشوارع وبول سنور في

که پاشیده شود بر جامه بقدر سرهای سوزن و گل راه و بول گربه

غيرَ اَوانِي الماءِ وعليهِ الفتوى وغبارُ السرقين وقليلُ الدُّخانِ
سوای ظروف آب و برین ست فتوے و غبار سرگین و اندکے دود

النجسِ انتهى ولمّا صار في جذبِ دُخانِ التنباكِ عمومُ البلوى
ناپاک تمام شد و هرگاه شد در کشیدن دخان تنباکو عموم بلوے

لزمَ التخفيفُ والفتوى على اباحتهِ واما المحققونَ القائلونَ
لازم شد تخفیف و فتوی بر اباحت او و اما محققون که قائل اند

بكراهتهِ تنزيهًا فهم ايضًا تشبثوا بالروايات الفقهيةِ مثلُ
بکراهت تنزیہی دخان پس آنان نیز دلیل گرفتند بروایتهاے فقهی مانند

ما قالَ صاحبُ الدُّرِّ المختارِ بعدَ ذكرِ روايةِ التحريمِ المنقولةِ
انچه گفت صاحب در مختار بعد ذکر کردن روایت حرمت که نقل کرده شد

سابقًا في اثناءِ الدليلِ الاوّلِ من ادلةِ المحرّمين قد كرهها اي
سابق در اثنای دلیل اول از ادلهٔ محرمین بتحقیق مکروه کرد

التتنَ شيخُنا العمادي في هديتهِ الحاقًا لهُ بالثومِ والبصلِ
تنباکو را شیخ ما عمادے در کتاب هدیه برای لاحق کردن مراورا بسیر و پیاز

بالاولى فتدبّر انتهى ويدلُّ مقابلتهُ لروايةِ التحريمِ والحاقُ
بطریق اولی پس تامل کن آخر شد و دلالت می کند مقابله او برای روایت تحریم و لاحق کردن

التتنِ بالثومِ والبصلِ على انّ كراهتهُ تنزيهيةٌ كما لا يخفى على
تنباکو بسیر و پیاز بر اینکه بتحقیق کراهت او تنزیهی ست چنانکه پوشیده نیست بر

اولي النهى وقاموا الادلةَ ايضًا على كراهتهِ منها انّ نبيّنا الطاهرَ
عاقلان و قائم کردند دلائل را نیز بر کراهت او و بعضی از انها آنست که پیغمبر ما پاک

المطهّرَ امرنا بتطهيرِ الافواهِ قال صلى الله عليه وسلم طيّبوا
پاک کننده حکم کرد ما را بپاک کردن دهنها فرمود صلی الله علیه وسلم پاکیزه کنید

قوله این معنی ست بر اینکه دود نجاست نجس ست لیکن معتمد و مختار خلاف او ست کما نص علیه الحموی کما فی شرح الاشباه ۱۲ لاستاذنا العلام المولوی تراب علی مد الله ظله

أَفْوَاهَكُمْ فَإِنَّ أَفْوَاهَكُمْ طُرُقُ الْقُرْآنِ وَفِي رِوَايَةِ الْبَيْهَقِيِّ

دہنہاے خودرا پس بتحقیق دہنہای شمارا ہہا قرآن ست و در روایت بیہقی ست

طَيِّبُوا أَفْوَاهَكُمْ بِالسِّوَاكِ فَإِنَّهَا طُرُقُ الْقُرْآنِ كَذَا ذَكَرَهُ الشَّيْخُ

پاکیزہ کنید دہنہاے خودرا بمسواک پس بتحقیق دہنہارا ہہای قرآن ست ہمچنان ذکر کرد آنرا شیخ

السُّيُوطِيُّ فِي الْجَامِعِ الصَّغِيرِ وَنَهَى أَكْلَ الْفُومِ وَالْبَصَلِ النَّيِّئِ

سیوطے در جامع صغیر و منع فرمود خوردن سیر و پیاز خام را

عَنْ تَقَرُّبِ مَسْجِدِهِ وَحَرَّمَ الْعَسَلَ عَلَى نَفْسِهِ لَمَّا أَخْبَرَتْهُ الْأَزْوَاجُ

از نزدیک شدن مسجد آن حضرت و حرام کردند آن حضرت شہد را بر ذات خود ہر گاہیکہ خبر دادند آن حضرت را ازواج

الطَّاهِرَاتُ أَنَّهُ يُوجَدُ مِنْ فِيكَ رِيحُ الْمَغَافِيرِ كَمَا ذَكَرَهُ الْمُفَسِّرُونَ

مطہرات اینکہ یافتہ می شود از دہن شما بوے صمغہا چنانکہ ذکر کردند آنرا مفسرون

مُفَصَّلًا فِي شَانِ نُزُولِ كَرِيمَةِ يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ لِمَ تُحَرِّمُ مَا أَحَلَّ اللّٰهُ

مفصل در شان نزول آیت کریمہ ای پیغمبر چرا حرام میکنی آنچہ حلال کردہ است

لَكَ وَعَامَّةُ مُجَاذِبِيهِ يُوجَدُ مِنْ أَفْوَاهِهِمْ فِي أَكْثَرِ الْأَوْقَاتِ رَائِحَةٌ

مر ترا و اکثر کشندۂ دخان یافتہ میشود از دہنہاے اوشان در بیشتر اوقات بوے

كَرِيهَةٌ فَيَكُونُ مَكْرُوهًا وَمِنْهَا أَنَّ الْمُشْتَغِلِينَ بِجَذْبِهِ يَخْرُجُ

بد پس می باشد مکروہ و بعضی از انہا اینکہ بتحقیق شغل کنندگان بکشیدن دخان بیرون می آید

الدُّخَانُ مِنْ أُنُوفِهِمْ وَأَفْوَاهِهِمْ وَفِيهِ تَشْبِيهٌ بِأَهْلِ النَّارِ وَبِالَّذِينَ

دخان از بینی ہای اوشان و دہنہای اوشان و درین تشبیہ ست بدوزخیان و بکسانیکہ

يُهْلَكُونَ فِي آخِرِ الزَّمَانِ مِنَ الْأَشْرَارِ لِمَا جَاءَ فِي حَدِيثٍ أَنَّهُ يَكُونُ

ہلاک شوند در آخر زمانہ از بدہا بنابرانچہ آمدہ است در حدیث کہ بتحقیق باشد

فِي آخِرِ الزَّمَانِ دُخَانٌ يَمْلَأُ الْأَرْضَ يُقِيمُ عَلَى النَّاسِ أَرْبَعِينَ يَوْمًا

در آخر زمانہ دود کہ پر کند زمین را بر پا کند بر مردمان چہل روز

أَمَّا الْمُؤْمِنُ فَيُصِيبُهُ كَهَيْئَةِ الزُّكَامِ وَأَمَّا الْكَافِرُ فَيَخْرُجُ مِنْ مَنْخَرَيْهِ وَ

اما مومن پس برسد او را مانند صورت زکام و اما کافر پس بیرون آید از هر دو سوراخ بینی او

أُذُنَيْهِ وَعَيْنَيْهِ وَالتَّشَبُّهُ بِأَهْلِ النَّارِ وَالْكُفَّارِ مَكْرُوهٌ وَفِي الْهِدَايَةِ

و هر دو گوش او و هر دو چشم او و تشبیه بدوزخیان و کفار مکروه است در هدایه نقل است

مِنَ الصَّيْرَفِيِّ ذُكِرَ فِي السِّيَرِ الْكَبِيرِ لَا بَأْسَ لِلرَّجُلِ أَنْ يَحْلِقَ وَسَطَ

از صیرفی ذکر کرده شده در سیر کبیر باکی نیست برای مرد اینکه بتراشد میانه

رَأْسِهِ وَيُرْسِلَ شَعْرَهُ مِنْ غَيْرِ أَنْ يَفْتِلَهُ فَإِنْ فَتَلَهُ فَهُوَ مَكْرُوهٌ لِأَنَّهُ

سر خود را و فرو هشته کند موی خود را بدون بافتن او پس اگر بافت آنرا پس آن مکروه است چه تحقیق

يَصِيرُ مُشَبَّهًا بِالْكَفَرَةِ انْتَهَى وَقَدْ كَرِهَ جَمْعٌ مِنَ الْعُلَمَاءِ التَّخَتُّمَ بِالْحَدِيدِ

میگردد مشابه بکفار آخر شد و بتحقیق مکروه داشتند جماعتی از علما ساختن انگشتری با آهن

وَالنُّحَاسِ بِمَا ثَبَتَ فِي الْحَدِيثِ أَنَّهُمَا حِلْيَةُ أَهْلِ النَّارِ فَيَكُونُ جَانِبُ

و مس بنا بر آنچه ثابت شده در حدیث که بتحقیق آن هر دو زیور دوزخیان ست پس باشد شدن

دُخَانِ التُّنْبَاكِ مَكْرُوهًا وَمِنْهَا أَنَّ النَّبِيَّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ كَانَ

دود تنباکو مکروه و بعضی از آنها آنست که بتحقیق پیغمبر صلی الله علیه وسلم بود

يَكْرَهُ الطَّعَامَ السَّخِينَ وَيَقُولُ إِنَّ اللهَ تَعَالَى لَمْ يُطْعِمْنَا نَارًا وَلَمَّا كَانَ

که مکروه میداشت طعام گرم را و می فرمود که بتحقیق خدای تعالی طعام نداد ما را از آتش هرگاه بود که

النَّبِيُّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَكْرَهُ الطَّعَامَ السَّخِينَ لِأَثَرِ النَّارِ أَيِ الْحَرَارَةِ

پیغمبر صلی الله علیه وسلم مکروه میداشت طعام گرم را بجهت اثر آتش یعنی گرمی

فَهَذَا الدُّخَانُ لِاخْتِلَاطِهِ بِالْأَجْزَاءِ النَّارِيَّةِ حَقِيقَةً أَوْلَى بِالْكَرَاهَةِ

پس این دخان بجهت آمیزش او باجزای آتش حقیقة سزاوار است بکراهت

وَلَمَّا كَانَتْ أَدِلَّةُ الْحُرْمَةِ لَيْسَتْ بِشَيْءٍ وَأَدِلَّةُ الْحِلِّ أَيْضًا لَا يَخْلُو

و هرگاه بود دلیلهای حرمت نا چیز و دلیلهای حلت نیز خالی نبود

عن شيء وكانت دلائل الكراهة الصحيحة ظاهرة لا يصادمها شيء من
از خلل و بودن دلائل كراهت روشن آشكارا دفع نمى كرد آنهارا چيزى از
قواعد الملة الحنيفية الطاهرة مالت مشائخنا اليها والعلم الحقيقي
قاعده هاى دين حنيفى پاك رغبت كردند مشائخ ما بسوى كراهت و علم حقيقى
عند الله تبارك وتعالى هذا تمام الكلام في جذب دخان التنباك
نزد خداى تبارك و تعالى است اين آخر كلام است در كشيدن دخان تنباكو
ذكرناه في غاية الايجاز مع بيان الاختلافات التي وقعت فيه من
ذكر كرديم اورا در نهايت اختصار با بيان كردن اختلافهائى كه واقع اند در آن از
الحرمة والكراهة والجواز واما الحكم بضرب حد شرب الخمر
حرمت و كراهت و اباحت و اما حكم بزدن حد نوشيدن شراب
على جاذبي دخان التنباك فتعد ظاهر لا يصدر الا من السفاك
بر كشندگان دخان تنباكو پس ظلمى است ظاهر صادر نمى شود مگر از خونريز
ومردود بوجهين وجيهين الاول انه ليس في دخانه شائبة من
و مردود است بر دو سبب لطيف وجه اول آنكه بتحقيق نيست در دخانش بوى از
الافتار فضلا عن الاسكار فلم يستحق جاذبه حد الخمر والثاني انه
سست كردن زياده از مست كردن پس سزاوار نيست كشنده دخان حد شراب را و وجه دوم آنكه
لو فرض كونه مسكرا فليس شرب كل مسكر موجبا للحد فان في خزانة
بتحقيق اگر فرض كرده شود بودن دخان مست كننده پس نيست نوشيدن هر مسكر واجب كننده مر حد را گفت در خزانة
الروايات ناقلا عن السراجية لو سكر من نبيذ العسل وشبه ذلك
الروايات درحاليكه ناقل است از فتاوى سراجيه اگر مست شد از نبيذ شهد و مانند آن
او من البنج لم يحد انتهى بل ما يكون بحيث لا يعرف شاربه انه
يا از بنگ حد كرده نشود آخر شد بلكه آنچه باشد بر نهجى كه نشناسد نوشنده او چيزى را

قوله الحنيفية
اى المائلة من الاديان الباطلة
والاعوجاج من الحنف
وهو في الاصل الاعوجاج
في الرجل فاستعمل في الميل
المجرد اطلاقا لاسم
المقيد على المطلق وحاصله
الحنيفية بمعنى المائلة
من الباطل الى الحق
كذا في حاشية الجلبي
على التلويح ١٢ منه
يعنى سست و پژمرده شدن ١٢
[illegible] نوشيدن
[illegible] موجب حد
نمى شود
مانند شهد و مانند آن ١٢

حتى الأرض من السماء وهذا عند أبي حنيفة رحـ أو يهذي وهذا عند

تا آنکه زمین را از آسمان واین نزد ابی حنیفه سخ ست یا سخن بیهوده گوید واین نزد

صاحبيه كما هو في شرح الوقاية وفي خزانة الروايات نقلا عن

هر دو یاران او چنانکه آن در شرح وقایه ست و در خزانة الروایات ست در حالیکه نقل ست از

الغياثية قال أبو حنيفة رحمه الله السكر الذي يوجب الحد

فتاوی غیاثیه گفت ابو حنیفه رحمه الله سکری که موجب می شود حد را

ما لا يعرف الأرض من السماء والفرو من القباء والذكر من الأنثى

آنست که نشناسد نوشنده زمین را از آسمان و پوستین از قبا و نر از ماده

وعن أبي يوسف رحمه الله حده أن لا يستطيع على قراءة قل يا أيها

و باز ابو یوسف رحمه الله مروی ست که حد سکر آنست که طاقت ندارد بر خواندن قل یا ایها

الكافرون انتهى وكذا في عامة كتب الفقه وأما الحكم بكفر مستحل

الکافرون آخر شد و چنانست در بیشتر کتابهای فقه و اما حکم بکفر حلال دانندهٔ

دخان التنباك ففي جرأة عظيمة يجب عنها الكف والإمساك لأنه

دود تنباکو پس جرأت ست بزرگ واجب ست ازان باز ایستادن و سکوت کردن چرا که تحقیق

لا يدل على تحريمه دليل شرعي فلا يكون حراما بل يجوز أن

دلالت نمی کند بر تحریمش دلیل شرعی پس نباشد حرام بلکه جائز ست

يكون مباحا فكيف يسوغ الحكم بكفر مسلم استحله لعدم وجود

بودن وی مباح پس چگونه جائز می باشد حکم بکفر مسلمان که حلال داند آنرا بجهت نبودن

المحرم وإن سلم أنه ليس بمباح فيكون مكروها ومن المعلوم أنه

محرم و اگر تسلیم کرده شود که تحقیق نیست مباح پس می باشد مکروه و معلوم ست اینکه تحقیق

لا يكفر مستحل المكروه وإن سلم أنه حرام فلا نسلم أنه مما

کافر نمیشود حلال دانندهٔ مکروه و اگر تسلیم کرده شود که البته او حرام ست پس تسلیم نمی کنیم که تحقیق او از آنها ست که

ق گواهی کافران بدانکه گروهی از قریش چون ابوجهل و عاص و ولید و اسود بن عبد یغوث بزبان عباس رضی الله عنه پیغام فرستادند به پیغمبر صلی الله علیه وسلم که یکسال عزی را پرستش کن تا ما نیز یکسال عبادت خدای تو کنیم آنگاه چون پیغام ایشان بحضرت صلی الله علیه وسلم رسید معاذ الله گفت جبرئیل علیه السلام نازل شد و این سوره فرود آمد ۱۲ تفسیر حسینی

ع۲ ای مسکت من الکلام ای ساکت ۱۲ ص

سه ابو حنیفه کنیت نعمان بن ثابت کوفی و هو الامام الاعظم رحمه الله تعالی ۱۲

يكفر مستحله بوجوه نشير منها نبذا منها فمنها ان الكفر

کافر میشود حلال داشته او بوجوه اشاره می کنیم اینجا اندکی از انها پس بعضی از انها اینکه تحقیق کفر

لا يكون الا باستحلال حرام مقطوع به او مجمع عليه بعد ان كان

نمی باشد مگر بحلال دانستن حرام که یقینی باشد حرمت او یا اتفاق باشد بر حرمتش بعد اینکه باشد

حراما لعينه لا يختلف فيه منهم كما هو مذكور في الكتب الفقهية

حرام لعینه نه حرام که اختلاف باشد دران چنانکه او مذکورست در کتابهای فقه

قال في خزانة الروايات في باب الارتداد وكلمات الكفر ناقلا عن

گفت در خزانة الروایات در باب ارتداد و کلمات کفر در حالیکه نقل کننده از

الخلاصة لو قال لحرام هذا حلال لان قال لترويج السلعة او بحكم

خلاصه اگر گفت مر حرام را این حلال ست اگر گفت برای رواج دادن متاع یا بحکم

الجهل وفي الاعتقاد بخلاف هذا لا يكفر هذا اذا كان حراما لعينه

جهالت و حال آنکه در اعتقاد خلاف این ست کافر نمی شود این کفر وقتی ست که باشد حرام لعینه

وهو يعتقده حلالا حتى يكون كفرا اما اذا كان حراما لغيره فلا وفيما

و او اعتقاد می کند او را حلال تا اینکه باشد کفر اما وقتیکه باشد حرام لغیره پس نه و در صورتی

اذا كان حراما لعينه انما يكفر اذا ثبت الحرمة بدليل مقطوع اما

که باشد حرام لعینه جز این نیست که کافر می شود چون ثابت شود حرمت بدلیل یقینی اما

اذا ثبت باخبار الاحاد وما كان حراما لغيره كمال الغير فلا بالاجماع

چون ثابت شود حرمت بخبرهای احاد و انچه باشد حرام لغیره مانند مال غیر پس کافر نمیشود بالاتفاق

انتهى وقال في الحمادية في اواخر كتاب السير من اعتقد قدم العالم

آخرش و گفت در فتاوی حمادی در آخر کتاب سیر هر که اعتقاد کرد قدم عالم را یا

حدوث الصانع او نفي ما ثبت للقديم بالاجماع ككونه عالما

حدوث خدا را یا نفی آنچه ثابت شده بجانب ذات قدیم یعنی خدای تعالیٰ بالاتفاق مانند بودنش عالم

حاشیہ: یعنی کافر نمی شود بحلال و یقینی حرام که در حرمت او بیان علما اختلاف باشد ۱۲

حاشیہ: یعنی نه کافر باشد ۱۲

أَوْ قَادِرًا أَوْ أَثْبَتَ الْمَنْفِيَّ عَنْهُ بِالْإِجْمَاعِ كَالنَّوْمِ أَوْ أَثْبَتَ لَهُ الْاِتِّصَالَ

یا قادر یا ثابت کرد آنچه نفی کرده شده از خدا بالاتفاق مانند رنگ ثابت کرد برای خدا اتصال

وَالْاِنْفِصَالَ أَوْ جَحَدَ جَوَازَ بِعْثَةِ الرُّسُلِ أَوْ أَنْكَرَ نُبُوَّةَ نَبِيٍّ أَوْ كَذَّبَهُ

وانفصال را یا انکار کرد جواز نبوت رسولان یا انکار کرد نبوت پیغمبر را یا تکذیب کرد پیغمبر را

أَوْ جَحَدَ آيَةً مُجْمَعًا عَلَيْهَا إِلَى أَنْ قَالَ أَوِ اسْتَحَلَّ مُحَرَّمًا بِالْإِجْمَاعِ أَوْ

یا انکار کند آیت که اتفاق شده باشد بران آیت تا آنکه گفت یا حلال داند حرام را بالاجماع یا

حَرَّمَ حَلَالًا بِالْإِجْمَاعِ أَوْ نَفَى وُجُوبًا مُجْمَعًا عَلَى وُجُوبِهِ لِلنَّصِّ وَ

حرام گرداند حلال را بالاجماع یا نفی کرد فرض را که اجماع شده هست بر وجوب او بآیت و

يَعْرِفُ الْخَاصُّ وَالْعَامُّ كَالصَّلٰوةِ وَالزَّكٰوةِ يُكَفَّرُ انْتَهَى مُخْتَصَرًا

بعرف خاص و عام مانند نماز و زکوة کافر می شود آخر شد باختصار

وَأَيْضًا فِيهَا مَنْقُولًا عَنِ الْحَاوِي سُئِلَ عَمَّنْ يَزْعَمُ فِي الْحَيَوَانِ

و نیز در فتاوی حمادی ست منقول از حاوی پرسیده شد از کسیکه گمان می کند در حیوان

سِوَى بَنِي آدَمَ لَا حَشْرَ لَهُ لَا يُكَفَّرُ لِمَكَانِ الْاِخْتِلَافِ وَإِنْ زَعَمَ

جز آدمیان نیست حشر مر اورا کافر نمی شود بسبب بودن اختلاف و اگر گمان کرد

ذٰلِكَ فِي بَنِي آدَمَ يُكَفَّرُ انْتَهَى وَلَا يَخْفَى عَلَى أَحَدٍ مِنَ الْعُقَلَاءِ

آنرا در آدمیان کافر شود آخر شد و پوشیده نمی باشد بر یکی از دانایان

فَضْلًا عَنِ الْفُضَلَاءِ أَنَّ دُخَانَ التَّنْبَاكِ لَيْسَ حَرَامًا مَقْطُوعًا

زیاده از فاضلان اینکه بتحقیق دخان تنباکو نیست حرام یقین کرده شده

حُرْمَتُهُ مُجْمَعًا عَلَيْهَا فَلَا يَكُونُ مُسْتَحِلُّهُ كَافِرًا وَمِنْهَا أَنَّ

بحرمتش و نه اتفاق کرده شده بر حرمت او پس نمی باشد حلال دانندهٔ او کافر و بعض ازانها اینکه بتحقیق

مُسْتَحِلَّ غَيْرِ الْخَمْرِ مِنَ الْأَشْرِبَةِ لَا يُكَفَّرُ بِالْإِجْمَاعِ قَالَ فِي الْحَمَّادِيَّةِ

حلال دانندهٔ جز شراب از شرابها کافر نمی شود باتفاق گفت در فتاوی حمادی

سلہ ای انعقد الاجماع علی حرمته ١٢

سلہ ای انعقد الاجماع علی حلته ١٢

سلہ ای عدم الحشر ١٢

فِي الْكِتَابِ الْمَذْكُورِ نَاقِلًا عَنِ النِّهَايَةِ وَالْأُمَّةُ أَجْمَعَتْ عَلَى تَحْرِيمِ
در کتاب مذکور در حالیکه نقل ست از نهایه وامت محمدی اتفاق کردند بر حرمت
الْخَمْرِ وَكَفَى بِإِجْمَاعِ الْأُمَّةِ حُجَّةً وَهٰذِهِ حُرْمَةٌ قَوِيَّةٌ ثَابِتَةٌ يُكَفَّرُ
شراب وکافی ست اتفاق امت از روی حجت و این حرمت ست قوی ثابت کافر می شود
مُسْتَحِلُّهَا وَنَفْسُ شَارِبِهَا وَأَجْمَعَتِ الْأُمَّةُ عَلَى تَكْفِيرِ مُسْتَحِلِّ
حلال داننده او و خود نوشنده او و اتفاق کرد امت بر تکفیر حلال داننده
الْخَمْرِ وَأَجْمَعُوا عَلَى أَنَّ مُسْتَحِلَّ غَيْرِ الْخَمْرِ لَا يُكَفَّرُ انْتَهَى وَقَالَ فِي
شراب و اتفاق کردند بر اینکه بتحقیق حلال داننده سوای شراب کافر نمی شود آخر شد و گفت در
كِتَابِ الْحُدُودِ مِنْهَا نَاقِلًا عَنْ كَشْفِ الْبَزْدَوِيِّ يُكَفَّرُ مُسْتَحِلُّ
کتاب حدود از فتاوی حماد در حالیکه نقل ست از کشف بزدوے کافر میشود حلال داننده
الْخَمْرِ دُونَ سَائِرِ الْأَشْرِبَةِ فَإِذَا لَمْ يَكُنْ مُسْتَحِلُّ الْأَشْرِبَةِ الْمُسْكِرَةِ
شراب نه باقی اشربه پس وقتیکه نباشد حلال داننده شرابهای مست کننده
غَيْرِ الْخَمْرِ كَافِرًا فَمَا ظَنُّكَ بِمُسْتَحِلِّ دُخَانِ التَّنْبَاكِ وَمِنْهَا أَنَّهُمْ نَصُّوا
سوای شراب کافر پس چیست گمان تو بحلال داننده دخان تنباکو و بعضی از انها آنست که فقها تصریح کردند
فِي تَكْفِيرِ الْمُسْلِمِ غَايَةَ الْاِحْتِيَاطِ وَلِذَا قَالُوا إِنَّ وَجْهَ التَّكْفِيرِ إِذَا
در تکفیر مسلمان نهایت احتیاط و برای همین گفتند که بتحقیق وجه تکفیر وقتیکه
كَانَ مُتَعَدِّدًا فِي مَسْئَلَةٍ وَوَجْهُ ضِدِّهِ وَاحِدًا فَالْمُفْتِي يَمِيلُ إِلَى
باشد چند در یک مسئله و وجه خلاف کفر یک پس مفتی رغبت کند بسوی
هٰذَا الْوَاحِدِ كَمَا فِي الْحَمَّادِيَّةِ وَالظَّهِيرِيَّةِ وَغَيْرِهِمَا مِنَ الْفَتَاوَى
این یک وجه چنانکه در فتاوی حمادیه و ظهیریه و غیر این هر دو ست از فتاوے
الْمَشْهُورَةِ وَفِي الْحَمَوِيِّ الْمُفْتِي مَأْمُورٌ إِلَى أَنْ يَمِيلَ إِلَى الْقَوْلِ الَّذِي
مشهور و در حموی ست که مفتی حکم کرده شده ست بسوی اینکه رغبت کند بسوی سخنی که

سیر کتاب السیر ۱۲
۵ لا بطهارة الدلیل القطعی ۱۲
زیلعی ۵ ۴۳ خلاصہ شدہ الکفر و بعوالا الا یمان ۱۲

لا يوجب التكفير ولهذا اختلفوا في تكفير من استحل وطي امرأته الحائض

موجب نباشد تكفير را و برای همین اختلاف کردند در کفر کسیکه حلال دانست جماع زن حائض خود

واللواطة بها والصحيح عدمه قال في الخلاصة ناقلا عن كتاب

ولواطت با زن و صحیح عدم کفر ست گفت در خلاصه درحالیکه نقل ست از کتاب

الحيض للامام السرخسي رحمه الله لو استحل وطي امرأته الحائض

حیض تصنیف امام سرخسی رحمه الله اگر حلال داند جماع زن حائض خود

يكفر وكذا لو استحل اللواطة من امرأة وفي النوادر عن محمد

کافر می شود و همچنان اگر حلال داند لواطت را از زن و در کتاب نوادر ست از امام محمد

رحمه الله لا يكفر في المسئلتين وهو الصحيح انتهى واذا كان

رحمه الله که کافر نمی شود در هر دو مسئله وآن صحیح ست آخر شد و وقتیکه باشد

الصحيح في استحلال هاتين الشنيعتين المحرمتين احدهما بقوله

صحیح در حلال دانستن این هر دو مسئله قبیح که حرام کرده شده ست یکی ازان هر دو بقول او

تعالى ولا تقربوهن حتى يطهرن وثانيتهما بقوله تعالى فأتوا

تعالى و نزدیک مشوید ایشانرا تاانکه پاک شوند و دوم آن بقول او تعالى پس بیائید

حرثكم انى شئتم الحكم بعدم الكفر فكيف يجترئ العاقل

بکشت زار خویش هر روش که خواهید حکم بعدم کفر پس چگونه جرئت کند دانا

المتدين على تكفير مستحل دخان التنباك ومنها ان الجهل

و دیندار بر تکفیر حلال دانندهٔ دود تنباکو و بعضی ازانها آنست که تحقیق جهل

عذر في دار الاسلام اذا كانت حجة الحرمة متخفية كما صرح

عذر ست در دار الاسلام وقتیکه باشد دلیل حرمت پوشیده چنانکه تصریح کرده است

به الحموي في شرح الفن الثالث من الاشباه والنظائر في احكام

بآن حموی در شرح فن سوم از اشباه و نظائر در احکام

الناسي والجاهل الجهل عذر في دار الاسلام اذا كان دليل

فراموش کننده و جاهل جهل عذرست در دار الاسلام وقتیکه باشد دلیل

الحرمة خفيا فليحفظ انتهى ولو سلم دليل الحرمة في دخان

حرمت پوشیده پس باید که یاد داشته شود و آخر شد پس اگر تسلیم کرده شود دلیل حرمت در دخان

التنباك فلا شبهة في كونه خفيا فيكون هذا الجهل عذرا

تنباکو پس نیست شبه در بودن آن دلیل پوشیده پس می باشد این جهالت عذر

للمستحل فلا يكون كافرا هذا تمام الكلام في جواب المسئلة

مر حلال داننده را پس نمی باشد کافر این تمام کلام ست در جواب مسئله

الاولى والعلم الحقيقي عند الله تبارك وتعالى المسئلة

نخستین و علم حقیقی نزد خداست در حالیکه با برکت ست و برتر مسئله

الثانية قد اشتهر في هذه البلاد حيلة لجواز اخذ الربوا

دوم بتحقیق مشهور شده درین شهرها حیله برای جواز گرفتن ربوا

وهي انه يعطى المقرض للمستقرض في اول الامر قرضا حسنا ثم

و آن حیله اینست که بتحقیق بدهد قرض دهنده مر قرض گیرنده را در اول حال قرض نیک باز

يعطى المستقرض للمقرض شيئا كالكتاب ونحوه على طريق الرهن

بدهد قرض گیرنده مر قرض دهنده را چیزی مانند کتاب و مانند آن بطور گروی

فيقول المقرض له عين لي مشاهرة على محافظة مالك المرهون

پس بگوید قرض دهنده مر قرض گیرنده را مقرر کن برای من درماهه را بر نگاهداشتن مال خود گرو داشته شده

الان فيعين المستقرض مشاهرة على المحافظة بقدر ما تعارف

اکنون پس مقرر کند قرض گیرنده درماهه را بر نگاهداشتن باندازه آنچه متعارف کرده اند

اهل البلد من الربوا في القرض بازاء كل مائة ويزعمون ان مثل

اہل شهر از ربوا در قرض مقابل هر صد و گمان می کنند که بتحقیق مانند

هذا النفع طيب وحلال ويحكمون بالكفر على من منع وانكر

این نفع پاکیزه است وحلال و حکم می کنند بکفر برکسیکه منع کند و انکار کرد

هذا الاحتيال فقلت لبعضهم ان حيلتكم هذه مثل حيلة اصحاب

این حیله را پس گفتم مر بعضی از اوشان را که بتحقیق حیله شما این مانند حیله صاحبان

السبت من اليهود لاصطيادهم في اليوم المعهود فاجاب بانه

شنبه ست از یهود برای شکار کردن ایشان در روز مقرر پس جواب داد بانکه

يحتمل ان يكون منعها مخصوصا بالنسبة الى تلك الفرقة الرذية

احتمال دارد اینکه باشد منع آن حیله مخصوص به نسبت سوی آن گروه تباه شده

دون بالنسبة الى هذه الامة المرضية الجواب هذه

نه به نسبت سوی این امت پسندیده جواب این

الحيلة مردودة بوجوه عديدة وحجج سديدة الاول ان حفظ

حیله مردودست بوجوه چند و حجتهای مستحکم اول آنکه بتحقیق نگهداشتن

المرهون واجب على المرتهن ومئونة حفظه عليه لا على الراهن

مرهون ضرورست بر مرتهن و بارهای حفظ مرهون بر مرتهن ست نه بر راهن

اصلا حتى انه لو شرط المرتهن شيئا على الحفظ لا يصح فالعجب

هرگنه تا آنکه بتحقیق اگر شرط نماید را هن مر مرتهن را چیزی بر نگاه داشتن صحیح نمی شود پس با تعجب

كل العجب عن العلماء الامجاد انهم كيف افتوا بصحة هذا العقد

همه تعجب ست از علمای بزرگ که بتحقیق اوشان چگونه فتوی دادند بصحت این عقد

البين الفساد بل لم يكتفوا عليها وحكموا بكفر من منع هذا

ظاهر الفساد بلکه نه اکتفا کردند بر آن صحت و حکم کردند بکفر کسیکه منع کرد این

الاحتيال كما هو مصرح في اخر السؤال وكيف لم يدروا انه

حیله را چنانکه او مصرح ست در آخر سوال و چگونه نه دانستند که بتحقیق

عِنْدَ فَسَادِ الْعَقْدِ لَا يَنْتَفِي اشْتِرَاطُ الْفَضْلِ فِي الْقَرْضِ السَّابِقِ

نزد فاسد شدن عقد لازم نمی شود شرط زیادتی مگر بقرض سابق

وَيَكُوْنُ وَسِيْلَةً لِجَرِّ الْمَنْفَعَةِ مِنْهُ فِي الزَّمَانِ اللَّاحِقِ فَيَكُوْنُ

و می باشد وسیله برای کشیدن نفع از ان قرض در زمانه لاحق پس باشد

رِبَوًا ظَاهِرًا وَالْحُكْمُ بِإِبَاحَتِهِ كَمَا تَرَى وَالرِّوَايَاتُ الدَّالَّةُ عَلَى مَا

ربوا ظاهر و حکم بمباح کردن او چنانکه می بینی و روایتهاے دلالت کننده بر انچه

ادَّعَيْنَا كَثِيْرَةٌ مَضْبُوْطَةٌ فِي الْكُتُبِ الْمُعْتَبَرَةِ الشَّهِيْرَةِ وَلْنَذْكُرْ

دعوی کردیم بسیار اند ضبط کرده شده در کتابهاے معتبر مشهور و بیدکه ذکر کنیم

هٰهُنَا نُبَذًا مِنْهَا فِي الْفَتَاوَى الْعَالَمْكِيْرِيَّةِ فِي أَوَاخِرِ الْبَابِ الرَّابِعِ

اینجا اندکے از ان روایتها در فتاوی عالمگیرے ست در اواخر باب چهارم

مِنْ كِتَابِ الرَّهْنِ نَقْلًا عَنْ شَرْحِ الطَّحَاوِيِّ حِفْظُ الْمَرْهُوْنِ

از کتاب رهن درحالی که نقل ست از شرح طحاوے نگاہداشتن مرهون

عَلَى الْمُرْتَهِنِ حَتّٰى أَنَّ الرَّاهِنَ لَوْ شَرَطَ لِلْمُرْتَهِنِ شَيْئًا عَلَى الْحِفْظِ

بر مرتهن ست تا آنکه بتحقیق گرو دارنده اگر شرط کند برای گرو گیرنده چیزی را بر نگهداشتن

لَا يَصِحُّ وَلَا يَسْتَحِقُّ وَفِي الْقُرْآنِ خَوَانِيَةٌ نَقْلًا عَنِ السِّرَاجِيَّةِ

صحیح نمی شود شرط و سزاوار نمی شود مرتهن آنرا و در قرآن خوانی ست درحالی که نقل ست از سراجیه

وَالْخُلَاصَةِ إِذَا اسْتَأْجَرَ الرَّاهِنُ الْمُرْتَهِنَ لِحِفْظِ الرَّهْنِ لَمْ

و خلاصه وقتیکه اجاره گیرد راهن از مرتهن براے حفاظت گرو جائز

يَجُزْ وَفِي مُخْتَصَرِ الْوِقَايَةِ وَعَلَيْهِ مُؤْنَةُ حِفْظِهِ وَفِي شَرْحِ الْوِقَايَةِ

نباشد و در مختصر وقایه ست و بر مرتهن ست مشقتهای حفظ آن و در شرح وقایه ست

وَلَهُ حِفْظُهُ بِنَفْسِهِ وَعِيَالِهِ وَعَلَيْهِ مُؤْنَةُ حِفْظِهِ وَرَدِّهِ إِلَى

مر مرتهن راست نگاہداشتن مرهون بذات خود و عیال خود و بر مرتهن ست محنتهای حفظ مرهون و رد کردن او بسوی

بَدِهٖ اَوْ رَدِّهٖ جُزْءٌ مِّنْهُ كَاُجْرَةِ بَيْتِ حِفْظِهٖ اَوْ حَافِظِهٖ وَفِي الْهِدَايَةِ

ست راهن بار دکردن اوزان مرهون مانند مزد خانهٔ حفظ مرهون یا حافظ او و در هدایه ست

وَاُجْرَةُ الْبَيْتِ الَّذِيْ يُحْفَظُ فِيْهِ الرَّهْنُ عَلَى الْمُرْتَهِنِ مِثْلُ اُجْرَةِ

و مزد خانهٔ که نگاهداشته می شود دران خانه گرو بر مرتهن ست مانند مزد

الْحَافِظِ لِاَنَّ الْاِمْسَاكَ حَقٌّ لَّهٗ وَالْحِفْظُ وَاجِبٌ عَلَيْهِ فَيَكُوْنُ بَدَلُهٗ

نگهبان چه بتحقیق نگهداشتن حق ست مر مرتهن را و حفاظت واجب ست بروی پس می باشد عوض حفظ

عَلَيْهِ انْتَهٰى مُخْتَصَرًا وَفِي الْكَافِيْ وَمَا رَجَعَ اِلٰى حِفْظِهٖ فَهُوَ عَلَى الْمُرْتَهِنِ

بر مرتهن آخر شد بالاختصار و در کافی ست وانچه رجوع کند بسوی حفظ مرهون پس آن بر مرتهن ست

وَذٰلِكَ مِثْلُ اَجْرِ الْحَافِظِ لِاَنَّ الْحِفْظَ وَاجِبٌ عَلَيْهِ وَالْاِمْسَاكُ

و آن مانند مزد نگاهبان چه بتحقیق نگهداشتن واجب ست بر مرتهن و نگهداشتن

حَقٌّ لَّهٗ فَيَكُوْنُ بَدَلُهٗ عَلَيْهِ وَفِي الْفَتَاوَى الْوَلْوَالِجِيَّةِ كُلُّ مَا كَانَ

حق ست مر او را پس می باشد عوض حفظ بر مرتهن و در فتاوی ولوالجی ست هرانچه باشد

لِحِفْظِهٖ اَوْ لِرَدِّهٖ اِلٰى يَدِ الرَّاهِنِ مَؤُنَتُهٗ فَهِيَ عَلَى الْمُرْتَهِنِ نَحْوُ اُجْرَةِ

برای حفظ مرهون یا برای دکردن آن بسوی دست راهن مشقت پس آن مشقت بر مرتهن ست مانند مزد

الْحَافِظِ وَاُجْرَةِ الْمَسْكَنِ الَّذِيْ يَحْفَظُ الرَّاهِنُ فِيْهِ الثَّانِيْ اَنَّهٗ

نگاهبان و مزد خانهٔ که نگاه می دارد گرو دهنده دران خانه دوم آنکه بتحقیق

قَالَ صَاحِبُ الْاَشْبَاهِ وَالنَّظَائِرِ فِيْ اَوَائِلِ النَّوْعِ الْاَوَّلِ الْقَاعِدَةُ

گفت صاحب اشباه و نظائر در ابتدای نوع اول قاعدهٔ

الثَّانِيَةُ الْاُمُوْرُ بِمَقَاصِدِهَا اَيْ نِيَّاتِهَا كَمَا يَدُلُّ عَلَيْهِ التَّفْرِيْعَاتُ

دوم کلها متعلق اند بمقصد ها یعنی نیتها چنانکه دلالت میکند بران تفریعهای

الَّتِيْ فَرَّعَهَا عَلٰى هٰذِهِ الْقَاعِدَةِ مِنْهَا مَا ذَكَرْنَا نَاقِلًا عَنْ فَتَاوٰى

که تفریع کرده ست برین قاعده بعضی ازان تفریعات آنچه ذکر کرده ایم حالیکه ناقل ست از فتاوی

قوله ان الراهن [illegible] على الحفظ [illegible] اى حفظ المرهون ١٢

قَاضِي خَانْ اَنَّ بَيْعَ الْعَصِيْرِ مِمَّنْ يَتَّخِذُهُ خَمْرًا اِنْ كَانَ الْقَرْضُ السَّابِقُ

قاضی خان بتحقیق فروختن فشردهٔ انگور از کسیکه می گیرد آنرا شراب اگر از قرض سابق

فَلَا يَحْرُمُ وَاِنْ قَصَدَ بِهِ التَّخَمُّرَ حَرُمَ اِنْتَهٰى فَبِنَاءً عَلٰى هٰذِهِ الْقَاعِدَةِ

پس حرام نمی شود واگر اراده کرد شراب ساختن را حرام شود آخر شد پس بنا برین قاعده

نَقُوْلُ تَعْيِيْنُ الْمُشَاهَرَةِ بَعْدَ الْقَرْضِ بِقَدْرِ مَا تَعَارَفَ اَهْلُ الْبَلَدِ

می گوئیم که مقرر کردن درماهه بعد قرض باندازهٔ آنچه شناخته اند آنرا اهل شهر

مِنَ الرِّبٰوا فِي الْقَرْضِ بِاِزَاءِ كُلِّ مِائَةٍ وَكَوْنُ الْمَرْهُوْنِ مِمَّا لَيْسَ فِي

از ربوا در قرض مقابل هر صد و بودن گرو از آنچه نیست در

حِفْظِهِ مَؤُنَةٌ اَصْلًا مِثْلُ الْكِتَابِ كَمَا وَقَعَ فِي السُّؤَالِ اَوْ كَانَتْ لَهُ

نگاهداشتن وی بار هرگز مانند کتاب چنانکه واقع شده در سوال یا باشد مر او را

مَؤُنَةٌ فَتَعْيِيْنُهَا لَا بِمِقْدَارِ مَؤُنَةِ الْحِفْظِ بَلْ بِقَدْرِ مَا تَعَارَفَ اَهْلُ

بار پس تعیین کردن آن نه موافق بار حفظ بلکه بقدر آنچه شناخته اند آنرا اهل

الْبَلَدِ فِي رِبٰوا الْقَرْضِ بُرْهَانٌ بَاهِرٌ عِنْدَ كُلِّ مَاهِرٍ عَلٰى اَنَّ الْمَقْصُوْدَ هٰهُنَا

شهر در ربوا قرض دلیلی ست روشن نزد هر دانا اینکه بتحقیق مقصود اینجا

تَعْيِيْنُ الْمَنْفَعَةِ عَلَى الْقَرْضِ وَاِنْ ذُكِرَ فِي الظَّاهِرِ لَفْظُ اَخْذِ الْاُجْرَةِ عَلٰى

مقرر کردن نفع ست بر قرض اگرچه ذکر کرده شده ست در ظاهر لفظ گرفتن مزد بر

حِفْظِ الْمَرْهُوْنِ فَيَكُوْنُ رِبٰوا بَحْتًا وَيَكُوْنُ اَخْذُهُ لِلْمُرْتَهِنِ حَرَامًا

نگهداشتن گرو پس می باشد ربوا صرف و می باشد گرفتنش برای مرتهن حرام

وَسُحْتًا الثَّالِثُ اَنَّا وَاِنْ سَلَّمْنَا لَيْسَ هٰهُنَا حَقِيْقَةُ الرِّبٰوا لٰكِنْ لَا

و حرام سوم آنکه بتحقیق ما اگرچه تسلیم کردیم که نیست اینجا حقیقت ربوا لیکن نیست

شُبْهَةَ فِي شُبْهَتِهِ وَهِيَ اَيْضًا حَرَامٌ مَنْهِيٌّ عَنْهَا كَاَصْلِ الرِّبٰوا

شبهه در شبههٔ ربوا و آن شبهه نیز حرام ست منع کرده شده ست از ان مانند اصل ربوا

فان قلت لم یجوز واضع العصیر ممن یتخذه خمرا ولم یجوز واضع الامرد ممن یلوط به قلت الفرق ان المعصیة فی الامرد تقوم بعینه بخلاف العصیر فانه حلال ۱۲ حموی

سحت بالضم وبضمتین حرام یحتف الرجل فی تجارته اذا اکتسب الحرام ۱۲

يَدِهِ أَوْ رَدَّ جُزْءٍ مِنْهُ كُتُبُ الْفِقْهِ الرَّابِعُ الْاِحْتِيَالُ لِجَرِّ النَّفْعِ

بستن یا منع کردن ازان است در همه کتب فقه چهارم آنکه بتحقیق حیله گرفتن برای کشیدن نفع

بِالْقَرْضِ وَاقْتِطَاعِ مَالِ مُسْلِمٍ بِحَيْثُ لَا يُشْتَرَطُ الْفَضْلُ فِي الظَّاهِرِ عَلَى

بقرض و قطع کردن مال مسلمان بطوری که شرط کرده نشود زیادتی در ظاهر بر

الْقَرْضِ لٰكِنْ يُجْعَلُ الْعَقْدُ بِأَنْ يَضْطَرَّ الْمُسْتَقْرِضُ فِي إِعْطَاءِ الْفَضْلِ

قرض لیکن گردانیده شود عقد بآنکه بیقرار شود قرض گیرنده در دادن زیادتی

لِلْمُقْرِضِ وَيَكُوْنُ لَازِمًا عَلَيْهِ أَيْضًا مَنْهِيٌّ عَنْهُ وَلِذَا مَنَعُوْا بَيْعَ

مر قرض دهنده را و باشد زیادتی لازم بر مستقرض نیز منع کرده شده است ازان و برای همان منع کردند بیع

الْعِيْنَةِ الَّذِيْ هُوَ حِيْلَةٌ قَوِيَّةٌ لِجَلْبِ الْمَنْفَعَةِ بِالْقَرْضِ وَلَا

عینه را آنکه او حیله ایست قوی برای کشیدن نفع بسبب قرض و رد

يَرُدُّهُ ظَوَاهِرُ الْقَوَاعِدِ الْفِقْهِيَّةِ بِخِلَافِ الْحِيَلِ الَّتِي اخْتَرَعُوْهَا

نمی کند آنرا ظواهر قاعدهای فقه بخلاف حیله که ایجاد کردند آنرا

فَإِنَّهَا مَرْدُوْدَةٌ بِالرِّوَايَاتِ الظَّاهِرَةِ وَالْقَوَاعِدِ الْمُتَعَارَفَةِ فَهُمْ

پس البته آن حیله مردود است بروایتهای ظاهر و قواعد مشهور پس اوشان

إِذَا مَنَعُوْا بَيْعَ الْعِيْنَةِ فَهُمْ لِهٰذِهِ الْحِيْلَةِ السَّخِيْفَةِ أَمْنَعُ وَالرِّوَايَاتُ

وقتیکه منع کردند بیع عینه را پس اوشان برای این حیله سست مانع تر اند و روایتهای

الدَّالَّةُ عَلَى كَوْنِ بَيْعِ الْعِيْنَةِ مَنْهِيًّا عَنْهُ كَثِيْرَةٌ مِنْهَا مَا ذُكِرَ فِي

دلالت کننده بر بودن بیع عینه منع کرده شده ازان بسیار اند بعضی ازانها آنچه ذکر کرده شده در

الْكَافِيْ فِيْ بَابِ الْكَفَالَةِ وَتَفْسِيْرُ الْمَسْئَلَةِ أَنَّ الْمَكْفُوْلَ عَنْهُ

کافی در باب کفالة و تفسیر مسئله آنست که بتحقیق مکفول عنه

أَمَرَ الْكَفِيْلَ بِبَيْعِ الْعِيْنَةِ هُوَ مَكْرُوْهٌ لِمَا فِيْهِ مِنَ الْإِعْرَاضِ عَنْ

حکم کرد ضامن را به بیع عینه آن بیع مکروه است بنابر آنچه درین بیع روگردانی کردن است از

عینه بالکسر وام گرفتن وام دهنده را نیز وبمعنی پیشی یقال اعتان الرجل اذا اشتری الشئ بنسیئة کذا فی منتهی الارب والصحاح وفی خلاصة الحواشی شرح الهدایة نقلا عن المغرب العینة بفتح العین وسکون المثناة التحتانیة والنون بعدها السلف ۱۲ یعنی [illegible] ... امام محمد رح فانه قال هذا البیع فی قلبی کامثال الجبال ... ۱۲

مَبَرَّةُ الْاِقْرَاضِ وَقِيلَ اِيَّاكَ وَالْعِينَةَ فَاِنَّهَا لَعِينَةٌ وَهُوَ مُخْتَرَعٌ

نیکوئی قرض دادن و گفته شده پرهیز کن از عینه پس تحقیق آن ... اختراع کرده

اَكَلَةُ الرِّبٰوا وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ اِذَا تَبَايَعْتُمْ بِالْعِينَةِ وَاتَّبَعْتُمْ

خورندگان ربوست و فرمود علیه السلام چون باهم معامله بیع کنید به بیع عینه و پیروی کنید

اَذْنَابَ الْبَقَرِ ذَلَلْتُمْ وَظَهَرَ عَلَيْكُمْ عَدُوُّكُمْ وَالْمُرَادُ بِالْعِينَةِ اَنْ يَأْتِيَ

دمهای گاو را خوار شوید و ظاهر شود بر شما دشمن شما و مراد بعینه آنکه بیاید

الْمُحْتَاجُ اِلٰى اَحَدٍ يَسْتَقْرِضُ مِنْهُ عَشَرَةَ دَرَاهِمَ فَلَا يَرْغَبُ الْمُقْرِضُ

محتاج بسوی کسی در حالیکه قرض می طلبد محتاج از آن کس ده درهم را پس خواهش نمی کند قرض دهنده

فِي الْاِقْرَاضِ طَمَعًا فِي اِصَابَةِ الْفَضْلِ الَّذِي لَا يَنَالُهُ بِالْقَرْضِ فَيَقُولُ

در قرض دادن بجهت طمع کردن در یافتن زیادتی که نمی یابد آنرا بقرض پس می گوید مقرض

لَهُ اَبِيعُكَ هٰذَا الثَّوْبَ وَقِيمَتُهُ عَشَرَةٌ بِاثْنَيْ عَشَرَ اِلٰى اَجَلٍ لِيَبِيعَهُ

مستقرض را که می فروشم بدست تو این جامه را و قیمت آن ده درهم است به دوازده درهم بسوی مدت تا بفروشد آن جامه

فِي السُّوقِ بِعَشَرَةٍ فَيَحْصُلُ لَهُ رِبْحُ دِرْهَمَيْنِ وَمِنْهَا مَا ذُكِرَ فِي

در بازار به ده پس حاصل شود مر مقرض را فائده دو درهم و بعضی از آنها آنچه مذکور است در

الْفَتَاوَى الْعَالَمْكِيرِيَّةِ اِخْتَلَفَ الْمَشَائِخُ فِي تَفْسِيرِ الْعِينَةِ الَّتِي

فتاوی عالمگیری اختلاف کردند مشائخ در تفسیر عینه آنکه

وَرَدَ النَّهْيُ عَنْهَا فَذَكَرَ وَجْهَيْنِ اَحَدُهُمَا مَا مَرَّ وَالثَّانِي يُقَارِبُ

وارد شد منع از آن پس ذکر کرد دو وجه را یکی از آن هر دو آنچه گذشت و دوم قریب است

الْخَامِسُ اَنَّ الْمَنَافِعَ الَّتِي تَحْصُلُ لِلْمُقْرِضِ لِاَجْلِ الْقَرْضِ مِنَ الْمُسْتَقْرِضِ

پنجم اینکه تحقیق نفعهائی که حاصل می شود مر قرض دهنده را بجهت قرض از قرض گیرنده

الَّذِي لَا يَكُونُ قَرِيبَهُ وَلَا صَدِيقَهُ وَلَا يَكُونُ الْمُسْتَقْرِضُ مَعْرُوفًا

که نباشد قریب مقرض و نه یار او و نه باشد قرض دهنده ... شیوه

قال صلی الله علیه وسلم لعنه ... بعشرة والقرض بثمانية عشرة ۱۲۵ ... بالحرث عن الجهاد ... دراهم ۹۲

بِالْجُودِ وَالسَّخَاءِ لَا يَحِلُّ لِلْمُقْرِضِ وَتَكُونُ خَبِيثَةً وَإِنْ لَمْ يُشْتَرَطْ

به جود و سخاوت حلال نمی شود مر مقرض را و می باشد پلید اگرچه مشروط نباشد

وَقْتَ الْقَرْضِ وَكَوْنُ أُجْرَةِ حِفْظِ الْمَرْهُونِ مَنْفَعَةً لِأَجْلِ الْقَرْضِ

وقت قرض و بودن مزد نگاهداشتن گرو نفع بجهت قرض

ظَاهِرٌ لَا سُتْرَةَ فِيهِ فِي الْفَتَاوَى الْعَالَمْكِيرِيَّةِ نَقْلًا عَنِ الْمُحِيطِ

ظاهر است نیست پوشیدگی دران در فتاوی عالمگیری هست درحالیکه نقل است از محیط

إِذَا كَانَ الْمُسْتَقْرِضُ لَا يَدْعُو الْمُقْرِضَ أَوْ كَانَ يَدْعُوهُ قَبْلَهُ فِي

چون باشد قرض گیرنده که دعوت نمی کرد مقرض را یا بود مستقرض که دعوت می کرد مقرض پیش ازین

كُلِّ عِشْرِينَ يَوْمًا وَبَعْدَ الْإِقْرَاضِ جَعَلَ يَدْعُوهُ فِي كُلِّ عَشَرَةِ أَيَّامٍ

هر بست روز یک روز و بعد قرض دادن شروع کرد که دعوت می کند آنرا در هر ده روز

أَوْ زَادَ فِي الْمُبَاحَاتِ فَإِنَّهُ لَا يَحِلُّ وَيَكُونُ خَبِيثًا السَّادِسُ أَنَّ

یا زیاده کرد در مباحها پس بتحقیق حلال نمی شود و می باشد پلید ششم اینکه بتحقیق

جَوَازَ الْحِيلَةِ مَشْرُوطٌ بِمَا إِذَا لَمْ يُؤَدِّ إِلَى الضَّرَرِ بِأَحَدٍ كَمَا هُوَ مُصَرَّحٌ

جائز شدن حیله مشروط است بآنچه وقتیکه نرساند بسوی ضرر بکسی چنانکه آن مصرح است

فِي أَوَائِلِ الْفَنِّ الْخَامِسِ مِنَ الْأَشْبَاهِ وَالنَّظَائِرِ وَبِهَذِهِ الْحِيلَةِ يَأْخُذُ

در شروع فن پنجم از اشباه و نظائر و باین حیله می گیرد

الْمُرْتَهِنُ مَالَ مُسْلِمٍ مُحْتَاجٍ بِوَجْهٍ لَا يُجَوِّزُهُ الشَّرْعُ فَفِيهَا ضَرَرٌ ظَاهِرٌ

مرتهن مال مسلمان محتاج را بوجهی که جائز نمی دارد آنرا شرع پس درین حیله ضرر است ظاهر

بِالْمُسْتَقْرِضِ وَالضَّرَرُ يُزَالُ كَمَا صَرَّحَ بِهِ صَاحِبُ الْأَشْبَاهِ وَالنَّظَائِرِ

به قرض گیرنده و ضرر دور کرده می شود چنانکه تصریح کرده است بوی صاحب اشباه و نظائر

فِي النَّوْعِ الْأَوَّلِ فِي الْقَاعِدَةِ الْخَامِسَةِ فَيَكُونُ هَذِهِ الْحِيلَةُ

در نوع اول در قاعده پنجم پس می باشد این حیله

فقوله والضرر یزال قال هذا کلاورد فی ... الضرر باضرار ۱۲ اشباه
قاعده اصل این قول آنحضرت صلی الله علیه وسلم است لا ضرر ولا ضرار فی الاسلام روایت کرد این را امام مالک در موطا از عمرو بن یحیی از ابیه مرسلا و حاکم در مستدرک و بیهقی و دار قطنی از ابو سعید خدری و ابن ماجه از ابن عباس و عباده بن صامت رضی الله عنهم یعنی نیست ضرر و ضرار در اسلام ای مسلمان را باید که ازین هر دو اجتناب کند ... تحقیق ضرر و ضرار ... فائده

وَاجِبَةَ الدَّفْعِ لِاحْتِيَالِهِ لِاقْتِنَاصِ النَّفْعِ الثَّامِنُ سَلَّمْنَا أَنَّ هٰذِهِ

واجب الدفع بجهت حیله گرفتن او برای حاصل کردن نفع هفتم آنکه تسلیم کردیم که بتحقیق این

الْحِيلَةَ تُجَوِّزُ أَخْذَ الْفَضْلِ لٰكِنَّ مَا نَقَلْنَاهُ مِنَ الْأَدِلَّةِ الْوَاضِحَةِ

حیله تجویز میکند گرفتن زیادتی را لیکن آنچه نقل کردیم از دلیلهای روشن

الْقَوِيَّةِ تُحَرِّمُهُ وَمِنَ الْقَوَاعِدِ الْمُقَرَّرَةِ الْمَشْهُورَةِ الْمَذْكُورَةِ فِي

مستحکم حرام میکند آنرا و از جمله قواعد مقرر مشهور مذکور در

كُتُبِ الْفِقْهِ وَالْأُصُولِ أَنَّهُ إِذَا اجْتَمَعَ الدَّلِيلُ الْمُبِيحُ وَالْمُحَرِّمُ قُدِّمَ

کتابهای فقه و اصول است که بتحقیق چون جمع شود دلیل اباحت کننده و حرام کننده مقدم کرده شود

الْمُحَرِّمُ عَلَيْهِ الثَّامِنُ أَنَّ الْمُرْتَهِنَ لَمَّا أَخَذَ الْمُشَاهَرَةَ عَلَى حِفْظِ الْمَرْهُونِ

محرم بر مبیح هشتم آنکه بتحقیق مرتهن هرگاهیکه گرفت درماهه را بر نگاهداشتن گرو

الَّذِي لَيْسَ فِي حِفْظِهِ مَؤُنَةٌ أَصْلًا كَمَا وَقَعَ فِي السُّؤَالِ فَقَدِ انْتَفَعَ بِهِ

آنکه نیست در حفاظت او بار هرگز چنانکه واقع شده در سوال پس بتحقیق نفع گرفت بوی

وَالْاِنْتِفَاعُ بِهِ بِوَجْهٍ مِنَ الْوُجُوهِ لَا يَجُوزُ فِي الْفَتَاوَى النَّاطِقِيِّ وَ

و نفع گرفتن بوی بوجهی از وجوه جائز نیست در فتاوی ناطقی ست و

غَيْرِهَا الرَّهْنُ لَا يُبَاعُ وَلَا يُؤَاجَرُ وَلَا يُعَارُ وَلَا يُسْتَعْمَلُ وَلَا يُنْتَفَعُ

جز آن گرو فروخته نمی شود و اجاره داده نمیشود و عاریت داده نمیشود و استعمال کرده نمی شود و نفع گرفته نشود

بِهِ بِوَجْهٍ مِنَ الْوُجُوهِ وَلْيُعْلَمْ أَنَّا بَيَّنَّا الْكَلَامَ فِي رَدِّ هٰذِهِ الْحِيلَةِ

بوی بوجهی از وجوه و باید که دانسته شود که بتحقیق ما بیان کردیم سخن را در رد کردن این حیله

عَلَى كَوْنِ مَالِ الْمُسْتَقْرِضِ عِنْدَ الْمُقْرِضِ عَلَى طَرِيقِ الرَّهْنِ وَأَعْرَضْنَا

به بودن مال مستقرض نزد مقرض بر طور گرو و روگردانی کردیم

عَنْ كَوْنِهِ عِنْدَهُ عَلَى سَبِيلِ الْوَدِيعَةِ مَعَ كَوْنِهَا مُحْتَمَلَةً وَأَيْضًا

از بودن آن مال نزد مقرض بر طور امانت باوجود بودن امانت محتمل و نیز

الاجرة عليها جائزة بوجهين الاول ان كون المال عند المقرض
مزد بر امانت جائز است بدو وجه اول آنکه تحقیق بودن مال نزد قرض دهنده

على طريق الرهن مصرح في الاستفتاء والثاني ان الوجوه المذكورة
بر طور گرو مصرح است در استفتاء و دوم آنکه تحقیق وجوه مذکور

ما خلا الاول والآخر منتهضة على بطلانها على تقدير الايداع
سوای وجه اول و آخر قائم اند بر بطلان حیله بر تقدیر امانت داشتن

ايضا كما لا يخفى على الناظرين وما كتبتم من مناظرتكم ببعضهم
نیز چنانکه پوشیده نیست بر بینندگان و آنچه نوشتید از مناظره شما ببعض اوشان

والزامكم عليه بان هذه الحيلة في حل الربوا كالحيلة اليهود
و الزام شما بروے بآنکه تحقیق این حیله در حلت ربوا مانند حیله یهود

للطرود للاصطياد في اليوم المعهود واضطراره في الجواب الى
مردود است برای شکار کردن در روز معین و مضطر شدن وی در جواب بسوی

ادعاء تخصيص حرمة الحيلة بالنسبة اليهم دون هذه الامة
دعوی کردن تخصیص حرمت حیله به نسبت بسوی یهود نه این امت

المرحومة فهذا الالزام نور من انوار مشكوة النبوة طلع على
مرحومه پس این الزام نور است از نورهای مشکوة نبوت طلوع شده بر

قلبكم لاجل وثاقة علاقة النبوة ولكم فيه اسوة حسنة
دل شما بجهت استواری علاقه نبوت و مر شما را درین الزام پیروی نیک است

بمن تشرف منصب احتساب سيدنا وامامنا عمر بن الخطاب
بکسی که مشرف شد عهده احتساب سردار ما و امام ما عمر بن خطاب را

لما روينا في صحيح البخاري عن طاؤس انه سمع ابن عباس رضي
بنا بر آنچه روایت کرده شده‌ایم در صحیح بخاری از طاؤس بتحقیق شنید طاؤس ابن عباس رضی

له متعلق بقوله يتمسك ۱۲ منه
که وهو ان حفظ المرهون واجب على المرتهن ۱۲
سه ای الوجه الثامن ۱۲
که ای وز ... ۱۲
هه خبر لقوله وما كتبتم ۱۲
له مشکوة روزن در دیوار که نهایت او بجانب راه ندارد و مانند طاق ۱۲

اللّٰہ عنہما یقول بلغ عمر بن الخطاب ان فلانا باع خمرا فقال

اللّٰہ عنہما کہ میگفت ابن عباس رسید عمر بن خطاب را کہ بتحقیق فلان فروخت شراب پس گفت

قاتل اللّٰہ فلانا الم یعلم ان رسول اللّٰہ صلی اللّٰہ علیہ وآلہٖ وسلم

لعنت کند خدا فلان را آیا نہ دانست کہ بتحقیق پیغمبر خدا صلی اللّٰہ علیہ وآلہ وسلم

قال قاتل اللّٰہ الیھود حرمت علیہم الشحوم فجملوھا فباعوھا

فرمود لعنت کند خدا یہود را حرام کردہ شد برایشان شحم ہا پس بر داشتند آنہا را پس فروختند آنہا را

انتہی فافھموا واقبلوا ھذہ البشارۃ فان العاقل تکفیہ الاشارۃ

آخر شد پس بفہمید و قبول کنید این مژدہ را پس بتحقیق دانا کفایت می کند او را اشارہ

ھذہ صورۃ خط الامام الاجل

این صورت خط امام ست بزرگ تر

الاکمل مولنا عبد العزیز قدس سرہ

کامل تر مولانا عبد العزیز قدس سرہ

قد وقفنا علی ھذا التحریر الانیق والتقریر الوشیق فوجدناہ

بتحقیق آگاہ شدیم برین تحریر عجیب و تقریر خوب پس یافتیم آنرا

صحیح المبانی مستحکم المعانی موافقا للروایات مطابقا للدرایات

درست الفاظ استوار معانی در حالی کہ موافق ست مر روایتہا را مطابق مر درایتہا را

ولقد سعی صاحبہ سلمہ اللّٰہ وجزاہ خیرا کل مسعی ممکن فی

و ہر آئینہ بتحقیق کوشش کرد صاحب آن تحریر سلامت دارد او را خدا و پاداش دہد او را نیک ہر کوشش ممکن در

ی الشی ای حسن وما یعجبہ ۱۲ ص

رش قرباریکی و نیکو قرار شدن ... ای حسن ... و یطلعہ ۱۲ ص

... ۱۲ ص

جَوَابِ هَاتَيْنِ الْمَسْئَلَتَيْنِ جَعَلَهُ اللّٰهُ قُرَّةَ الْعَيْنَيْنِ فِي الدَّارَيْنِ

جواب این دو مسئله بگرداند او را خدا خنک چشم در هر دو سرا

وَهُوَ مَالِكُ النَّشْأَتَيْنِ

و او خدا مالک هر دو پیدایش ست یعنی دنیا و آخرت

هٰذِهٖ صُوْرَةُ خَطِّ الْاِمَامِ الْمُكَرَّمِ الْمُعَظَّمِ

این صورت خط امام ست مکرم معظم

مَوْلٰنَا شَاهْ رَفِيْعِ الدِّيْنِ قُدِّسَ سِرُّهٗ

مولانا شاه رفیع الدین قدس سره

اِطَّلَعْتُ عَلٰى هٰذَا الْمَرْقُوْمِ بِجَمِيْعِ مَا فِيْهِ فَاسْتَحْسَنْتُ غَايَةَ الْاِسْتِحْسَانِ

خبردار شدم برین نوشته بهمه آنچه دران ست پس نیکو شمردم نهایت استحسان

مَا نَثَرَ بَانِيْهِ مِنْ جَوَاهِرِ لَآلِيْهِ فِيْ مَبَانِيْهِ وَمَعَانِيْهِ وَشَكَرْتُ

آنچه پراگنده کرد بنا کننده او از جواهر مروارید های او در الفاظ او و معانی او و شکر کردم

اللّٰهَ سُبْحَانَهٗ عَلٰى حُسْنِ تَوْفِيْقِهٖ لِهٰذَا الْوَلَدِ فِيْ تَوَفِّيْ مَقَاصِدِهٖ

خدای سبحانه را بر خوبی توفیق او برای این فرزند در تمام گرفتن مقاصد او

وَمَجَارِيْهِ وَسَأَلْتُهٗ اَنْ يَّهَبَ لَهٗ مِنْ خَزَائِنِ فَيْضِهٖ فَوْقَ اَمَانِيْهِ

و مجاری او و سوال کردم خدا را اینکه به بخشد مر او را از خزینه های فیض خود بالای امیدهای او

سوال خوردن افیون وجمله سمیات چه حکم دارد ودر صورت اثبات حرمت آن کسیکه آنرا حلال دانسته بخورد چه حکم دارد جواب چهار چیز ست که در نباتات خوردن آن حرام ست اول سمیات وخوردن آن انگاه حرام میشود که بقدر مضرت خورد وچون از حکم سمیت برآید وبا صلاح آمده باشد وور زن قلیل باشد خوردن آن حرام نخواهد بود دوم مسکرات وآن چیزها هستند که عقل را زائل میکنند وحس وشهوت وغضب را که تابع حس اند برهم میکنند اینچیزها حرام مطلق اند پیش حنفیه سوای خمر دیگر مسکرات هم برای بعضی روایات صحیحه قلیل وکثیر حرام ست وپیش بعضی انچه سوای خمر ست اگر بحد اسکار رسد حرام ست وکثیر ازان حرام نیست قسم سوم مفترات ستند که دفعهٔ انسان را بی حس وبی اختیار میسازد ومرده وار می افتد مانند چرس وبعضی اقسام تنباکو کشیدنی این هم حرام ست چهارم مخدرات واو آنست که حس وشهوت وغضب را که تابع حس اند مخدور میسازد وبادنی تنبیه متنبه میگردد وجواب موافق عقل درست نمید هد وعقل را لاغر میسازد واین مکروه ست افیون از قبیل مخدرات ست مگر قباحت اینست که چون عادت افیون قلیل شود نفع نمی بخشد پس باعث میشود بر زیادتی وزیادتی او آدم را از مصالح دین ودنیا معطل میگرداند ومنشای قباحتهای بسیار میگردد وخوردن مسکرات از محرمات ست بدو سبب یکی بقای شهوت وغضب ست بدون عقل که مبدء جمیع مفاسد میگردد دوم غافل شدن از عبادات کما ورد اِنَّمَا يُرِيدُ الشَّيْطَانُ أَنْ يُوقِعَ بَيْنَكُمُ الْعَدَاوَةَ وَالْبَغْضَاءَ فِي
چنانکه وارد شده جز این نیست که میخواهد شیطان که بیفکند در میان شما دشمنی وناخوشی بسبب
الْخَمْرِ وَالْمَيْسِرِ وَيَصُدَّكُمْ عَنْ ذِكْرِ اللّٰهِ وَعَنِ الصَّلٰوةِ
شراب وقمار وباز دارد شمارا از یاد خدا واز نماز
ودر مخدرات خلل اول مفقود ست وخلل ثانی موجود وچون اول از کبائر ست ثانی از صغائر خواهد بود

واللّٰه اعلم

تمت

سبع یعنی شهوت وغضب بدون عقل
سه یعنی غافل شدن از عبادت

مسئلة قال في الجوهرة لا يجوز اكل البنج والحشيش والافيون وذلك

گفت در جوهره جائز نمی شود خوردن بنگ و برگ بنگ و افیون و آن

كله حرام لانه يفسد العقل حتى يصير الرجل فيه ذا خلاعة وفساد

همه او حرام ست چه تحقیق هر یک از و تباه میکند عقل را تا آنکه میگردد مرد در فساد عقل صاحب نافرمان و فساد

ويصد عن ذكر الله وعن الصلوة لكن تحريم ذلك دون تحريم

و باز میدارد از یاد خدا و از نماز لیکن حرمت آن کم ست از حرمت

الخمر فان اكل شيئا من ذلك لا حد عليه وان سكر منه كما اذا شرب

شراب پس اگر بخورد چیزی را از ان نیست حد بروی اگرچه مست شود از وی چنانکه وقتیکه بنوشد

بولا او اكل الغائط فانه حرام ولا حد عليه في ذلك بل يعزر

پیشاب را یا بخورد براز را پس تحقیق او حرام ست و نیست حد بروی دران بلکه تعزیر داده شود

بما دون الحد قلت في شرح النظم الوهباني يحرم اكل الحشيش

بانچه کم از حد ست گویم در شرح نظم وهبانی ست حرام می شود خوردن حشیش

وهو ورق القنب وقد اتفق مشائخنا ومشائخ الشافعي على

و او برگ بنگ ست و بتحقیق اتفاق کردند مشائخ ما و مشائخ شافعی بر

تحريم تناوله وافتوا باحراقه مع خطر قيمته وامروا بتاديب بائعه

حرام کردن خوردنش و فتوی دادند بسوزانیدن او با گرانی قیمت او و حکم کردند به ادب دادن فروشنده او

والتشديد على آكله فالان فتوى المذهبين على تحريمه من الغفا

و سختی کردن بر خورنده اش پس اکنون فتوی هردو مذهب بر حرام کردن او ست

تمت

حكم الافيون انه يحرم اما لانه سم يضر ضررا بينا بالبدن كما هو

حکم افیون انست که بتحقیق او حرام می شود یا برای آنکه بتحقیق او زهر ست زهر رساننده ضرر ظاهر به بدن چنانکه او

مَشْرُوحٌ فِي الطِّبِّ فَإِمَّا لِأَنَّهُ مُفْتِرٌ وَمُخَدِّرٌ وَرَوَى أَحْمَدُ فِي مُسْنَدِهِ وَ

مشروح ست در طب و یا بجهت آنکه وی سست کننده است و سست کننده و روایت کرد امام احمد در مسند خود و

أَبُو دَاوُدَ فِي سُنَنِهِ عَنْ أُمِّ سَلَمَةَ قَالَتْ نَهَى رَسُولُ اللهِ صَلَّى اللهُ

ابو داؤد در سنن خود از امّ سلمه رضی الله عنها که منع فرمود رسول خدا صلی الله

عَلَيْهِ وَسَلَّمَ عَنْ كُلِّ مُسْكِرٍ وَمُفْتِرٍ قَالَ الْقَسْطَلَانِيُّ فِي الْمَوَاهِبِ قَالَ

علیه و سلم از هر مسکر کننده و سست کننده گفت قسطلانی در مواهب که گفتند

الْعُلَمَاءُ الْمُفْتِرُ كُلُّ مَا يُورِثُ الْفُتُورَ وَالْخَدَرَ فِي الْأَطْرَافِ وَهٰذَا الْحَدِيثُ

علما مفتر هر چیزیکه پیدا کند سستی را و خدر را در طرفها **ف ۱** و این حدیث

أَدَلُّ دَلِيلٍ عَلَى تَحْرِيمِ الْحَشِيشِ وَغَيْرِهَا مِنَ الْمُخَدِّرَاتِ فَإِنَّهَا إِنْ لَمْ

دلیل تر دلیل ست بر حرام بودن گیاه **ف ۲** و جز آن از سست کننده ها پس به تحقیق آنها اگر

تَكُنْ مُسْكِرَةً كَانَتْ مُفْتِرَةً مُخَدِّرَةً وَلِذٰلِكَ يَكْثُرُ النَّوْمُ مِنْ مُتَعَاطِيهَا

نیستند مست کننده هستند سست کننده و سست کننده و برای همین بیشتر میشود خواب از خورندهای

وَيَثْقُلُ رُؤُوسُهُمْ بِوَاسِطَةِ تَبْخِيرِهَا فِي الدِّمَاغِ وَاخْتُلِفَ هَلْ يَحْرُمُ

دیگران میشود سرهای ایشان بواسطه بخار کردن وی در دماغ و اختلاف کرده شد که آیا حرام میشود

تَعَاطِي الْيَسِيرِ الَّذِي لَا يُفْتِرُ وَلَا يُخَدِّرُ قَالَ النَّوَوِيُّ فِي شَرْحِ الْمُهَذَّبِ

خوردن اندکی که سست نکند و سست نکند گفت امام نووی در شرح مهذب

إِنَّهُ لَا يَحْرُمُ أَكْلُ الْقَلِيلِ بِخِلَافِ الْخَمْرِ وَالْفَرْقُ أَنَّ الْحَشِيشَ طَاهِرٌ

که به تحقیق حرام نمی شود خوردن اندک به خلاف شراب و فرق **ف ۳** آنست که البته حشیش پاک ست

وَالْخَمْرُ نَجِسٌ فَلَا يَجُوزُ شُرْبُ قَلِيلِهِ لِلنَّجَاسَةِ وَتَعَقَّبَهُ الزَّرْكَشِيُّ

و شراب پلید ست پس جائز نمی شود نوشیدن اندک او بسبب پلیدی و رد کرده آن را زرکشی

بِأَنَّهُ صَحَّ فِي الْحَدِيثِ مَا أَسْكَرَ كَثِيرُهُ فَقَلِيلُهُ حَرَامٌ وَأَمَّا قَوْلُ النَّوَوِيِّ

بانکه به تحقیق صحیح شد در حدیث که آنچه مست کند بیشتر وی پس اندکش حرام ست و اما قول امام نووی

إنَّهَا طَاهِرَةٌ وَلَيْسَتْ بِنَجِسَةٍ فَقَطَعَ بِهِ ابْنُ دَقِيقِ الْعِيدِ وَحَكَى

که البته او پاک ست و نیست پلید پس یقین کرد بوی ابن دقیق العید و حکایت کرد

الا [illegible] قَالَ وَالْأَفْيُونُ وَهُوَ لَبَنُ الْخَشْخَاشِ أَقْوَى

[illegible] و گفت و افیون در حالیکه او شیر خشخاش ست قوی ترست

فِعْلًا مِنَ الْحَشِيشِ وَكَذَلِكَ جَوْزُ الطِّيبِ مَعَ أَنَّهُ طَاهِرٌ

از روی تاثیر از حشیش و همچنان جایفل با وجودیکه به تحقیق او پاک ست

انْتَهَى وَبِالْجُمْلَةِ إِنْ كَانَ عَدُّهُ حَرَامًا لِلتَّخْدِيرِ أَوِ التَّفْتِيرِ

آخر شد و حاصل آنکه هرگاه بود شمار کردن افیون حرام یا برای سست کردن و سست کردن

أَوِ السُّمِّيَّةِ فَلَا رَيْبَ أَنَّ الْقَلِيلَ مِنْهُ الَّذِي لَا يَفْعَلُ هَذِهِ

یا بجهت زهر پس غالب تر آنکه به تحقیق اندک از افیون آنکه نمی کند این

الْأَفْعَالَ لَا يَكُونُ حَرَامًا وَاللهُ أَعْلَمُ

فعلها را نمی باشد حرام و خدا داناترست

تمت

بسم الله الرحمن الرحيم

حامداً و مصلیاً در پرده مبادا که در حل و حرمت حقه بسیار شور و شغب واقع شده و هر یک از جاده اعتدال منحرف گشته راه افراط و تفریط پیمود لهذا برای احقاق حق و ابطال باطل سطری چند تحریر مینمائیم پس باید دانست که حق آنست که کشیدن حقه مکروه تحریمی ست و همانست مختار علمای ماوراء النهر و حضرت افضل المحدثین مولانا شاه عبد العزیز قدس سره العزیز و اکمل المتاخرین ملا اسعد رومی حنفی رحمه الله تعالی در کتاب مجالس الابرار ابواب انصاف وا کرد و تفصیل این اجمال آنکه بروایت ابو هریره رضی الله عنه ثابت شده که فرمود آنحضرت صلی الله علیه وسلم من حسن المرء ترکه ما لا یعنیه هذا الحدیث من حسان المصابیح رواه ابو هریرة رضی الله عنه و معناه ان اسلام الرجل لا یکون کاملاً و حسناً الا اذا ترک الاقوال والافعال ما لا ینفعه اصلاً لا فی الدنیا ولا فی الآخرة یعنی اسلام مرد کامل

و خوب نمی شود مگر قیلیکه بگذارد از اقوال و افعال آنچه که سود نمیکند او را هرگز نه در دنیا و نه در آخرت و شبهه نیست
درینکه کشیدن حقه از جملهٔ افعال لا یعنی ست و ظهورش در ابتدای قرن یازدهم شده و عامهٔ مردمان
از مردان و زنان دران گرفتار اند و تضییع اوقات مینمایند المرام سخن محقق و واجب الاتباع آنست که هر فعل اختیاری
که از مکلف صادر شود و خالی باشد از فائدهٔ دینی و اخروی دائر ست میان عبث و لعب و لهو و فرق میان
این هر سه آنست که عبث عبارت ست از فعلیکه خالی باشد از لذت و فائده و لعب از فعلیکه دران لذت باشد
نه فائده و لهو آنست حسب لعب لیکن در لهو حظ نفس زیاده میباشد بمرتبه که مرتکبش از امور مهمه باز ماند و همه
اینها حرام هستند چه ذکر آنها در قرآن عظیم بمذمت وارد شده مگر آنچه شارع آنرا استثنا کرده پس در مباحات
مندرج گردیده و هرگاه حرمت عبث و لهو و لعب متحقق گشت با ثبات رسید حرمت حقه هم پیدا شد چه کشیدن وی یکی از افعال
ثلثه مذکوره مندرج ست و مناسب آنست که در عبث داخل شود بجهت خالی بودن وی از لذت که در مفهوم لعب و لهو ماخوذ ست مگر اینکه
گفته شود که بعضی کسان آنرا لذیذ می انگارند پس در لعب یا لهو مندرج خواهد شد در هر صورت خلو او از فائدهٔ دینی ظاهر ست حاجت بیان
ندارد و اما خلو او از فائدهٔ دنیوی تقریرش آنکه کشیدن حقه اصلاح نمیکند غذا و نه دوا را بلکه اطبا متفق اند برانکه مطلق دخان
مضر ست چنانچه شیخ ابو علی ابن سینا در قانون تصریح کرده که همه انواع دخان مجفف اند و ازین جاست که بعضی
محققان گفتند که دخانیکه از کشیدن حقه حاصل میشود نیز مجفف رطوبات ست پس جائز نیست استعمال او چرا
که واجب ست حفاظت نفس از لحوق ضرر و در نصاب الاحتساب مذکور ست استعمال المضر حرام و درینجا خدشه ایست
جواب طلب بیانش آنکه تسلیم کردیم که دخان مجفف رطوبات ست لیکن استعمالش نافع ست برای مزاج بلغمی
چه اخراج رطوبات ضاره میکند و تحریر جواب آنکه در صورت مذکوره البته استعمال بعضی از ادخنه مینمایند و بعد
حصول تجفیف ترک میکنند و بطریق مداومت استعمال نمی کنند و اگر خلجان کند که کشیدن حقه هم بطریق تداوی برای خشک کردن
رطوبات روا باشد گوییم انتفاع بوی مجهول ست پس ضرورت جهت معرفت او از تجویز طبیب مسلم حاذق که حکم کنند باستعمالش
تا وقت حصول النفع المعروف درین حالت حکم دوا اجاره می خواهد شد یعنی بعد حصول فائده استعمال وی جائز نخواهد شد چه استعمال دوا بعد زوال
مرض فایت میکند زیرا که چون دوائی با مرضی در بدن تصرف میکند در بدن پس مرضی دیگر میشود و سوی ضرر و در مجالس الابرار
کثیره برای اثبات عموم مذکوره مذکور اند و بعضی علمای مالکیه حرمت او از بعضی آیات قرآنیه استنباط کرده و تفصیلش در کتاب

+ مرقوم ستارن شنست فارجع الیه حرره ابو البرکات المدعو بشرف علی عفی عنه +